الفبای

اقتصاد اسلامی




بسم الله الرحمن الرحیم

الفبای اقتصاد اسلامی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد شیرازی (ره)

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الفبای اقتصاد اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی محمد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۰

عنوان و نام پدیدآور : الفبای اقتصاد اسلامی / تالیف محمد حسینی‌شیرازی؛ ترجمه حسین شاهرودی.

مشخصات نشر : [بی‌جا : بی‌نا ، ۱۳۷۳(چاپ حمدی).

مشخصات ظاهری : ۵۶ص ۱۲×۵/۱۶ س‌م.

شابک : ۴۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع : اسلام و اقتصاد

شناسه افزوده : شاهرودی حسین مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۲/ح۵ف۲ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۶۷۷۶

اشاره

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطریش را برآورد، و الاـ نه قابل عمل است و نه می‌تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه‌هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعیش را تأمین نماید، و اینکه می‌بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است به علت عدم انطباق آن قوانین با قوانین تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون أسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و أز قوانین و مقررات طبیعت سررشته‌ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!.

پیش گفتار

پیش گفتار

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطریش را برآورد، و الاـ نه قابل عمل است و نه می‌تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه‌هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعیش را تأمین نماید، و اینکه می‌بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید

آمـده، و بزودی از درجه اعتبـار ساقـط شـده است به علت عـدم انطبـاق آن قوانین با قوانین تکوین و سـرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشـناخته، و تاکنون أسـرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و أز قوانین و مقررات طبیعت سررشـته‌ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی نـدارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!. قانونگذار باید کسـی باشد که از همه رموز و ریزه‌کاریهای این نظم عظیم مطلع باشد، که او فقط (خدا) است، اگر انسان برای خود قانون وضع کرد.. به علت شناخت محـدودش، آن قـانون صـد درصـد کامـل و بی‌نقص نخواهـد بود. (موریس مترلینگ) دانشـمندی که انیشـتن در باره‌اش می گویـد: ((شاید قرنها بگذرد و در کره خاک مانند مترلینگ بوجود نیاید)) در کتاب سـتارگان مینویسد: ((عمر من از هشـتاد سال گذشـته، و عزرائیل در آسـتان در ایسـتاده، و من هنوز نظیر دوره۴۵ سالگی نادان هسـتم، و هیـچ چیز نفهمیده، از این جهان می‌روم، آوخ... که هشـتاد سال عمر من تلف شـد و هیـچ چیز نفهمیدم، آوخ.. که اسـرار جهان نخواست گوشه‌ای از چهره خود را به من نشان بدهد، و من با سالخوردگی و نادانی از این جهان می‌روم و چیزی جز یک مشت نادانیها، و فرضـهای میان تهی از من باقی نمی‌مانـد، و آنهم بعـد از چنـد هفته و یـا چنـد مـاه دسـتخوش حوادث جهان گردیـده.. از بین می‌رود، اکنون خود را بسـی حقیر و بیچاره می‌بینم و بر سرنوشت سـنگی که کنار راه افتاده تأسف می‌خورم زیرا او چون باقی می‌مانـد امیـدوار است که به اسـرار جهان راه پیدا کند، و من چون از بین می‌روم، امیـدی به ادراک اسـرار دنیـا نـدارم)) (سـتارگان نوشـته موریس مترلینگ ص۱۱۱) از نظر اسـلام قانون گـذار (خـدا) است که برای کلیه شـئون زنـدگی انسان قانون وضع کرده، و قانون الهی همیشه بر قوانین بشـری تفوق داشـته، چون خدا که آفریننـده انسـان و جهـان است.. مصالـح بنـدگان خود را بهتر از آنان می‌دانـد، و چون قانون خـدا از روی حکمت و برای مصـلحت انسان تشریع شده، همیشه قابل اجرا است، به خلاف انسان که هنوز نه خود و نه جهان را شناخته،((تمام انسانها مانند ذرات متناهی و محـدودی هسـتند که بر یک ذره خاک نقش بسـته، و آن ذره خاک در عالمهای نا متناهی غیر محـدود پرت شـده باشـد)) (الانسان ذلک المجهول ص۲۲ نوشته دکتر الکسیس کارلی). اسلام قبل از اینکه یک ایدئولوژی و دین باشد، یک مکتب انسان ساز است، و همیشه در مرحله اول به انسان اهمیت می‌دهد، بعد به مادیات، قرآن مجید می‌فرماید: ((ما پیامبران را با دلایل آشـکار فرسـتادیم و با آنان کتاب و ترازوی عـدالت را نازل نمودیم، تا مردم در سایه عـدل و داد زنـدگی کننـد)) (سوره حدید آیه۲۵). اما.. از روزی که امت مسـلمان عملا دست از قوانین اسـلامی برداشـته،و دنبال تجـدد غربی رفتنـد، آنهم تجـدد در مصـرف نه تولیـد.. یعنی توانسـتند بهترین بازار مصرفی برای کالاهای شرق و غرب شوند، ولی از نظر تجدد تولیدی عقب افتاده‌تر شدند، پیوسته به عقب باز گشته و با تمدن و فرهنگ مصـرفی و وارداتی راضـی شدند. امروزه بهترین منابع ثروت از کشورهای اسـلامی به شـرق و غرب صادر، و بجای آن بهای اندکی عارضـشان می‌شود که چند صـباحی بتوانند لقمه نانی به دست آورند و به پیشبینی ناظران سیاسـی و اقتصادی.. اگر روزی منابع طبیعی کشورهای اسـلامی تمام شد به خاک سـیاه خواهند نشـست. اضافه بر اسـتعمار اقتصادی‌ای که به آن اشاره شد... اسـتعمارگران توانسـتند فرهنگ پوسـیده خود را به کشورهای اسـلامی صادر نموده، تا امت مسـلمان با دنباله‌روی از آن بطور عملی اسلام را از یاد ببرند، و لذا مشاهده می‌کنیم که در حال حاضر یک جوان مسلمان نمی‌داند، اصولا اسلام نظام اقتصادی دارد یا خیر؟ چـه اینکـه از روز نخسـت جز فرهنـگ وارداتی شـرق و غرب چیزی نشـنیده و حـتی در دانشـگاههای کشورهـای اسـلامی اقتصـاد سرمـایه‌داری و کمونیسـتی تـدریس می‌شود، و از اقتصـاد اسـلامی خبری نیست. ((اسـلام بـا گسترش آزادیهـا، جلوگیری از افزایش دسـتگاه و افراد حکومتی و باقرار دادن بیت المال.. توانست از نظر اقتصادی سطح مردم را بالا ببرد، و به همین جهت اقتصاد اسلامی بهترین انواع اقتصاد است.. نه مانند اقتصاد سـرمایه‌داری که تقسیم ثروت در آن ظالمانه و ناموزون است، و نه مثل اقتصاد کمونیستی که حتی نیازمنـدیهای اولیه انسان را هم نمی‌تواند تأمین کند)) (هکذا الاسـلام ـ نوشـته آیت‌الله شـیرازی ص۸۰). اسلام مکتبی است کامـل و پاسـخگوی تمـام نیازهـای انسان و به همین جهت از نظر اقتصادی دارای سیسـتم اقتصادی مسـتقلی است که به هیـچ مکتبی وابسته نیست و خطوط آن بوسـیله قرآن و سـنت بیان شـده است. قبلا کتاب (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) نوشـته حضـرت آیـهٔ الله

العظمی سید محمد شیرازی را از زبان عربی به فارسی ترجمه نموده که در آن خطوط اصلی اقتصادهای جهانی مورد بررسی قرار گرفت، و کتاب حاضر (الاقتصاد للجمیع) کتابی است عمیق و علمی، و در عین حال سلیس و جالب و با سبک خیلی ساده و روان به رشته تحریر در آمده... امید است مورد رضای خاطر مبارک امام زمان حجهٔ ابن الحسن (ارواحنا فداه) قرار گیرد. محمد باقر فالی

مقدمه مؤلف

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب‌العالمین.. والصلاهٔ والسلام علی محمد و آله الطاهرین و لعنهٔالله علی أعدائهم الی یوم‌الدین. (اقتصاد برای همه) کوشش مختصری برای شرح قسمتی از جنبه‌های اقتصادی که در جهان به آن مواجهیم، خواه در جهان غرب به پیشتازی آمریکا، با جهان شرق به سرکردگی شوروی و یا جهان سوم.. که سهمی از این و نصیبی از آن قسمتش شده، و با این کوشش می‌خواهیم نظری بر اقتصاد اسلامی و نظری بر اقتصاد توزیعی ـ که عده‌ای از روشنفکران به آن دعوت می‌کنند ـ بیفکنیم. این کتاب راهنمای ساده‌ای است، برای این جنبه مهم از زنگی انسان، از خداوند متعال مسئلت داریم که آن را قرین رضای خویش نموده، و برای کسانی که خواهان راه مستقیم‌اند تبصره‌ای قرار دهد و هوالموفق المستعان. محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی

دارائی را میان فرد و جامعه مشترک قرار داده، و انسان را در تحصیل ثروت، و چگونگی خرج آن با رعایت چند شرط آزاد می‌داند. ۱ ـ تحصیل ثروت از حرام نباشد. ۲ ـ صرف آن در راه حرام نباشد. ۳ ـ فرصتهای مناسب برای تحصیل ثروت را همه دارا باشند. ۴ ـ کسی که ثروت به دست می‌آورد باید حق خدا را بپردازد که در این صورت نه فقری می‌ماند.. نه فقیری و نه نیازمندی خاص یا عامی که به تأخیر افتاده باشد. با رعایت شرایط فوق.. اگر انسانی دارائی زیاد و تجارتهای مختلف در شرق و غرب زمین هم داشته باشد، هیچ مانعی ندارد (اخیرا فتواتی از حضرت آیتا... العظمی نایب‌الامام خمینی صادر شد مبنی بر اینکه برای مالکیت در اسلام محدودیتی نیست، بنا بر این اگر کسی شرایط اسلام را مراعات کند برای مالکیتش محدودیتی نخواهد بود). همچنین جامعه (که عبارت دیگری از دولت است) حق تحصیل ثروت را دارد، و دارائی دولت هم در مصالح اجتماعی مانند بنای مدارس و بیمارستانها، ساختن راهها و شهرسازی، تأسیس کارخانه و کارگاهها مبارزه با فقر، بیماری، جهل و هرج و مرج و پیشبرد ملت و مملکت مصرف می‌شود و تفاوت نمی‌کند که اجتماع (دولت) ثروت را.. از تجارت به دست آورد یا از حقوق خدا مانند (خمس و زکات)، یا از تسلط بر مباحات و یا از راههای دیگر، و اموال دولت هم مشروط است به همان چهار شرطی که در ثروت فرد گذشت. و کار اساسی دولت ـ از نظر اسلام ـ برقراری عدالت، حفظ فرصتهای مناسب و یکنواخت برای همه و نگهداری زمین و منافع آن برای همه نسلها، پس نسل معاصر حق ندارد طوری از ذخیره‌های زمین استفاده کند که در اثر آن نسلهای آینده در فقر و عقب افتادگی بسر برند، که این کار فساد است، و خداوند فساد را دوست ندارد و همچنین اضرار به دیگران می‌باشد که جایز نیست. دیگر از کارهای مهم دولت عبارت است از: پشتیبانی از آزادیهای عمومی و خصوصی.. به نحوی که نه آزادی فرد به آزادی

اجتماع تجاوز کنـد و نه بالعکس. و از نظر اسـلام زمین ملك است برای خـدا و برای هرکس که آن را احیاء کند (هرکس که زمین بایری را احیاء کند، مالك آن است) بشرطی که فرصتها را از دیگران نگیرد و با دارائی خویش فساد نکند و از دادن حق خدا امتناع نورزد. و پس از رعایت این شـرایط مانعی نیست که زمین احیاء شـده خیلی وسـیع و بزرگ هم باشـد.. چنانکه اسـلام از اینکه منابع ثروت عمومی.. خواه طبیعی مانند جنگلها و غیره، و خواه غیر طبیعی مانند کارخانجات و غیره، با رعایت شـرایط گذشته، بدست فرد یا دولت باشد، جلوگیری نمی‌کند، پس (اگر کسـی از مسـلمانان به چیزی سبقت گرفت، حق بیشتری در آن دارد) و (خداوند آنچه را در زمین است برای شـما انسانها آفرید) و (خداوند خرید و فروش را حلال کرده) و (تجارت با رضایت طرفین ـ جایز است) و (به عقود وفـادار باشـد). و لـذا از دیـدگاه اسـلام: تجـارت، اجـاره، مضـاربه، مزارعه، مساقـات احیـای زمینهـای بایر، هبه، عاریه، قرض، مـالکیت فردی، مـالکیت دولـت، وقـف و صـدقه همه صـحیح است، چنـانکه: خمس، زکـات خراج مقاسـمه، جزیه و غیر آن واجب می‌باشـد. و از نظر اسـلام: مصـادره اموال و آزادیها، غصب، ربا، احتکار، غش، از بین بردن فرصـتهای مناسب و ممانعت از پرداخت حقـوق خـدا و مردم.. هیچکـدام جـایز نیست، و لـذا در اسـلام: فقر، فقیر، نیازمنـدی عقب افتـاده، انحصـارطلبی، اسـتعمار، اسـتثمار، کمونیسم، سـرمایه‌داری سوسیالیسم، نظام توزیعی، ملی کردن ـ بمعنی امروزی ـ، بازی در نرخ بازارها و زیان رساندن بوسیله ثروت بریک فرد یا بر غیر (خواه آن غیر دولت باشد یا فرد، معاصر باشد یا آینده در نسلهای بعد) هیچکدام از اینها پیش نمی‌آید.

ثروت

ثروت

ثروت در مقابـل پنـج چیز است: ۱ ـ کـار حلاـل.. پس کسـی که ـ از نظر شـرع اسـلام ـ کـار حلالی انجام داد، در مقابل کارش حق تحصـیل ثروت را پیـدا می‌کند مانند بنا، نجار کارگر، کشاورز و غیره، ولی مقابل کار حرام مثل رقص، فساد، غناء و مانند آن مزدی نیست. ۲ ـ اشـیاء ملموس خارجی.. مثلا اگر دو نفر در جنگلی مشغول کار باشند که یکی برای تولید چوب سقفها و درها درختها را قطع کرده و می‌فروشـد و پولش را برابر (تخته چوب باضـافه کـار) دریافت می‌کنـد و دیگری به کار بنائی مشـغول شـده و در مقابل (کار تنها) اجرت دریافت می‌کنـد، شـکی نیست که کارگر اولی از دومی در آمـد بیشتری خواهـد داشت، و آن زیادی تنها در برابر کـارش نیست بلکه برابر (تخته)‌ای است که تهیه نمـوده، در این صورت بخشـی از ثروت برابر اعیـان و مواد خـارجی می‌شود. و این قول که بایـد آن هردو نفر در اجرت بـاهم مساوی باشـند خلاـف است، چنـانکه اگر کسـی بگویـد که تخته اصالتا ارزش نـدارد، و تهیه‌کننـده آن فقط اجرت کارش را می‌توانـد بستاند خلاف امور بـدیهی می‌باشـد. ۳ ـ ابزار کـار.. اگر دو نفر بـا دسـتمزدی روزانه معادل یك دینار برای هرکدام مشـغول کار شدند، و یکی از آنان از میوه‌های جنگل تغذیه نمود، و با یك دینار دسـتمزدش تیشه‌ای سـاخت، و دیگری بـا یـك دینـار نان و گوشت خریـده و آنها را مصـرف کرد، اولی حق دارد که تیشه‌اش را مثلا روزی یك درهم اجاره دهـد، که در آینده اولی روزانه یك درهم خواهد داشت، و دیگری فقط یك دینار، و این درهمهای اضافی مقابل (ابزار کار) است، گرچه خود ابزار هم از کار تولیـد شده باشد که به آن کار متراکم (انباشـته شده) گفته می‌شود. ۴ ـ فکر.. زیرا مدیر کارخانه، پزشك و مهنـدس، مقابل فکرشان دسـتمزد می‌سـتانند، نه مقابل کار بـدنیشان، پس فکر سـهمی از مزد را به دنبال دارد، گرچه خود فکر هم در معنی عـام کـار نـوعی کـار است. ۵ ـ روابـط اجتمـاعی، مثلاـ اگر دو نفر از دسترنـج خویش نفری یـك دینـار به دست آوردنـد، و یکی از آنان دوسـتش را میهمان کرد، و یك دینار خود را برایش خرج نمود تا غذا آماده کند، و دیگری هم آن غذا را مصـرف نمود، و میهمـان بـا یـك دینـار خود تیشه‌ای سـاخت، و آن را روزانه یك درهم اجاره داد، از فردا روزی یك دینار و یك

درهم به دست می‌آورد، در حالیکه دوستش فقط یک دینار خواهد داشت، پس اگر این درهمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعیش می‌باشد، پس اگر این درهمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعیش می‌باشد، نه قابل کاری که انجام داده. پس این قاعده که (پول فقط در مقابل کار است) و مقصود از کار کار بدنی است که در (کارگر و کشاورز) محدود می‌شود، هیچ اساس عقلی و منطقی نداشته، چنانکه دین و شرع هم آن را رد می‌کند. وانگهی چون ضررهای نظامهای چهارگانه اقتصادی در جهان امروز را أعم از (سرمایه‌داری، سوسیالیسم، کمونیسم و اقتصاد توزیعی) سابقا در کتابی (کتاب مزبور (الاقتصاد الاسلامی المقارن) است که بنام (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) ترجمه شده است (مترجم)) ذکر کردیم، نیازی نیست که آنان را در این کتاب تکرار نمائیم، چنانکه در کتاب (الفقه: الاقتصاد) در باره اقتصاد اسلامی و اقتصادهای دیگر به تفصیل سخن گفتیم، و اینجا برای آنچه از نبود اقتصاد اسلامی ذکر کردیم نیازی به استدلال نیست، چون تفصیل خطوط عرض آن گذشت.

علم اقتصاد

اقتصاد

خداوند متعال از بدو پیدایش انسان روی زمین سعی و کوشش همیشگی را راهی برای زندگیش قرار داده، و در قرآن کریم می‌فرماید: ((فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون)) ـ روی زمین به وجود آمده، و می‌میرید، سپس از همان خاک به وجود آمده، و دوباره زنده می‌شوید. (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) ـ ای انسان تو در حال جهاد و حرکت به سوی پروردگارت هستی، پس به او خواهی رسید ـ. خداوند متعال آدم علیه‌السلام را از خاک آفرید (خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون). پس گفته داروین که اصل انسان سلول زنده‌ای بوده، و بعد تکامل یافته.. تا اینکه شکل میمون و سپس به صورت انسان در آمده درست نیست، و دلایل علمی برخلاف تئوری او نظر داده‌اند. بلکه انسان و فرهنگ انسانی باهم آفریده شده‌اند، به دلیل آیه قرآن (و خداوند تمام اسمها را به آدم تعلیم نمود)، پس تئوری کسانی که قائل به (انسان اولیه) ای که در غارها زندگی می‌کرده، و از گوشت شکار مصرف می‌کرده.. تا آخر آنچه می‌گویند، صحیح نیست، چون دلیل بر آنها اقامه نشده، و صرف تئوری می‌باشد. انسان اول خلیفه خدا روی زمین بود، و از روز اول هدفش تأمین خواسته‌های روحی و جسمی خویش بود، که مشغول کشاورزی و تهیه لباس و مسکن شد، همان طوری که از نخستین روز خدای آفریننده را پرستش نمود، و فکرش را به کار انداخت تا به تکامل برسد، و در این دنیا به راحتی و آسایش زندگی کند، سپس به بهشتی برود که عرضه آن آسمانها و زمین است، که در آن سعادت بدنی و سعادت روحیش را خواهد یافت، (و رضوان فی الله اکبر) ـ و رضایتی که خدا از او دارد بزرگتر است ـ. انسان برای تأمین زندگیش دو نوع کار برگزیده: (اول) استفاده مباشر از طبیعت: صید ماهیها، پرندگان و حیوانات زمینی استفاده از میوه جنگلها و غیره: و (دوم) کارهای تولیدی مثل: ساختن خانه، پارچه بافی، خشک کردن میوه‌ها برای استفاده همیشگی دامداری، تجارت، آهنگری و غیره.. و چون انسان طبیعتا شهرنشین است، نمی‌تواند نیازهای خود را به تنهائی برآورده، و طبیعتا انسی است، زیرا به مونسی از همنوعانش نیاز دارد، و چون این امور خود بخود و بدون هیچ ضابطه‌ای آماده نمی‌شود، خداوند متعال ازاولین روز پیدایش انسان بروی زمین قانونهائی برای امور مختلف بشر وضع و تشریع نمود، مثل قوانین: معاملات، جزائی، خانوادگی و غیر از آن قرآن کریم می‌فرماید: (من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل أنه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی‌الارض فکانما قتل الناس جمیعا ـ باین علت نوشتیم بر بنی اسرائیل: کسی که نفس بی‌گناهی را کشت مثل کسی است که تمام مردم را کشته ـ، یعنی نوشتن حکم جنایت از اولین روزی بود که قابیل هابیل را کشت، و غیر از آن از دلیلهای شرعی وارد شده‌ای که دلالت دارند احکام

خداونـد از اولین روز پیـدایش آدم علیه‌السلام روی زمین وضع شـده است. و در ضـمن آن احکـام معاملات بود، چون کسـی که گوشت تولیـد می‌کنـد نیاز به کسـی دارد که گنـدم تولیـد نماید، و بالعکس و کسـی که پارچه تولید می‌کند نیاز به کسـی دارد که خانه‌اش را بسازد، و بالعکس و به همین ترتیب همه به هم نیازمندنـد. پس (علم اقتصاد) عبارت است از: ۱ ـ شناخت روابط اقتصادی میـان مردم، خواه آن روابـط روابـط صـحیح باشـد، مثل شـراکت یا فاسـد مثل روابط در نظام کمونیسم و سـرمایه‌داری. ۲ ـ شناخت چگونگی عرضه و تقاضا، چگونگی تولیـد، چگونگی رشـد اقتصادی و غیره. ۳ ـ شـناخت مسائل پولی، از قبیل تورم، بورس، مسائل بـانکی و غیره. و خلاـصه آنچه مربوط می‌شود به امور مالی، اعم از روابط خارجی، یا قوانین طبیعی حاکم بر آن و یا ضوابطی که از سوی مکتبهـای اقتصـادی برای روابـط خارجی در نظر گرفته شـده و مسائلی از این قبیل (علم اقتصاد) را تشـکیل می‌دهـد. و تقسـیم اقتصـاد به (اقتصـاد سیاسـی)، (علم اقتصـاد)، (مکتب اقتصـادی) و غیره.. اهمیتی نـدارد، زیرا همه اینها از قبیل (سـبب) یا (مسبب) یا (فرعی جدا شده از قاعده کلی) و یا مانند اینهاست، که هر علمی را می‌توان به چند اعتبار و مزیت و خصوصیت چنین تقسیم نمود.

دوره های تاریخ از نظر مارکس

دوره های تاریخ از نظر مارکس

مارکس و پیروانش اقتصاد را به چهار دوره تاریخی تقسـیم نموده‌اند: اول ـ دوره جامعه‌های اولیه.. که افراد یک قبیله در نظافت غار نصب چادرها، صـید حیوانات و چیـدن میوه‌ها باهم همکاری می‌کردند و سـپس در بهره‌برداری باهم مساوی بودند و هرچه بدسـت آمده بود بر همه توزیع می‌شد، در نتیجه... نه مالک، نه حاکم، نه ارباب نه اسـتثمارکننده و نه بی‌کاری بود، و این همان (کمونیسم) اولیه است. دوم ـ دوره بردگی.. که هرچنـد نفری برای یک فرد کار می‌کردنـد، و همگی طوری برده‌اش بوده که به دلخواه خویش در آنان تصـرف می‌کرد، و از نتیجه کار و کوشـش آنها بهره‌منـد می‌شـد، بردگان هماننـد زحمتکشانی بودند که جز لقمه‌نانی ـ که گرسـنگی آنها را سـد کند ـ و کهنه جامه‌ای ـ که بدن آنها را بپوشاند ـ نداشـتند آنان نسبت به (مالکانشان) مثل گاومیش شـیردهی بودنـد که صاحبش برای اسـتفاده خویش آن را می‌دوشـد، و به آن گاومیش چیزی نمی‌دهد مگر به اندازه‌ای که به وی شـیر داده و اسـتفاده برساند. سوم ـ دوره (اربابان و رعیتها).. که در این مرحله رعیتها آزاد بودند، ولی برای کارفرما یا مالک زمین به عنوان اجیر کار می‌کردنـد و در نتیجه.. قسـمتی از دسترنجشان را دریافت می‌کردند، و بقیه در کیسه (کارفرما و زمیندار) می‌رفت که از آنان به اصـطلاح (فئودال) تعبیر می‌کننـد. چهارم ـ دوره (سـرمایه‌داری).. که در آن صـنایع و کارخانجات سـنگین بوجود آمد و رابطه میان سرمـایه‌دار و کـارگران و کشـاورزانش چنین شـد که برابر اجرت و نسبت معینی از سود نزد همان سـرمایه‌دار کار می‌کردنـد. و در نتیجه.. سـرمایه و کارخانه و زمین و قسـمت اعظم سود راجع به سـرمایه‌دار، و مقدار کمی از سود هم به کارگران و کشاورزان تعلق می‌گرفت. پنجم ـ پس از بیـان این دوره‌هـا، مـارکس و پیروانش می‌گوینـد که اکنون لاـزم است به (کمونیسم) اْولیه باز گردیم.. به نحـوی که همگی در کـار و به دست آوردن سـود بـاهم مسـاوی باشـند، و دولت به منظور تهیه کـار برای همه و پخش سـود بطور مساوی در میانشان باید ناظر باشد و کسـی حق ندارد مثل سـرمایه‌داری که محصول کار کارگران را می‌سـتاند از نتیجه کار دیگران بهره ببرد. ولی نظریه مارکس به چنـد دلیل مردود است زیرا: ـ اولا ـ دلیلی بر وجود مرتب دوره‌های چهارگانه مزبور، و بر (انسانهای نخستین) ـ بر حسب نظریه مـارکس ـ در دست نیست. بلکه دلایل موجود از این حکایت می‌کنـد که (انسان و فرهنگ و تمـدن باهم بوجود آمده‌انـد) وانگهی مرحله‌هـای بردگی فئودالی و سـرمایه‌داری در عرض هم بوده، و همزمان تا امروز وجود دارنـد.. بنا بر این چگونه در طول هم قرار گرفته و مرحله‌ای و دوره‌ای بوده‌اند؟ ثانیا ـ مارکس: بردگی، فئوادلیسم و سـرمایه‌داری را به اعتبار دورهای

تاریخی ای که باید وجود داشته باشند پذیرفته، و معتقد بود که هر مرحله‌ای ضروری و مقدمه مرحله گذشته می‌باشد، و این با عقل و منطق مخالف است، و آیا بردگی کشیدن انسان و برخورداری از نتیجه کارش، گرچه در تاریکترین دوره هم باشد صحیح و منطقی است. ثالثا ـ کمونیسمی را که مارکس بنا نهاد دو نتیجه داشت: ۱ ـ باز گرداندن دیکتاتوری نزد طبقه حاکمه به بدترین نوعش. ۲ ـ دولت را یک سرمایه‌دار بزرگی قرار داد، که سلاح و ثروت را منحصرا بدست گرفت و در آن هنگام وای به حال ملت زیرا سرمایه‌داری غربی ـ گرچه بخودی خود اشتباهی بزرگ است ـ ولی به این اندازه اشتباه نیست، چون اگر سرمایه‌دار ظلم کند، می‌توان به قدرت (حکومت) متوسل شده و از او شکایت نمود، ولی در کمونیسم.. اگر سرمایه‌دار (دولت ظلم کرد، نزد چه کسی می‌توان شکایت نمود؟. رابعا ـ مارکس و پیروانش مذهب خود را بر (الغای مالکیت فردی) بنا نهاده‌اند، بنا بر این کسی حق ندارد که پول و قدرت را استخدام کند، و هردو مطلب اشتباه می‌باشد. می‌پرسیم: چرا مالکیت فردی منع می‌شود؟ آیا به آن دلیل که ظلم است؟ در این صورت باید از ظلم پیشگیری نمود، نه از مالکیت فردی چون آشکار است که بین این دو تلازمی نیست. و یا منع مالکیت فردی برای این است که کارفرما حاصل بهره کارگر را می‌خورد؟ که این هم کلیت ندارد، چون سابقا گفتیم که (ثروت مقابل کار تنها نیست) بلکه قسمتی از آن مقابل کار بدنی خویش حقی داشته باشد چه اشکالی پیش می‌آید؟ البته با ملاحظه اینکه به یکدیگر ظلم نکنند، خداوند متعال می‌فرماید (لا تظلمون ولا تظلمون) ـ نه ظلم کنید و نه به شما ظلم شود. پس لازم است: ـ الف ـ پول را مقابل امور پنجگانه‌ای که گذشت قرار دهیم نه مقابل کار تنها. ب ـ مالکیت فردی را مباح و بدون اشکال بدانیم. ج ـ از ظلم جلوگیری نمائیم. که تمام اینها را اسلام مقرر کرده.. نه مارکس و پیروانش، که نه دلیلی از عقل و منطق و نه دلیلی از تاریخ دارند.

بردگی

بردگی

سؤال: چگونه اسلام بردگی را مباح کرد؟ جواب: جنگهای اسلامی که هدفی نداشتند جز اینکه: یک ـ مردم را از خرافات و عقاید فاسد نجات بخشند. (وواضح است که خرافات را ظلم و ستم، و عقیده منحرف را کار فاسد دنبال می‌کند). دو ـ ستمدیدگان را از ستمگران رهائی بخشند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: (و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین) ـ شما را چه می‌شود که در راه خدا و برای نجات مستضعفین مبارزه نمی‌کنید. این جنگها اگر با پیروزی اسلام خاتمه یافت، و اسلام از افراد دشمن عده‌ای را اسیر کرد، حاکم شرع اسلام مخیر است بین اینکه: ۱ ـ بر اسیران منت نهاده.. و آزادشان نماید. ۲ ـ در برابر مالیاتی به عنوان (فدیه) آنان را آزاد کند. ۳ ـ برای مدت زمانی بر حسب صلاحدید خود زندانشان کند. ۴ ـ اگر اسیر فاسد و مفسد بود او را بکشد. ۵ ـ اسیر را برده کند، به این نحو که اسیران را بین عده‌ای از مردم پخش کرده، تا از شر تجمع دوباره، و توطئه‌شان علیه دولت و ملت اسلام ایمن باشد، و بدین وسیله اسلام به اسیران، آزادی محدودی در چهارچوب مراقبت مولی (أرباب) عطا می‌کند. و کدام بهتر است.. کشتن اسیر یا بردگیش؟ و اگر جهان امروز کشتن اسیران جنگی را مباح می‌داند، آیا از رحمت خدا نیست که بجای قتل، جزائی سبکتر برای آنان نهاد؟ اضافه بر این.. اگر کفار بر مسلمانان پیروز می‌شدند، آنان را برده می‌ساختند پس اسلام هم حق داشت اگر بر آنان پیروز می‌شد به صورت برده از آن استفاده کند، و همانطوری که اگر کسی خواهان کشتن تو می‌باشد حق داری او را بکشی، کسی که خواهان اسارت توست می‌توانی اسیرش نمائی. اما چرا اسلام نسل برده را برده می‌داند ـ در حالیکه بی گناه است ـ؟ این برای حفظ رقابت أربابها است تا این فرزندان از نو جمع نشوند و انتقام پدرانشان را بگیرند، چون فکر کردن فرزندان

در گرفتن انتقـام پـدران.. موضوعی طبیعی در ذات انسانهـا است. به همین علت قـانون جهان امروز پس از هر جنگی احتیاطاتی قرار داده.. که آن احتیاطات اگر خیلی با خشونت نباشد، دست کمی از بردگی اسلامی (در چهارچوب صحیحش) ندارد.

کمونیسم ساقط میشود

کمونیسم ساقط میشود

کمونیسم جهـانی در حال سـقوط است، و بیش از ۱۰ سـال از بقـای عمر آن پیش‌بینی نمی‌شود، چون اضـافه بر اینکه کمونیسم عملا قابل پیاده شدن نیست، و ۶۰ سـال از عمر آن گذشـته، و دارای همه امکانات هم بوده، و ظاهر شـد که رویاهای مارکس، و انگلیس بیش از یک خیال تو خالی مثالی نبوده.. اضافه بر تمام اینها نمی‌تواند برای اثبات صلاحیتش در ایستادن روی پای خویش (ولو برای مـدت کوتـاهی) حتی یـک دلیـل هم اقـامه کنـد. اما اینکه قابل پیاده شـدن نبوده، چون آشـکار است که مارکس به (نبودن دولت) (نبودن مـالکیت فردی)، (مشاع بودن زنان)، (بی‌دینی) (نبودن اخلاق)، (مساوات)، (مبارزه با ربا و اسـتثمار)، (پیاده شـدن کمونیسـم در کشورهـای صـنعتی) و بالاخره (اتحاد تمام کمونیسـتها) فریاد می‌زد و این مطالب در نوشـته جات مارکس، انگلیس، لنین و دیگر رهبران این مکتب دیـده می‌شود، و این هم آشـکار است که کمونیسم در (شوروی) که مـادر تمـام نظامهـای کمونیستی جهان بود، برخلاـف نظر مـارکس (دولت تشـکیل داد)، (تـا حـدودی مـالکیت فردی را مبـاح سـاخت)، (با نظام خانواده موافقت نمود)، (اجازه برپائی مراسم دینی و مذهبی را داد ـ گرچه در شرایط خیلی محدود ـ)، (به اخلاق احترام نهاد)، (مساوات را نتوانست به مرحله اجرا در آورد، چون اعضای حزب کمونیست به حدی مرفه‌اند که حتی سـرمایه‌داری آمریکا آن را در خواب نمی‌بیند، در حالیکه کارگر و کشاورز غیر کمونیست زنـدگی بـدتر از حیوانات دارد) و بالاخره می‌بینیم که شوروی (ربا و اسـتثمار را در اولین قسـمت کارهای دولت قرار داد) ـ چنـانکه می‌تـوان اینهـا و بیش از اینهـا را در کتابهـا و نوشـته‌جات (خروشـچف) و غیره دیـد. و کمـونیسم متکی به سرنیزه.. در عقب افتاده‌ترین کشورها (شوروی) پیاده شده، و در کشورهای صنعتی به هیچ وجه پیاده نشد، و بین خود کمونیستها چه داخلی و چه خـارجی اختلاف افتاد، تا آنجائی که عـده‌ای عـده دیگر را کشـتند، وجنگ سـرد و گرم میان خود دولتهای باصـطلاح کمونیستی ازجنگ آنان با دولتهای دیگر بیشتر است. و اینکه نمی‌توانند حتی یک دلیل هم اقامه کنند، روشن است چون ثابت شده که (مادیت تاریخی)، (دیالکتیک) و (اینکه پول برابر کار تنهاست) ناتمام و ناقص بوده و دانشـمندان و نویسـندگان هم در تمام این نظریه‌ها از مارکس انتقاد نموده و آن اشـکالات تاکنون از سوی مارکسیستها بی‌جواب مانده است. و اینکه کمونیسم بر لبه پرتگاه و در حال سقوط است، زیرا: اولا ـ دولت باقی نمی‌ماند مگر آنکه متکی به یک (ایدئولوژی) باشد، و اگر آن ایدئولوژی سقوط کرد، دولت هم سـقوط می‌کنـد، و ایـدئولوژی کمونیسم سـقوط کرده، چون دلایل محکمی بر مبادی آن خط بطلان کشیده و بعد از آن جز سـقوط دولت انتظـار نمی‌رود. ثانیـا ـ وضـع داخلی کشورهـای کمونیسـتی را غبـار غلیظی از فقر و انـواع مختلف ظلم و سـتم فرا گرفته، به طوری که جهان بشـریت در طول تاریخش تا کنون مانند آن را ندیده، و خیلی آشکار است که سلاح و وحشت افکنی به دست سـتمگران ادامه نمی‌یابـد.. و در مثالها آمـده که (زور دوامی ندارد). و فیلسوفان گفته‌اند: (با سـرنیزه می‌توان همه چیز ساخت ولی نمی‌توان روی آن نشـست) و در حـال حاضـر وضع داخلی کشورهـای کمونیستیماننـد دیگی است که می‌جوشـد، بطوری که صـاحب‌نظران عمر طولاـنی ای برای کمـونیسم پیش‌بینی نمی‌کنـد، و هرچه کمونیسم برابر سـرمایه‌داری عقب نشـینی کنـد، چنـانکه (یوگسـلاوی)، (شوروی) و (چین) عقب نشـینی کردنـد، اثری بر ابعـاد خاتمه حتمی کمونیسم نمی‌گـذارد، چون این مکتب بیش از افسانه‌ای نیست، که بشـر مدتی از تاریخش را که تاریکتر از هر تاریخ گذشـته‌ایست گرفتار آن شد. و تاریخ بر عدم صلاحیت بقای

این مکتب دلالت می‌کند، و اگر کمک (صهیونیسم و انگلستان) به کمونیسم در بدو پدیداری آن در کودتای اکتبر نبود، این مکتب استقامتی نداشت.. چنانکه اگر کمک رسانی (متفقین) در جنگ جهانی دوم نبود، سقوط می‌کرد، و همچنین اگر کمک آمریکا بوسیله (مواد غذائی و تکنولوژی و غیره) نبود، کمونیسم حتی یکسال هم پایداری نمی‌کرد. و آیا می‌شود که انگلستان، آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی به کمونیسم کمک کند، و این مکتب دشمن با سرمایه‌داری باشد؟!. آری.. اما راجع به آمریکا.. چون شوروی بهترین بازار مصرفی برای آن است و مگر سرمایه‌دار جز گرمی بازار چیزی می‌خواهد؟ اما انگلستان.. چون از نظر (نیروی انسانی و منابع ثروت) در تنگنا قرار گرفته، میبایست در جهان تفرقه بیفکند تا بتواند به زندگی خویش ادامه دهد، و در برخورد میان کمونیسم و سرمایه‌داری بهترین تفرقه افکنی جهانی است، که انگلستان پشت پرده آن اختفا کرده ولی در سایه‌اش براحتی زندگی می‌کند. و اما صهیونیسم، چون توانست از مکتب کمونیسم دیوی ترسناک ساخته، تا دولت خود را بر آن بنا نموده، کار خانه‌های اسلحه‌اش را بکار اندازد، و با فرستادن خبره‌گانش به کشورهای سرمایه‌داری، که در برابر أجرتی با کمونیسم مبارزه کنند، توانست جهان را استثمار کند، و با اندکی ملاحظه مشاهده می‌شود: بذر کمونیسم در خاورمیانه به دست صهیونیستها افشانده شد (به طوری که در کتابهای مربوط به این مطلب ذکر شده)... لذا برای جهان آشکار شد چگونه شوروی دومین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. و تا امروز (شوروی) اسرائیل را (با مغزهای خبره و اندیشمند) کمک می‌کند، و در برابر آن آمریکا هم با (ثروت) به اسرائیل کمک می‌نماید. آری.. کمونیسم جهانی به زودی سقوط می‌کند، چون انحرافش ظاهر شده، و اسباب بقای آن هم رو به تمامی گذاشته، چنانکه قبلا هم زمانی در یونان ظهور پیدا کرد و ساقط شد، و در ایران هم با قیام مزدک ظهور نمود و ساقط شد، و سپس در کشورهای اسلامی در دوران قرامطه) ظاهر شد و دیری نپائید که رو به نابودی گذاشت.

سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

بین مالکیت فردی و سرمایه‌داری به معنی غربی آن تفاوت هست. زیرا مالکیت فردی غریزه‌ای است انسانی که نمی‌توان آن را از انسان دور ساخت، چنانکه دین، اخلاق، خانواده و دولت همین حکم را دارند، مثلا، دین فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (بطور بدیهی هر معلولی نیاز به علت دارد) و اخلاق فطری بوده و بازگشتش به این أصل است که (نیکی، خوب و بدی، زشت می‌باشد) و خانواده هم فطری است که به این اصل باز می‌گردد (روان انسان بیش از بدنش نیاز به آرامش دارد) و بالاخره دولت هم جزو فطریات است که به اصل (نیاز جامعه به کسی که آن را نظم بدهد) باز می‌گردد. اما سرمایه‌داری به معنای غربی.. جزیک بیماری جهانی نیست، که انسانها هنگام غفلت اندیشمندان دچار آن شده‌اند، و باید این بیماری، چه در حال و چه در آینده نابود گردد.. چون زائیده خود خواهی و طمعکاری و ظهور حالتهای حیوانی، و توحش در انسان می‌باشد، حال آنکه پیامبران و مصلحین هزاران سال پیش.. با زمام عقل و فضیلت آن را مقید ساخته‌اند. و کسی که مالکیت فردی را ـ به عنوان منشأ سرمایه‌داری غربی ـ نادرست می‌داند، مانند کسی است که قتل انسان را به علت سردردی که عارضش شده واجب بداند. مالکیت فردی باید از برچسبهای سرمایه‌داری پاک شود، مانند: (استثمار)، (استعمار)، (ساختن سلاحهای خطرناک)، (اسراف و تبذیر)، (تبلیغات گمراه‌کننده) و (تقسیم جامعه به طبقات جدا از هم با دادن سرمایه به دست یک گروه معدودی، و محرومیت اکثریت حتی از ضروریات زندگی.. مانند پوشاک، غذا، مسکن و دارو). و این نوع سرمایه‌داری را آمریکا و کشورهای سرمایه‌دار غربی به شکل خیلی افراطی به وجود آورده، چون پول را به دست سرمایه‌داران سپردند، و همچنین شوروی و کشورهای کمونیسم به شکل

افراطی‌تر بوجود آورده، چون پول را به دست دولت سپردند.. و کمونیستها به این دلیل افراطی‌تر بودند چون کارشان سبب شد تا تمامی افراد ملت: (یک) لقمه‌ای هم برای ادامه زندگی از خود نداشته باشند، مگر آنکه گندم از آمریکا وارد شود. (دو) به هیچ علم و دانشی دسترسی نداشته باشند مگر آنکه (تکنولوژی) از کشورهای غربی برایشان وارد شود. (سه) حتی نسیم سبکی هم از آزادی به مشام ملت نرسد. و لذا آنچه پیشبینی می‌شود این است که (سرمایه‌داری غربی) دور یا نزدیک از هم خواهد پاشید، تا اعتدال و استقامت پولی جانشینش گردد به طوری که مالکیت برای انسان صلاحیت داشته باشد، و هدف از مالکیت، انسان و رشد او باشد ـ چنانکه اسلام آن را مقرر کرده ـ نه اینکه هدف از بقای انسان مالکیت و مانند آن باشد.. چنانکه سرمایه‌داری منحرف آن را مقرر نموده است. وانگهی.. باید به دو اشتباه که گروهی از مردم برای فرار از جهنم کمونیسم و سرمایه‌داری دچار آن شده‌اند اشاره کرد: اول ـ سوسیالیسم: چون عده‌ای مدعیند که اگر منابع ثروت عمومی اختصاص به دولت یابد، مشکل اقتصاد حل خواهد شد، در حالیکه این کار مشکل را حل نمی‌کند، مثلا انگلستان سوسیالیستی در تمام بدبختیها مانند آمریکای سرمایه‌دار است، بله در کثرت مشکلات و قلت آنها تفاوت هست، ولی چنین تفاوتی نمی‌تواند مشکل را حل کند. دوم ـ اشتباه دوم را هواداران اقتصاد توزیعی مرتکب شده‌اند، که مدعیند اگر دولت ناظر باشد تا هرکسی سودهای کارش را به دست آورد مشکلات حل خواهد شد، در حالیکه این تئوری خیالی بیش نیست، درست مانند همان خیالی بودن کمونیسم، چون مکتب توزیعی از دو امر اساسی چشم پوشی نموده: یکم): تفاوت در قابلیتها و توانائیهای انسان.. که موجب می‌شود به سبب آن عمل و أجرت او با دیگران متفاوت شده و حالت اداریش نیز تفاوت پیدا کند، که بعضی مدیر و گروهی زیر دست مدیر می‌شوند و این حالت نمی‌گذارد که جامعه تبدیل به یک طبقه شود، چنانکه تعبیر کرده‌اند از آن به (جامعه بی‌طبقه توحیدی) و قرآن حکیم به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید (خداوند عده‌ای از شما را در رزق و روزی بر عده دیگر ترجیح داده) و در آیه‌های دیگر واژه (درجات) را بکار برده.. و در باره پیامبران می‌فرماید: (عده‌ای از آنان را بر عده دیگر ترجیح دادیم) پس جامعه توحیدی همان (جامعه‌ای است که کفایتها و قابلیتها در آن ملاحظه شود) نه (جامعه بی‌طبقه) مگر آنکه توانسته باشیم تا انسان را خرد کرده و او را مانند ظرفهائی که از یک ماده واحدی در یک ماشین واحد به یک شکل و یک حجم متحد ساخته می‌شوند، قرارش دهیم. و این کار ـ حتی در صورت امکان ـ هم خلاف حکمت است چون: الف ـ زیبائی تنوع را از بین می‌برد، که تنوع از لطیفترین انواع زیبائی است، و همانطوریکه هرچیزی در جهان متنوع است و زیبائی جهان از آن می‌باشد، انسانها هم چنین‌اند، که در شکلها و کفایتها باهم اختلاف داشته، و موجب جمال و زیبائی بخصوصی می‌شوند. ب ـ ندادن حق موجودیت به کفایتهای ممکن، ظلم به آنها و بخل از سوی آفریدگار است، و ظلم و بخل هردو خلاف حکمت و عقل می‌باشند. و همانطور که نیافریدن و ندادن حق وجود به شیئی بخل و ظلم است، به همین ترتیب.. ندادن حق وجود و نیافریدن برخی اشیاء ممکن (که در خلقت و ایجاد آنها هم معذوری نیست) ظلم می‌باشد. و با این جمله.. (فلسفه خلقت) خلاصه می‌شود که قرآن مجید هم آن را خلاصه کرده و می‌فرماید: (و به این انگیزه است که خداوند آنان را آفرید). (دوم) پول در ازاء (کار) تنها نبوده بلکه در ازاء (پنج چیز) می‌باشد هواداران اقتصاد توزیعی پول را تنها در ازاء کار می‌دانند، و اگر چنین شد، مضاربه، مزارعه و مساقات صحیح نیست، و صاحب کارخانه و زمین زراعتی هم درنظر آنان هیچ نصیبی از بهره ندارد و بنا بر این: ارث، تجارت بهره‌دار، اجاره خانه، اجاره انسان و غیره.. هیچکدام صحیح نیست. نظام توزیعی می‌خواست از نابسامانیهای سرمایه‌داری غربی رهائی یابد و مدعی شد برای این رهائی.. جز با پیاده شدن نظام توزیعی چاره دیگری نیست، حال آنکه این نظام هم مانند کمونیسم و سوسیالیسم نادرست در آمده. زیرا.. چه اشکال دارد که آزادیها و کفایتها در امور عالی آزاد باشد بشرط اینکه: ۱ ـ فقر، و نیازمندی عقب افتاده‌ای نباشد. ۲ ـ هیچکس با بهره برداری از ثمره کار دیگران، به آنان ظلم نکند. ۳ ـ هیچکس فرصت کار را از دیگران نگیرد ـ نه در نسل معاصر و نه در نسلهای آینده ـ. ۴ ـ اسراف و تبذیر (اسراف عبارت است از خرج با مورد، ولی بیش از احتیاج، و تبذیر یعنی خرج بی‌مورد (مترجم))، به فساد کشیدن نیروی انسانی و نیروهای طبیعی در کار

نباشد. آزادی در ثروت با در نظر گرفتن شرائط فوق چه مانعی دارد؟ حتی اگر کسی مالک صد خانه، و کارخانه بزرگ، و صد میلیون تومان هم شود، و حال آنکه.. دیگران مانند او نداشته باشند؟ و معنی تفاوت مراتب انسان در داشتن کفایتهای ذاتی این است که راه برای همه باز باشد، تا کفایتها ظاهر شود، و در غیر این صورت به صاحبان کفایتهای عالی ظلم می‌شود و همانطور که انسان: الف ـ حق دارد نبوغ خود را به کار انداخته، و بی‌نهایت دانش کسب کند (که دانش هم پیشرفت و هم قدرت به دنبال دارد). ب ـ و حق دارد بوسیله کفایتهایش آراء مردم را به سوی خود جلب کرده و رئیس شود (که ریاست هم قدرت به دنبال دارد). ج ـ همانطور هم حق دارد که کفایتهای خود را بکار انداخته و بیشترین قدر ممکن از ثروت را به دست آورد (چون ثروت هم نوعی قدرت به دنبال دارد). حال اگر گفته شود که: در (بند سوم) حق ندارد ولی در اول و دوم حق دارد، می‌پرسیم که تفاوت میان آنها چیست؟. هواداران سیستم اقتصاد توزیعی پاسخ خواهند داد: (یک) تمرکز ثروت فساد به دنبال دارد، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. (دوم) تمرکز ثروت جز با ظلم به دیگران ممکن نیست، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. اما این دو پاسخ تفاوتی را نشان نمی‌دهد زیرا: اولا: میان فساد و تمرکز ثروت تلازمی وجود ندارد، چون ثروت مثل سائر چیزهاست.. ممکن است در فساد بکار رود، چنانکه ممکن است در اصلاح هم بکار رود، و علم و حکومت هم چنین است و حال آیا صحیح است که از تمرکز علم یا حکومت جلوگیری شود به این دلیل که موجب فساد می‌شود؟. و اگر سرمایه‌داری غربی را مثال زدند و گفتند: ما مشاهده کردیم: که تمرکز ثروت موجب فساد بوده، و بنا بر این لازم است که از آن جلوگیری شود، پاسخ می‌دهیم که: این مثال با تمرکز حکومت، و تمرکز علم رد می‌شود، چون ما (هم حکومتهای مفسد) و هم (دانشمند مفسد) را مشاهده نموده‌ایم. پس همینطور که واقعیت فاسد در باب تمرکز حکومت و علم منع آن را توجیه نکرده، بلکه منع افساد حکومت و افساد علم را توجیه می‌کند به همین ترتیب واقعیت فاسد در باب تمرکز ثروت، ممنوعیت آن را توجیه نکرده بلکه ممنوعیت، افساد ثروت را توجیه می‌کند. ثانیا: اگر فرصت به اندازه کافی و بطور یکسان برای همه فراهم شود، دیگر ظلمی نخواهد بود، و معامله با کمال اختیار و آزادی انجام می‌گیرد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید (تجارة عن تراض) و آنچه کار فرما و زمیندار به دست می‌آورد، در ازاء (نیروی اداره) و (اجاره زمینی که آن را احیاء کرده) و یا ـ بطور مثال ـ کارخانه‌ای که خریده است می‌باشد. ـ و همانطور که صحیح نیست انتخاب کنندگان رئیس جمهوری به وی بگویند: چرا به تو رأی بدهیم، تا با جمع‌آوری آراء ما قدرتمند شوی؟ چون به آنها پاسخ می‌دهد که: رأی دادن شما.. به مصلحت شما است، زیرا من می‌توانم شما را اداره کنم، پس نتیجه عاید خود شما می‌شود. ـ و همانطور هم که صحیح نیست استادان به محصل بگویند: به چه مناسبت دانشهایمان را به تو بدهیم، تا بوسیله جمع‌آوری دانش ما دانشمند شوی؟ چون پاسخ می‌دهد: که آموزش دادن شما در مصلحت امت است، و با فراگیری دانش از شما من به آنان خدمت خواهم کرد. ـ به همین ترتیب صحیح نیست که کارگران و کشاورزان به کارخانه‌دار و زمیندار بگویند: چرا زحمت خودمان را به تو بدهیم تا از دسترنج ما ثروتمند شوی؟ چون پاسخ می‌دهد: که جمع‌آوری ثروت در مصلحت امت است، چه اینکه باید سرمایه جمع شود تا بتوان امور مملکت و مردم را اداره کرد. و در حقیقت (ثروتمند)، (رئیس) و (دانشمند) همه خدمتگزار مردم اند گرچه خودشان هم از ثورت و ریاست و کسب علم بهره می‌برند، و اگر یکی از آنان منحرف شد، ـ بایستی به راه راست هدایتش نمود، نه اینکه گفته شود: دیگر به (رئیس) و (دانشمند) و (ثروتمند) نیاز نیست. و همچنین است اگر گفته شود: نیازی به بیمار و فقیر و نادان نیست در حالیکه باید بیماری و فقر و نادانی را ریشه‌کن ساخت نه انسانها را. از آنچه در این فصل و فصل سابق گذشت معلوم شد که: هرکدام از نظامهای اقتصادی (کمونیسم)، (سرمایه‌داری)، (سوسیالیسم) و (توزیعی) برخلاف عقل و منطق است. و تنها نظام مستقیمی را ـ که عقل و منطق تأییدش می‌کند ـ همانا نظام اسلامی است، که در فصل اول در باره‌اش سخن گفته شد. و جهان امروز نمی‌تواند به یک اقتصاد صحیح دست یابد، چنانکه به هیچ برنامه صحیحی در هیچکدام از شئون زندگی نمی‌تواند باز گردد، مگر اینکه اسلام را از نظر ایدئولوژی، شریعت و نظام آن بپذیرد.

بالا بردن سطح اجتماعی

بالا بردن سطح اجتماعی

بالاـ بردن سطح اجتماعی دو معنی دارد: ۱ ـ بالاـ بردن آن از نظر (معنوی) بـه اینکه سطح افراد جـامعه بالاـ رود، به طـوری که هر شخصـی دارای معنویات در سطح عالی بشود مانند راستگوئی، امانت، تعاون و همکاری، روح فعالیت، مراعات نظم، پاکیزگی، نوع دوستی، کمک به خیر خواهان، علم، ایمان و ماننـد آن، و این نیاز به یک (سپاه) متشکل از وعاظ و مرشدان و أهل صـلاح دارد و جهـان بـا اختلاف روشـهایش، این حقیقت را درک نموده، و لـذا به این جنبه ـ که به جنبه روحی موسوم است ـ اهمیت می‌دهـد. به طور مثال: در جهان غرب حـدود بیست میلیون روحانی مسیحی راهب راهبه و از این قبیل وجود دارد، که معنویتهای جهان غرب را آنهـا نگه داشـته‌اند ـ البته معنویتهائی که به نظر آنان معنویت است ـ. و در اتحاد جماهیر شوروی حـدود ۱۰ میلیون نفر اعضاء حزب کمونیست شوروی وجود دارنـد که آنهـا هسـتند نگهدارنـده معنویتهـای جهان مارکسیستی‌اند، گرچه در روسـیه به آنان واعظ و یا مرشـد گفته نمی‌شود ولی آنـان در حقیقت واعظـان و دعوت کننـدگان و نگهدارنـدگان مارکسیسم به شـمار می‌آینـد، چون نظـام مارکسـیسم برپا نمی‌شود مگر برپایه های از ارزشـهای مارکسیستی که همانها نگهدارندگان این پایه‌ها می‌باشند. و ـ مثلا ـ در ایران، حـدود ربع میلیون روحـانی مـذهبی وجود دارد که نگهدارنـده نظـام اسـلامی، و دعوت کننـده به سوی آن هسـتند، و آنچه از نظام معنوی اسـلام ـ که آثار آن در روش افراد هم ظاهر است ـ مشاهده می‌شود، بوسـیله همین روحانیون باقی است.. و به همین ترتیب یا نسـبتهای متفاوت در سایر کشورهای اسـلامی. و این علما و مرشـدان در حقیقت نگهدارندگان جامعه‌ها ـ با در نظر گرفتن اتجاهات مختلفشان ـ از لغزش و سـقوط می‌باشـند، و اگر کشـیشان و هم مسـلکان آنان را از جهان مسـیحیت، و حزب کمونیستی را از روسیه بیرون رانـدیم، خواهیم دیـد که دو بلوک شـرق و غرب سـقوط پیـدا می‌کند، و به همین ترتیب در جهان اسـلامی است. و چون این نگهدارنـدگان نقش پیشوایـان جـامعه را ایفـا می‌کننـد هرجـامعه‌ای بـه نگهـداری و پرورش و احـترام دانشـمندان روحـانیش اهمیت می‌ورزد، به طـوری که سـایر افراد ملت این احـترام را ندارنـد. چـون قاعـده است که می‌گویـد (الانـفع أرفع) ـ کسـی که بهرمنـدی بیشتری دارد، ارزشـش بیشتر است ـ. ۲ ـ بالا بردن جامعه از نظر مادی: که بایـد سـطح زنـدگی به نحوی بالا رود که هریک از افراد جـامعه لاـ اقـل یک خانه مسـکونی، کار، خوراک خوب، پوشاک مناسب، وسـیله نقلیه و یک همسـر وفادار داشـته، و همچنین برای مسـائلی فرصت داشـته باشـد ماننـد: یادگیری و تحصـیل، توانائی مراجعه به پزشک و تهیه دارو برای معالجه ـ هنگام بیماری ـ ذخیره برای تأمین زندگیش هنگام پیری و نقاهت و بالاخره تشـکیل حکومت دادگستری که در سایه آن در امنیت و سلامت زندگی کند، تـا شخصـیتش محفوض و اگر ظلمی به او شـد، از وی زدوده شود. و این نیازهـا بر آورده نمی‌شود مگر بوسـیله (یک نظام حکومتی صحیح) و (اسـتفاده بیشتر از طبیعت و منابع آن). اما اول ـ تشـکیل نظام حکومتی صـحیح ـ. راه به سوی آن جمهوری، بر آن استوار است که همه کس در اظهار نظر و انتخاب افراد صالح‌تر در آن آزاد باشـند ـ و این همان جنبه سیاسی جامعه است، که فعلا سخن ما بـدان مربوط نیست. و دوم ـ اسـتفادهٔ از منابع طبیعی ـ. و طریقه آن زیادی (تولید) اعم از محصولات کشاورزی، صـنعتی و مانند آن می‌باشـد، پس هرچه یک شـخص یا امتی دارای صـنعت و محصول بیشتر و بهتری باشـد، در رفاه بیشتری به سـر می‌برد، و به عکس هرچه یک شـخص یا امتی دارای صـنعت و محصول کمتر و بـدتری باشـد، رفاهش کمتر است. و لـذا تخصـص و مبادله باهم تلازم دارند، زیرا هرچه تخصـص کمتر باشد، مبادله کمتر است، چون مردم با کسـی که محصول بهتری را ارائه دهد مبادله و معامله انجام می‌دهنـد، و هرچه تخصـص بهتر باشـد، محصول هم بهتر است، خواه محصول کشاورزی باشد یا کالاهای دیگر، و یا کارهائی مانند

دامداری، خانه سازی، تأسیس کارخانه و غیره.. و به همین انگیزه ملتهای متمدن آموزشگاههای تخصصی تشکیل داده، و به جنبه اخلاقی در نسلهای آینده اهمیت می‌دهند. و بر ملتی که خواستار پیشرفت است دو مطلب لازم می‌باشد. اول) اینکه در تولید مقدار تقاضا را ملاحظه کند، چون تولید بیش از حد تقاضا، اسرافی است که به نابودی می کشد، مثلا اگر مقدار گندم مصرفی و صادراتی مردم عراق ده هزار تن باشد، تولید بیش از آن نوعی اسراف بوده، اضافه بر اینکه مقداری از نیرو و مصرفهای دیگر بپای آن به هدر رفته است. بنا بر این: آنچه پاره‌ای از اقتصاد دانان گفته‌اند که هرچه تولید بیشتر باشد زندگی بهتر است، صحیح نیست. مثلا اگر کشور عراق قدرت تولیدی بیش از احتیاج داشت باید قدرت اضافی را (یعنی اضافه بر تولید ۱۰ هزار تن گندم) در تولید چیز دیگری صرف کند که در مصرف داخلیش بدان احتیاج داشته و با به مصرف بازارهای خارجی برساند، و این به برنامه‌ریزی دقیقی نیاز دارد تا میان عرضه و تقاضا توازنی برقرار ساخته، اضافه بر اینکه با زیاد کردن تخصصها باید تولید بهتر شود، تا همراه کمیت، کیفیت هم بهتر شود. دوم) بجای محصولات ذخیره‌ای، به محصولات همیشگی اهتمام ورزد، چون در طبیعت ذخیره‌های نفتی است، که خداوند متعال در آن به ودیعت گذاشته، و این ذخیره‌ها با بهره برادری تمام می‌شود، مانند نفت و معادن دیگر، که اگر به مقادیر غیر معقولی صرف شود، تمام خواهد شد، و با این کار به نسلهای آینده زیان خواهد رسید، که از نظر شرعی جایز نیست، چون دلیل (لاضرر) همان طوری که شامل زیان رسانی به نسل معاصر است، شامل نسلهای آینده هم می‌شود، و این برخلاف محصولات همیشگی است، مثل محصولات میوه، دام و غیره.. چون هرچه میوه مصرف شود در سال آینده به جایش می آید، و هرچه گوشت و محصولات دام مصرف شود، باز با تولید مثل افزایش می‌یابد. و بدین جهت.. لازم است برای بر آوردن برخی حاجتها بجای اشیاء مصنوعی أشیاء اصیل و طبیعی را بکار برد، مثلا بجای چرمهای ساخته شده از نفت در نیازمندیهای مختلف باید از چرمهای حیوانی استفاده نمود. و امتی که می‌خواهد سطح اقتصادیش را بالا ببرد، باید به صنعت بیش از کشاورزی اهتمام ورزد، چه صنعت برای پیشرفت اقتصاد ضمانت بیشتری می‌دهد زیرا: ۱ ـ صنعت آفتی ندارد به خلاف کشاورزی که کمی باران، شدت سرما، ریزش برف و تگرگ و غیره موجب تلف یا کاهش آن می‌شود. ۲ ـ صنعت قابل افزایش است به خلاف کشاورزی.. چون زمین سالانه بیش از یکبار محصول نمی‌دهد، اما کارخانه همیشه قابل استفاده و برداشت است. ۳ ـ صنعت همیشه قابل تحسین و بهتر شدن است، برخلاف کشاورزی که پس از رسیدن بحدی توقف می کند. ۴ ـ صنعت را می‌توان به انواع مختلفی تکثیر و افزایش داد به خلاف کشاورزی. ۵ ـ و بالاخره صنعت ضامن رشد کشاورزی است، چون با (تراکتورها، مواد شیمیائی و غیره) کشاورزی بهبود یافته و کمیت آن هم زیاد می‌شود، در حالیکه کشاورزی چنین نیست و در پیشرفت صنعت نقشی ندارد مگر با راههای پیچیده مثل اینکه محصول کشاورزی در خرید کارخانجات و غیره صرف شود. وانگهی مقصود ما این نیست که کشاورزی و دست آوردهایش مانند.. گوشت و لبنیات از میان برداشته شود، بلکه مقصود دادن اهمیت بیشتری به صنعت و تنوع بخشیدن آن است، زیرا هرچه صنعت رنگارنگ باشد، نیازمندیهای داخلی را بیشتر برآورده و در بازارهای جهانی با رکود کمتری مواجه می‌شود، و مثال آن اگر رنگارنگ باشد مانند (مغازه عطاری) است که همه نوع نیازمندیها در آن هست، که هم فروش بیشتری داشته و هم احتمال از کار ایستادن و رکود آن کم است، و با تنوع صنعت سطح مردم بیش از پیش بالا می‌رود. البته بالا رفتن سطح زندگی یک امت تنها با ازدیاد کشاورزی و صنعت نیست، بلکه لازم است که تقسیم هم عادلانه باشد، و پرواضح است که اگر شکمهائی از پرخوری به تنگ آید، و شکمهائی از نخوردن و محرومیت بدرد آید، ازدیاد صنعت و کشاورزی هیچ سودی نخواهد داشت. و همچنین لازم است که کشورهای نفت خیز ـ مانند کشورهای اسلامی ـ نفت را از صنایع به حساب نیاورند، چون در حقیقت نفت کالای صنعتی نبوده، بلکه معدنی است استخراج شده، که بیش از یک پیشرفت موقت را برای امت موجب نمی‌شود، و اگر امتی برآن اعتماد کرده، و بر درآمد آن تکیه زند، باید بداند که پس از مدت کوتاهی که منابع نفت خشکید، سقوطش حتمی است، و همچنین است حکم هر معدنی که در سرزمین امتی کشف شود، از معادن غیر دائمی ای که رشد همیشگی ندارد، مثلا ـ آب دریا که تبدیل به

نمک می‌شود، معـدنی است بی‌پایان که همیشه رشـد می‌کند به خلاف معدن الماس و طلا و مانند آن، پس برامت است که معادنی مانند نفت را در پیشرفت دانش و تکنولوژی طوری صرف کند که در آن جنبه‌ای از رشد و تحول دیده شود، چون دانش تمام نمی‌شود... و نسلهای آینده.. یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌برند، و معدن حق همگانی بوده و تنها حق نسل معاصر نیست.. و حتی تنها حق پنج نسل آینده هم ـ به طور محدود ـ نیست، پس تصرف در معادنی مانند نفت برای مصرفهای (غیر ضروری) اضرار به دیگران بوده و شرعا هم جایز نیست.. بله اگر نفت در پروژه‌های همیشگی مانند اصلاح زمینها، حفر چاهها و مانند آن ـ که هم معاصرین و هم نسلهای آینده به طور همیشگی از آن استفاده کنند ـ صرف شود، خیلی بجاست.

نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

صنعت محیط زیست را آلوده کرده، به طوری که زندگی را برای انسان، جانوران و گیاهها مشکل می‌نماید. پس لازم است با آلودگی محیط زیست مبارزه، و حتی‌الامکان از صنایعی که موجب آلودگی می‌شود ـ و آلودگی آنها را نمی‌شود از بین برد ـ جلوگیری بعمل آید، چون آلودگی محیط هرچند هم کم باشد.. آثار سوئی در جهت زیان انسان دارد، و در اسلام زیان دیدن و زیان رسانیدن هردو ممنوع است، و فرار از آلودگیها حتمی و لازم می‌باشد. و همچنین باید هماهنگی نمود: الف: میان صنعت و کشاورزی، تایکی به حساب دیگری رشد نکند، چنانکه اتحاد جماهیر شوروی انجام داده، و صنعت آن به حساب کشاورزیش به رشد رسیده است، زیرا این نوعی نیازمندی‌ای است که انسان را بزیر سلطه استعمار می‌کشاند. و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند (به هرکسی نیاز داشتی اسیر، و از هرکس بی‌نیاز بودی نظیر و مانند او، و به هرکه نیکی کنی سرور و امیرش خواهی بود). ب: هماهنگی در انواع کشاورزی و خاک آن، و همچنین در قسمتهای مختلف صنعت.. چون هرکدام از دنیای صنعت یا کشاورزی مانند اعضای یک انسان واحدی است، که اگر عضوی به حساب عضوهای دیگر کم شود.. بدبختی و سیه‌روزی در پیش خواهد داشت، و موجب رکود کالای بیش از مقدار عرضه، و کثرت تقاضای کالاهای کمیاب خواهد شد.. بطوری که قیمتها بالا رفته و گرانی پدید می‌آید.. و واجب است که دولت این دو جنبه را ملاحظه نماید، چون مسئول مصالح عمومی است، پس باید از بروز این زیان جلوگیری کند، زیرا عدم ملاحظه هرکدام از این دو جنبه اضرار به مردم است. و همچنین بر دولت لازم است که به منظور باز کردن بازارها، دوستی خود را با جهان زیاد کرد، و میان خود و کشورهای صنعتی در مبادله تخصصها و نیازمندیهای هماهنگی نموده.. و از هجرت مغزهای متفکر ـ جلوگیری به عمل آورد، نه با روشهای سلبی و فشار تنها ـ مثل منع مهاجرت یا راههای دیگر ـ بلکه با روشهای مثبت.. از قبیل احترام نهادن به آنها، تشکیل شوراهائی که موجب آزادی آراء است، تشکیل سندیکاهای حقیقی و صحیح، اضافه کردن حقوق، ملی نکردن هیچکدام از بخشهای خصوصی و روشهای دیگری که زمینه را برای بقای مغزهای متفکر آماده ساخته، و در بهره مندی بیشتری از آنچه خداوند به آنان سپرده مهیا می‌نماید. چنانکه نباید پشیزی از دوستی به زیان امت یا به منظور عقب‌نشینیهای سیاسی باشد، چون موجب استثمار و استعمار می‌شود درست مانند بیماری سرطان.. که اگر حتی بر یک سلول بدن عارض شد، کم‌کم گسترش یافته تا تمام بدن را فرا گیرد، چنانکه انگلیسیها در واقعه مشهور تنباکو در ایران خواستند چنین عملی را انجام دهند، و اگر هشیاری مرحوم آیهٔالله مجدد شیرازی و فتوایش نبود، ایران شکار استعمار می‌گردید، چنانکه کشور هند زمانی که اجازه افتتاح شرکت (هند شرقی) را در حدود ۳۰۰ سال پیش صادر کرد، در چنگال استعمار افتاد، و پس از سه قرن بایک نهضت مردمی که نیم قرن به رهبری (گاندی) ادامه داشت، توانست رهائی یابد. وانگهی.. محکم و معیار در بالا رفتن سطح جامعه،

بالا رفتن سطح اکثریت است، اما بالا رفتن سطح ثروتمندان تنها، دلیلی است بر ضعف و سستی، و اگر دولت ملاحظه کرد که تنها این سطح رو به ترقی است، بایستی به ارتفاع سطح عمومی اهتمام ورزد، وگرنه این ارتفاع خطر بحرانی را در پیش دارد که زد و خورد و هرج و مرج منتهی می‌شود.

فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت

فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت

از مهمترین واجبات دولت اهتمام دادن به دو کار است: اوّل: حفظ فرصتهای یکسان برای همه، تا همه بر استفاده از منابع طبیعی و غیره قادر باشند، و تنها عده معدودی از آنها بهره نبرند، چه اینکه زمین، دریا، جنگل و غیره برای همه بوده و باید در دسترس همگان باشد، آن هم نه تنها برای نسل معاصر، که نسلهای آینده هم از آنها حقی ندارند. به طور مثال: اگر کسی خواست زمین بایری را احیاء کند، باید به دیگران زیانی نرساند، خواه به افراد معاصر با او.. به این نحو که آنان هم بخواهند قسمتی از آن را احیاء کنند، ولی جائی برای کار نیابند، و خواه به افراد پس از او در نسلهای آینده به این نحو که زمین دستگردانی میان ثروتمندان شود، که از یک سو احیاکنندگانش آن را از هم به ارث ببرند و از سوی دیگر افرادی در نسلهای آینده بی‌زمین مانده، و محروم از استفاده از آن باشند. معنی قرار دادن زمین برای مردم.. دادن فرصتهای یکسان به آنها است، مثلا اگر کسی به (۱۰) نفر بگوید این (۱۰) دینار برای شما.. یعنی اینکه هرکدام یک دینار حق دارد، پس اگر مثلا یک میلیون انسان و یک میلیون هکتار زمین بود، ولی بیش از صد نفر از آنان کشاورز نبودند، تمام آن زمین را می‌توانند احیاء کنند چون دیگران از حق خویش روی گردانیده، و روی گرداندن هم حق را ساقط می‌کند. و اگر این نسل مرد و معدوم شد، زمینی را که صد نفر احیاء کرده بودند صد نفر از اولادشان به ارث بردند، و در این میان اولاد دیگران خواستند که حق خودشان را ازنو احیاء کنند، (البته اگر برای زندگی راهی جز آن ندارند) ورثه احیاء کنندگان حق ندارند به این دلیل که (زمین احیاء شده را از پدرهایمان به ارث برده‌ایم) اولاد دیگران را از بهره‌برداری از آن منع کنند، و ادله شرعی هم این دلیل را شامل نمی‌شود، و الا چنین می‌شود که اگر انسانی دریا را به تنهائی و بدون مزاحم مورد بهره‌برداری قرار داده، فرزندش وارث او می‌شود، گرچه توالد و تناسل موجب می‌شود که میلیونها انسان به دریا نیاز داشته باشند و این بحثی است فقهی که در کتاب الفقه بخش اقتصاد متعرض آن شده‌ایم (کتاب (الفقه) نوشته مؤلف محترم دایرهٔ المعارفی است از فقه شیعه که تا کنون بالغ بر چهل جلد آن به چاپ رسیده و پیرامون تمام ابواب فقهی بحث نموده که یکی از آنها (اقتصاد) است.). و به همین ترتیب فرصتهای یکسان را در تمام موارد و منابع طبیعی و غیر طبیعی باید ملاحظه نمود، مثلا اگر از صد نفر (۱۰۰) نفر بر منابع ثروت غیر طبیعی مانند کارخانه‌های بزرگ دست یافتند و دیگران هم خواستند که برای خودشان کارخانه‌هائی تأسیس کنند آن ده نفر اول حق ندارند، به دلیل اینکه بازارها راجع به آنان است یا اینکه چون در صنعت از دیگران سبقت گرفته‌اند و یا بدلیلهای دیگر از کار آنان جلوگیری نمایند. و اگر فرصتهای یکسان برای همه وجود داشت، دیگر هیچ کارگری حق ندارد که بگوید: زمیندار یا کارخانه‌دار باید به من فلان مقدار مزد بدهد، یا اینکه حق ندارد هیچ شرطی با من ببندد، و همان طوری که کارخانه دار و زمیندار.. کارگر و کشاورز را نمی‌تواند بر پذیرفتن شرایطش مجبور کند و کارگر و کشاورز می‌تواند به دلخواه به هر نحوی که خواست کار کند، همین طور است عکس مسئله. و این موضوع ـ یعنی لزوم اینکه قرارداد با رضایت طرفین باشد ـ جانبداری از آزادی انسان ـ بمعنی صحیح است ـ و جدائی میان انسان و آزادیش، به یغما بردن عزیزترین چیزی است که انسان بوسیله آن تکامل انسانیش را طی می‌کند. و اگر به کسانی فرصتها وجود نداشت، بر دولت است که آن را ایجاد کند چه نمی‌توان

آزادی را دقیقا پیاده کرد مگر در یک زمین حاصلخیز و آماده، و حاکم هم برای مراعات مصالح عمومی تعیین شده که یکی از مهمترین آنها همین مسئله است. و اگر به علت موقعیتهائی استثنائی حاکم نتواند فرصتهای یکسان را بوجود آورد، باید در قراردادها دخالت کرده تا برای طرفین حدی تعیین کند، بطوری که نه کارفرما به کارگر ظلم نماید و نه به عکس که خداوند متعال فرمود (لا تظلمون ولا تظلمون) نه ظلم می‌کنید و نه به شما ظلم می‌شود، و استثمار هرکدام، در حکم (احتکار) بوده و موجب بروز (تراست و کارتل) در بازارها می‌شود، و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در نامه‌اش به مالک اشتر فرمود: معاملات و قراردادها باید به موازین عدالت و قیمت‌هائی باشد که به هیچکدام از طرفین معامله اجحاف نشود، و فرمایش امام و حکمشان ـ با تمام فروع ـ شامل اینجا هم می‌شود. پس حاکم نسبت صحیح را میان (سود) (کارگر)، (اداره کارفرما) (خرج کارخانه و زمین) و (ارزش ماده اولیه کالا ـ اگر کالا-یی بود که نیاز به مواد اولیه داشت ـ ملاحظه می‌کنید، و بر حسب ارزیابیش حق کارگر و کارفرما را معین می‌نماید که آنگاه هیچیک از طرفین حق مخالفت با حاکم را ندارد. ولی اینکه: کارگر مزدی را حق دارد که کارفرما تعیین کند.. و باقیمانده در آمد برای سرمایه دار است چنانکه نظام (سرمایه‌داری) گفته. یا اینکه: تمام سود از آن کارگر است و کارفرما حکم یک کارگر را دارد چنانکه سیستم اقتصاد (توزیعی) مقرر می‌دارد. یا اینکه: کارگر به مقدار نیازش حق دارد و بقیه درآمدها از آن دولت است چنانکه (کمونیسم) مقرر می‌دارد. و یا اینکه: کارگر در منابع ثروت عمومی مثل (کمونیسم) و در منابع ثروت خصوصی مانند سرمایه‌داری است.. چنانکه (سوسیالیسم) آن را می‌گوید. هیچکدام صحیح نیست به دو جهت: یک: اینان حاکمیت خود را در هردو صورت (بودن فرصتهای یکسان یا نبودن آن) تعمیم می‌دهند، و تعمیم حاکمیت صحیح نیست که سخن در باره آن گذشت و دخالت حاکم در صورت نبودن فرصتهای یکسان صحیح است. دو: هنگام نبودن فرصتهای یکسان) در سیستمهای اقتصادی چهارگانه نوعی ظلم و ستم، یا به کارگر و یا به کارفرما می‌شود و همانطور که کارفرما حق ندارد به کارگر ظلم کند، همچنین کارگر هم حق ندارد به کارفرما ستم روا دارد. بنا بر آنچه گذشت آشکار می‌شود که معاوضه همیشه بین کار دو انسان نیست مثل اینکه خیاط برایت پیراهن بدوزد و در برابر تو برایش اطاقی بسازی، میان دو کار انجام شده هم نیست، مثل اینکه آهنگر یک تیشه ساخته شده به نجار بدهد، و در مقابل یک درب ساخته شده بستاند، (هرکدام از تیشه و در کاری است انجام شده) و میان دو چیز باارزش که یکی از طرفین در آن کاری نکرده، ولی اختصاص به او دارد هم نیست، چنانکه دو کبوتر ـ که در اصل مباح است ـ به دو خانه متعلق به دو انسان آمدند، آن دو هم کبوترها را گرفته و میان خود تعویض کردند و بالاخره معاوضه تنها بین دو نیروی فکری هم نیست، چنانکه پزشک نظری به مریض بیفکند برابر اینکه او هم در ساختن خانه‌اش نقشه‌ای بدهد (البته در صورتی که مریض مهندس باشد). معاوضه منحصر به اینها نیست، بلکه ممکن است میان یک شکل و شکل دیگر باشد، خواه در قیمت برابر باشند یا نباشند، در صورتیکه آن کس که کمتر را می‌ستاند بداند که ارزش آن کمتر است، ولی از آن چشم‌پوشی کند، آن هم نه از روی اجبار و احتیاج یا نبودن فرصتهای یکسان بلکه از روی سخاوت و تعاون، یا بودن روابط اجتماعی، و یا مانند آن. و به این ترتیب معلوم می‌شود که گفته بعضی اقتصاددانان، مبنی بر اینکه همیشه کار برابر کار است خواه کار خارجی یا انباشته شده و انجام شده.. هیچ اساسی از صحت و درستی ندارد. وانگهی ممکن است اشیاء باارزش در شمار معاوضه‌های متعددی به حساب آید، مثل اینکه کارخانه را با چیزی که ارزش ذاتی دارد، یا آن چیز را با فکر، یا فکر را با روابط اجتماعی.. و یا اینکه روابط اجتماعی را با کار انباشته شده تعویض کند. و هرچه از این امور پنجگانه که گذشت در دسترس انسان باشد نوعی سرمایه است چون از لحاظ نتیجه یکی است، و نام نهادن بعض قسمتها را بنام سرمایه و عدم نامگذاری قسمتهای دیگر هیچ اساس منطقی‌ای ندارد.

مسائلی چند

مسائلی چند

۱ ـ چگونه قیمت طلاـ معلوم می‌شود، تـا گفته شود که یـک (مثقال) آن با یک کیلو گنـدم یا دو کیلو برابر است؟ و به همین منوال، مثلاـ ارزش یک دینار کاغـذی چگونه معین می‌شود؟ ۲ ـ دولت.. تا چه حـدی می‌توانـد اسکناس چاپ کند؟ آیا یک میلیون؟ یک میلیارد؟ و یا هرچند که بخواهد؟ بالاخره میزان آن تا چه حدودی است؟. ۳ ـ و آیا انسان می‌تواند مقداری از پول (طلا یا اسکناس) ذخیره کند یا نه؟ و اگر می‌تواند مقدار آن چقدر است؟. الف) پاسخ مسئله اول: عقلاء و اندیشـمندان امور پنجگانه ـ کارخانه فکر، ماده، ابزار کار و روابط اجتماعی ـ را ملاحظه نموده، و سپس برابر هرکـدامشان مقداری طلا قرار داده‌اند، مثلا گفته‌اند (یک مثقال طلاـ) برابر (هشت سـاعت کار کارگر بنا) یا (یک ساعت کار فکری مهنـدس) یا (یک بشـکه نفت) یا (یک بیل ـ که ساختنش یک ساعت وقت، یک کیلو آهن و پنج کیلو تخته سـفید برای دسته‌اش بکار برده ـ و یا اینکه در برابر (علاقه پدر به پسر که مثلا اگر از سفر بـاز گردد به او یـک مثقال طلا می‌دهـد) می‌باشـد. اما ارزش این امور پنجگانه ـ که مثلا هشت ساعت کار کارگر بنا را با یک سـاعت کـار فکری مهنـدس برابر دانسـته‌اند ـ بر حسب نظر عقلاـء بـوده، و بسـته به مقـدار فائـده آنهـاست، پس هرچیزی که سود و فایـده‌اش بیشـتر باشـد، ارزش بیشتری برایش قرار داده‌انـد. و فرمول تـا همین جـا متوقف می‌شود، چه اینکه ممکن نیست در پس هر شیئی شـیء دیگری باشد، چنانکه شـیء اخیر هم به اولی باز نمی‌گردد، و در اصطلاح فلاسفه آمده که (الذاتی لا یعلل) (شیء ذاتی قـائم بـذات است و معلول شـیء دیگری نیست بطور مثـال شوری نمک یا رطوبت آب و یا وجود خداونـد متعال.(مترجم)) و دور و تسـلسل هم هردو باطـل انـد. پس ارزش طلا به ارزیابی امور پنجگانه از سوی عاقلان باز می‌گردد، و اگر در این زمینه امور پنجگانه اصل باشد، ممکن است یک (ارز) پولی دیگری مانند (اسکناس) را بدون هیچ نیازی به پا درمیانی طلا به میان آورد، پس مثلا یک اسـکناس یک دیناری با (هشت ساعت کار کارگر بنا) مساوی می‌باشـد، و به همین ترتیب.. ب) پاسـخ مسـئله دوم: دولت به انـدازه دارائیش از (امور پنجگانه) حق دارد که اسـکناس چاپ کنـد، خواه ارزیابی امور پنجگانه را برای مدت یکسال و یا ـ مثلا ـ پنج سال ملاحظه نماید. ۱ ـ بنـا بر این.. اگر دولت بیش از دارائیش اسـکناس چـاپ کنـد، مثلاـ اگر برای یـک سـال (دو هزار دینار) به چاپ برساند، این کار موجب تورم خواهد شد، ـ و سـخن پیرامون تورم خواهد آمد ـ و اینکه گفتیم موجب تورم خواهد شد، چون مثلا به کـارگر بنـاء (یـک دینـار) می‌دهـد، در حـالیکه کارگر می‌توانـد با یک دینار تنها نصف نیازمنـدیهای خود را تأمین کنـد، ولی اگر تورمی نبود، می‌توانست تمام نیازمندیهایش را با یک دینار دسـتمزدش فراهم سازد. پس اگر دولت اسـکناس بیشتری چاپ کند، در حقیقت به همان مقدار آن اضافه.. از ملت ربوده، بنابراین در مثال گذشـته مشاهده می‌شود که دولت نیمی از نیازمندیهای ملت را به یغما برده است. ۲ ـ و اگر دولت کمتر از دارائیش اسـکناس چاپ کند، مثلا اگر برای یک سال.. (پانصد دینار) به چاپ برساند، این اقـدام موجب کاهش قیمت کالاها خواهـد شد چون مثلا به کارگر (یک دینار) می‌دهد، حال آنکه کارگر می‌تواند با یک دینار دو برابر نیازمنـدیهایش را تأمین کنـد، ولی اگر کاهش قیمت در کالاها نبود، می‌توانست فقط به مقـدار نیازمنـدیش خریـداری کنـد. و هرکـدام از تورم یا کاهش قیمت، موجب عدم ثبات وضع بازارها می‌شود، مگر آنکه دولت (اولا) به طور مطلق بالا رفتن قیمتها را تا دو برابر در حـال (گرانی کالاـ) و (ثانیـا) پـائین آمـدن قیمتهـا را تـا نصف هنگـام (ارزانی کالاـ) اعلاـم کنـد، و غالبـا دولتها بیش از دارائیشان اسـکناس چاپ می‌کننـد، ولی از اعلام گرانی و تورم ممانعت می‌ورزند، چون در بیان حقیقت از سوی دولت هرج و مرج پدید می‌آید. ج) اما جواب اشکال سوم: انسان حق دارد در صورت عدم زیان به دیگران آنچه خواست از دارائیش را ذخیره کند، و در صورت ضـرر.. این حق از او سـلب می‌شود، بنا بر این مقـداری که ذخیره‌اش مباح و جایز است.. تا حـد عـدم ضـرر می‌باشـد.. و اینکه بشـرط عدم ضرر حق ذخیره کردن دارد چون به انسان (در نفس و مالش) آزادی کامل داده شده (مردم بر مال و جان خویش مسلطند)، و اینکه گفتیم تا حد عدم ضرر به دیگران هم حق دارد به دلیل قاعده (لاضرر ولاضرار فی‌الاسلام) تست.

قدت پول در معامله

قدت پول در معامله

برای آگاهی از قدرت پول در معامله، (بانک مرکزی) قدرت پول را مثلا برای امور پنجگانه ملاحظه نموده، و آنگاه مقدار ارزش آن را تعیین می‌کند، و بعد وزارت کار بر حسب نیاز و گاهی مناسب با شخصیت انسان مزدها را تعیین می‌نماید. پس اینجا دو عمل انجام می‌گیرد: ـ اولاـ) تعیین مقدار ارزش خریدی یا (معامله‌ای) پول.. به این نحو که بانک ـ اول هر سالی ـ ارزش امور متعدد عمومی را ملاحظه نموده، سپس حکم می‌کند که قیمت پول چقدر است. مثلا ملاحظه می‌کند که هریک کیلو گوشت یک دینار، و هربیست کیلو نان یک دینار، و هر ده کیلو برنج یک دینار، مزد دوخت یک پیراهن مثلا ربع دینار و ویزیت پزشک هریک ربع ساعت یک دینار (دینار: واحد پولی است که در برخی کشورهای اسلامی معمول است، و یک دینار مساوی است با ۲۰ درهم که هر درهم در حدود ۱۰ ریال ایرانی می‌باشد، و چون در گذشته این واحد پولی در دولت پهناور اسلام معمول بوده، لذا مؤلف محترم همیشه به دینار مثال می‌زند.) می‌باشد و... و بدین ترتیب.. بانک قیمتهای یاد شده برای أجناس فوق را ثابت می‌کند. و سپس در سال بعدی.. اگر قیمتها همان قیمتهای گذشته بود معلوم می‌شود که نه تورمی و نه کاهشی در قیمتها پدید آمده است. اما.. اگر قیمتها در سال بعد بالا رفت.. مثلا گوشت کیلوئی یک دینار و نیم شد، و همچنین اجناس دیگر...، تورم بوجود می‌آید. و اگر قیمتها کاهش یافت، مثلاـ گوشت کیلوئی سه ربع دینار شد، و اجناس دیگر هم به این ترتیب...، کاهش قیمتها و بحران بیپولی بوجود خواهد آمد. ثانیا) ـ در آغاز هر سالی ـ وزارت کار مقدار نیاز سالانه کارگر را از نظر خوراک، پوشاک، اجاره خانه، خرج بیماری، نیازمندیهای تحصیلی فرزندان و غیره در نظر می‌گیرد، و بر ساعات کارش تقسیم می‌کند، بعد هم به تناسب آنچه به دست آمد اجرت هر ساعت را تعیین می‌کند. به طور مثال: کارگر هفته‌ای پنج روز، روزی (۸) ساعت به مدت یازده ماه کار می‌کند و سالی یک ماه در تعطیل به سر می‌برد، در نتیجه ساعتهای کارش سالانه (۱۸۷۰) ساعت می‌شود، وانگهی اگر خرجهایش به طور متوسط سالانه (۹۰۰) دینار، یعنی هر ماهی (۷۵) دنیار باشد، وزارت کار برای هر ساعت از کار کارگر (نیم دینار) تعیین می‌کند، چون نسبت میان (۱۸۷۰) ساعت و (۹۰۰) دینار تقریبا همین است. این تعیین بر حسب (نیازمندی) است. و أما تعیین بر حسب شخصیت انسان اضافه بر نیازمندیش، به این صورت است که اگر وزارت بخواهد أجرت مهندس، پزشک، معلم و غیره را تعیین کند، بر (قیمت کار) آنان قیمت شخصیتشان را هم اضافه می‌کند، مثلا برای هریک ساعت از کار پزشک (یک دینار) قرار می‌دهد و چون پزشک ساعتی پنج مریض را می‌تواند مورد معاینه قرار دهد، اجرتش برابر هر معاینه‌ای (یک پنجم) دینار خواهد بود. این ارزیابی بانکی (راجع به قیمت گذاری اشیاء) و تعیین وزارتی (راجع به تعیین دست مزد کارگران) باید در دولت اسلامی مراعات شود. چون در اسلام دولت برای مراعات حال و مصالح امت قرار داده شده، پس اگر حاکم چیزی را صلاح دید و بدان امر نمود متابعتش واجب است چون میان أمر حاکم مبنی بر اصلاح مردم و کشور، و اطاعت مردم از وی تلازم هست، اضافه بر اینکه مخالفت با امر حاکم ضرر، احتکار پدید آمدن کارتل و تراست در بازارها و مشکلات دیگری که برخی از آنها در فصل (یکسانی فرصتها) گذشت، می‌شود. و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در وصیتنامه‌اش به مالک اشتر نخعی فرمود: (و بدان که در بسیاری از آنان تنگنای فاحش و پلیدی قبیح، و احتکار منافع و حکم بی‌رویه‌ای در فروشها وجود دارد، و اینها برای عموم زیان آور بوده، و برای والیان (جانشینان خلیفه) عیب است) (و اعلم مع ذلک ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحا قبیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی‌البیاعات، و ذلک باب مضرهٔ للعامهٔ و عیب علی الولاهٔ). و ظاهر این فرمایش این است که از هر ضرری به عموم باید جلوگیری

به عمل آید. و این عنوانی است ثانوی که از قاعده (مردم بر مال و جان خود مسلط اند) (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) ارج است، چنانکه (قوانین رانندگی)، (قوانین صدور و استیراد کالاها) ـ البته هنگامی که مضربحال جامعه باشد ـ و (قوانین ورود و خروج به کشور، اگر برای صلاحیت مردم باشد و در خلاف آن به مردم کشور ضرر برسد)، از قاعده مزبور خارج می‌شود. و تفاوت میان این قوانین و قوانین اولیه این است که در قوانین اولیه دست نمی‌رود، مگر در حال اضطرار، ولی قوانین ثانوی وضع نمی‌شود مگر هنگام نیاز و اضطرار ـ و این بحثی است فقهی که تفصیلش را در کتاب الفقه ـ بخش اقتصاد ـ ذکر کرده‌ایم. بله.. بر دولت اسلامی است که تا حد ممکن زمینه را برای عدم سلب آزادی مردم مهیا سازد، که آنهم با ایجاد بازارهای ارزان و تکنسین‌های متخصص مانند پزشک و مهندس که با مزدهای عادلانه قانع باشند امکان‌پذیر است، و این بازارها و تکنسین های دیگر می‌شود. و حال.. پیرامون آنچه گفتیم.. راجع به اینکه برخی کارمندان اضافه بر دستمزد، حق شخصیت خویش را دریافت می کنند، همانند پزشک و مهندس، سؤالی مطرح می‌شود به اینکه: چرا برخی مردم مزد بیشتری دریافت می کنند، حال آنکه همه به طور یکسان اشتغال به کار دارند؟. پاسخ: این افراد مزد بیشتری دریافت نکرده، و آنچه اضافه بر دیگران می‌ستانند برابر کار فعلی و کار گذشته آنهاست، مثلاـ پزشک پانزده سال درس خوانده و اگر پانزده سال هم کار کند، حق دارد که دستمزد سی سال دریافت نماید، پس در مدت کار پزشکیش برابر کارگر بنا ـ به طور مثال ـ دو برابر مزد او را مستحق می‌باشد. و اگر مزد پزشک دو برابر (یعنی به میزان درس خواندن و کارش) بود، این پاسخ صحیح است، حال آنکه غالبا دستمزد این افراد بیش از اینهاست. در حقیقت برتری اندیشمندان بر دیگران چند علت دارد: ۱ ـ انسان متفکر و اندیشمند ـ کسی که کارش فکری باشد ـ به یک جو ملایم، آرام و راحت نیازمند است، تا بتواند فکر و اندیشه‌اش را به کار اندازد، زیرا در یک جو شلوغ و در شرایط نامساعد زندگی، انسان نمی‌تواند به قوه فکر و اندیشه پناه ببرد، برخلاف کسی که کار بدنی می کند مانند کشاورز و کارگر، که کارش به جو ملایم و آرام نیازی ندارد، پس دستمزد بیشتر برای اندیشمند به منظور تهیه جو ملایم است، تا بتواند به کار فکری بپردازد. ۲ ـ اندیشمند بیش از کارگر بدنی در معرض بیماریهاست، چون کار بدنی موجب تقویت و میکروب زدائی بدن می‌شود، برخلاف کار فکری، زیرا استقرار در جائی برای فکر کردن، آمادگی بدن را برای مبارزه با ناملایمات کمتر می کند، و لذا همیشه کسالت و بیماری اندیشمندان بیشتر از کارگران و کشاورزان بوده.. و دستمزد بیشتر برای آنان مقابل فقدان بهداشت و راحتی نسبی آنان است، اندیشمند کار می کند و از بهداشت خویش مایه می گذارد، در حالیکه کارگر فقط کار می کند، بدون اینکه هیچ مایه‌ای از بهداشت بدنش بگذارد. ۳ ـ کار اندیشمند ثمربخش‌تر از کارگر است، مثلا یک پزشک هر سال (هزار انسان) را با نسخه‌های داروئیش ـ به خواست خدا ـ شفا می‌بخشد، در صورتی که یک بنا هر سال با ساختن خانه‌ای وسایل راحتی تنها یک خانواده را فراهم می‌سازد.. و أجرت هم باید به مقدار محصول کار باشد. البته.. نباید دستمزد کارگر از کارش و از نیازمندیش به یک زندگی مرفه متوسط.. کمتر باشد، چنانکه نزد عرف و نزد عاقلان دستمزد اندیشمند (کسی کار فکری می کند) هم نباید بیش از استحقاقش باشد.

تورم

تورم

تورم: عبارت است از بالا رفتن قیمتها که آن را در زبان شرع گرانی می‌نامند. زمانی که از ارزش خریدی (پول) کاسته شود، تورم پدید می‌آید، مثلا: کارگر روزی یک دینار کار می کرد، و با آن تمام نیازهایش را أعم از خوراک، پوشاک، مسکن و غیره تأمین می‌نمود به طوری که یک قرص نان را به یک فلس (فلس: کمترین واحد پولی است که هر پنجاه فلس یک درهم و هر ۲۰ درهم

معادل یک دینار می‌باشد و فلس تقریبا معادل یک پنجم ریال ایرانی است)، و یک کیلو گوشت را به ده فلس و به همین ترتیب نیازهای دیگرش را تأمین می‌نمود، حال اگر هریک قرص نان دو فلس و یک کیلو گوشت بیست فلس شد، تورم پدید آمده، و ارزش اسمی (یک دینار) باارزش واقعیش که همان ارزش خریدی است مختلف می‌شود، به این نحو که ارزش اسمی آن (یک دینار) ولی ارزش حقیقیش نیم دینار بیش نیست. و اگر تورم به این مقدار بوجود آمد باید دستمزدها دو برابر شود، و به همین ترتیب بقیه (امور پنجگانه) مثلا اگر مناسب بود که مرد شب دامادی بیست دینار به همسرش هدیه کند، بایستی آن را به چهل دینار افزایش دهد، و بر این منوال ارزش (مواد)، ابزار تولید و (فکر) بالاـ می‌رود. مثلا اگر (اجاره منزل، خوراک، پوشاک، خرج تعلیم و آموزش فرزندان، لوازم التحریر آنها و غیره) برای یک ماه در سال گذشته (صد دینار) بود، و امسال (صدو بیست دینار) شد، معنیش این است که (قیمت واقعی یک دینار) از قیمت اسمیش به مقدار (یک پنجم) کاهش یافته.. و در مقابل باید دستمزدها به مقدار یک پنجم افزایش یابد، و الا.. این یک نوع دزدی واقعی از کار کارگران و... می‌باشد. و قبلا گفتیم که بر دولت است که مانند این کمبود را بر حسب عدالت تأمین نماید. و چه بسا.. دولتها با قراردادن یک مقیاس نادرست به عنوان قیمت پول کاهش قیمت پول را مخفی می‌دارند، به طوری که می‌گویند: کاهش ارزش از آن مقیاس است، تا کاهش حقیقی کمتر به نظر آید، به طور مثال: پنج سال پیش اجاره ماهانه یک خانه پنج دینار، و ارزش خوراک متوسط به مدت یک ماه برای هریک شخص هم پنج دینار بود، و پس از پنج سال بانک مرکزی این قیمتها را میزان قرار داده و اعلام می‌کند که اجاره یک خانه در این سال (۱۲) دینار و قیمت خوراک (۶) دینار است، و تورم به مقدار (یک پنجم) می‌باشد، در حالیکه مقیاس، مقیاس (پنج سال پیش) نیست، چون قیمت سه سال پیش کاهش یافته، به طوری که اجاره خانه به پنج دینار و قیمت خوراک (دو ونیم) شده بود، و بر معدل (۵) و (دو ونیم) دستمزد کارگر کاهش یافته است و حال اگر امسال اجاره منزل تا (۱۲) دینار و خوراک تا (۶) دینار افزایش یابد، معنیش این است که ملاحظه نسبت بین (۵) و(۱۲) و بین (دو ونیم) و(۶) لازم است، نه ملاحظه نسبت بین)۱۰(و (۱۲) و بین (۵) و(۶). پس (نرخ اشیاء پنجگانه) باید ملاحظه شده و با این ملاحظه (نرخ پول) تعیین شود، و هرچه اولی گرانتر شد، دومی ارزانتر و بالعکس هرچه اولی ارزانتر شد، دومی گرانتر شود. و اگر کارگر.. روزانه یک دینار کار می‌کرد، و نان را کیلوئی یک درهم می‌خرید، و بعد نان کیلوئی دو درهم شد، و به همین ترتیب.. لازم است که مزد کارگر هم روزانه دو دینار شود، و همین طور بالعکس مثلا اگر فرض کنیم ارزش نان به کیلوئی نیم درهم تنزل یافت و چیزهای دیگر هم به این ترتیب.. لازم است که مزد کارگر روزانه نیم دینار پرداخت شود. بنا براین ـ در مثال اول ـ هر کمبودی از دو دینار که بر کارگر عارض شود، نوعی دزدی از کارش بوده.. چنانکه هر اضافه‌ای بر نیم دینار ـ در مثال دوم ـ نوعی دزدی از صاحب پول است. وآنگهی ممکن است تورم به شیء واحدی، و یا نسبت به مه اشیاء پدید آید، مثلاـ گاهی به علت کمی گندم، تنها قیمت نان گران می‌شود، و گاهی به طور کلی نرخ و اجاره تمام نیازمندیها گران می‌شود. و اگر تورم نسبت به شیء واحدی حاصل شود، چه بسا به چیزهای دیگر هم سرایت می‌کند، و یا نمی‌کند. مثلا اگر اجاره خانه تا دو برابر افزایش یافت، کارگر ناچار می‌شود که دستمزد خویش را بالا برده تا بتواند اجاره افزوده شده را بپردازد، و ب این ترتیب اگر کارگر دستمزد بیشتری گرفت، کم‌کم نانوا، قصاب و خواربار فروش قیمت کالاهایشان را گران می‌کنند تا میزان بازار متساوی شود و به همین ترتیب قیمت‌ها افزایش می‌یابد. تورم ـ غالبا مانند آبی است که اگر در ظرفهائی دارای طول و عرض متفاوت، ولی متصل به هم جاری شود، نسبت به همه آنها یک سطح متساوی به خود می‌گیرد. اما تورم زائیده چیست؟ در پاسخ چند علت برای آنان می‌توان ذکر کرد: اول) خرجهای گران اداره جات: زیرا حکومت به منظور (دادگری)، (اداره مملکت) و (پیشبرد کشور) تشکیل شده، و اگر این سه هدف ملاحظه شود، حکومت به کارمندان زیادی نیازمند نیست، اضافه بر اینکه زندگی افراد دولتی هم بایستی متوسط باشد. گرچه همین هم تا حدودی روی تولید اثر می‌گذارد، اما تأثیرش به حساب نمی‌آید.. مثلا اگر میان یک میلیون انسان (هزار کارمند) باشد که همگی از زندگی متوسطی برخوردار باشند، زندگی این هزار نفر بر تولید حاصله از

یک میلیون انسان اثری نمی گذارد. و لذا حکومتهای صحیح سعی می کردند تا با اموری که راجع به آنان نیست بارشان سنگین نشود، ولی جو مناسب را آماده می‌ساختند تا خود مردم نیازمندیهایشان را رفع کنند ـ نه از راه لطف و بخشش ـ بلکه از راه تجارت و خدمت. پس لازم است که (آموزش)، (بهداری) (پست و تلگراف و تلفن) و غیره به دست مردم اداره شود، و دولت باید ناظر باشد که استثماری نباشد مگر در حد معقول، اضافه بر اینکه باید بر درستی و حسن مدیریت آنان هم نظاره کند. و به این نحو آزادیهای مطلق تا دورترین مرزها گسترش یافته و میان حکومت ومردم تفاهم و محبت برقرار می‌شود، و حکومت هم مردم را به زحمت نخواهد انداخت. اما اگر حکومت مانند (شیری درنده) ـ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در پیامش به (مالک اشتر) از آن تعبیر نمود ـ و اگر از راه راست منحرف شد، و دستگاهش هم در (کمیت) توسعه یافت، به طوری که مثلا ـ برای یک میلیون انسان ده هزار کارمند استخدام نمود، و هم در (کیفیت) به طوریکه زندگی افراد دولت، نه تنها بهتر از متوسط بلکه همراه با اسراف و مباهات و ذخیره اموال شد (چنانکه در حکومتهای ستمگر مرسوم است) در این حال تورم پیش می آید، چون تولید کاهش می‌یابد ـ زیرا افراد حکومتی تولید نمی کنند ـ و در برابر کاهش تولید (مصرف) هم زیاد می‌شود، زیرا افراد دولت (به علت اسراف و مباهات) دوبرابر بیش از دیگران مصرف می کنند، و اگر عرضه کم شود، تقاضا زیاد می‌شود، و در نتیجه تورم پدید می آید. فرض می کنیم که برای کالاها و صنایع و کشاورزی هزار تولیدکننده باشد، و دولت هم هزار اسکناس پولی برای قیمت (خدمات و کالاهای) آنان به چاپ برساند، در نتیجه سهم هرکدام از آنان یک دینار می‌باشد، و این یک دینار دستمزدی است مقابل نیازی که به آنان می‌شود. و حال.. اگر فرضا (صد نفر) بنام افراد دولت بر اینها افزوده شود، بدون شک این صد نفر نه تنها تولیدی نداشته، بلکه مصرف کننده هم خواهند بود، و اگر دولت (صد دینار) از آن هزار دینار به کارمندان مزبور داد، باید (۹۰۰) دینار باقیمانده را بر هزار کارگر پخش کند، و بدین ترتیب هرکارگری (۹۰۰) فلس (هریک دینار برابر است با ۱۰۰۰ فلس، و اگر ۹۰۰ دینار را بر هزار نفر تقسیم کنیم، به هر نفری (۹۰۰) فلس خواهد رسید) دستمزد دریافت خواهد کرد. در چنین موقعی مزد کارگر به قدر یک دهم کاهش یافته اما (نیازمندیش) به اندازه همان یک دینار باقی میماند، و به این نحو تورم پدید می آید، چون سابقا گفتم که تورم عبارت است از (گرانی) و یا به عبارت دیگر عدم مساوات میان دستمزد و نیازمندی است، چون دست مزد کمتر از مقدار احتیاج می‌باشد. و این تورم زمانی است که فرض کردیم صد نفر اعضای دولت صد دینار دریافت کنند، ولی اگر فرض شود که آن صد نفر پانصد دینار بستانند ـ چنانکه در حکومتهای دیکتاتوری معمول است (خواه دیکتاتوری علنی باشد مثل شوروی، و یا زیر پرده مانند آمریکا) ـ در این صورت (تورم شدید) شکل می گیرد، چون دولت نیمی از دستمزد کارگر را به یغما برده، زیرا به کارگر (نیم دینار) داده حال آنکه حق کارگر (یک دینار) است، آنچه که به کارگر پرداخت می‌شود می‌تواند نیمی از نیازمندیهایش را برآورد.. و بقیه؟ وارد کیسه دولت می‌شود. و لذا: خرجهای سنگین اداره‌جات از عوامل (تورم) به حساب می آید... و هرچه این خرجها بیشتر باشد، تورم هم شدیدتر خواهد بود. اما اگر فرض شود که دولت به منظور پرداخت همان (یک دینار) به کارگر، (دو هزار دینار) چاپ کند، این کار در حل مشکل تورم سودی ندارد، چون به صد نفر کارمند هزار دینار و به (۹۰۰) کارگر هم هزار دینار خواهد پرداخت، و کارگر (یک دینار و صد فلس) دریافت می کند، در حالی که کالا به اندازه دو دینار افزایش یافته است چون (کالاها و خدمات) که اضافه نشده، پس دولت (۹۰۰) فلس از دستمزد کارگر ربوده، زیرا اگر پول (دو هزار) دینار باشد، دستمزد کارگر هم به طور نسبی دو دینار خواهد بود. و حل مشکل چنین تورمی این است که (اداره جات) به مقدار مورد نیاز کاهش یابد، و حقوق کارمندان هم عادلانه پرداخت شود، و با این دو اقدام مشکل تورم و گرانی حل شده، و دستمزد با نیازمندی مساوی خواهد شد. دوم) خرید کالای بیش از نیاز از سوی مردم است. آن هم یا به علت عدم اعتماد بر (پول) و یا برای ترس از آینده حاصل می‌شود، مثلا دولت ضعیف و ارزش پول هم متزلزل باشد و عدم اعتماد مردم بر پول موجب می‌شود که پولهایشان را مبدل به کالا سازند، زیرا کالا سقوط نمی کند، ولی احتمال سقوط یا کاهش ارزش پول می‌رود، به طور مثال: کسی (صد دینار)

دارد که با (صد مثقال طلا) برابری می‌کند، و هنگامی که احتمال سقوط دینار را می‌دهد، آن را مبدل به طلا می‌نماید، چون هرچه پول تحول پیدا کند، طلا تغییر نمی‌یابد. یا آن صد دینار را (گندم) و یا هر کالای دیگری می‌خرد، و حال اگر تولید کالا به همان حد معمول مانده و اضافه نشود، و تقاضا هم زیاد شود، به ناچار (عرضه) کم شده و قیمتها افزایش می‌یابد، و در نتیجه تورم پدید می‌آید، مثلا قیمت هر مثقال طلا دو دینار می‌شود. و همچنین اگر جامعه به علت خشک سالی، جنگ و غیره از آینده بهراسد، مردم اقدام به خرید زیاد نموده، و (تقاضا) سر صعودی پیدا می‌کند، و باز عرضه کم و موجب تورم خواهد شد. و علاج این نوع تورم، از میان برداشتن اسباب آن از راه تقویت مرکز پول و بازگشت اطمینان به مردم می‌باشد تا خرید و فروش به همان حالت اول باز گردد، یعنی رفع نیازمندی.. نه ذخیره سازی. سوم) چاپ اسکناسهای پولی بدون پشتوانه از سوی دولت می‌باشد ـ چنانکه بدان اشاره شد ـ مثلاـ اگر کالا به مقدار هزار دینار، بود، و دولت دو هزار دینار به چاپ رسانید، اینجا هر دو دینار ارزش یک دینار حقیقی را خواهد داشت، و اگر دستمزدها باندازه دو برابر افزایش یافت، تورمی پیش نخواهد آمد، و کار دولت اقدامی بیهوده خواهد بود، ولی اگر دستمزدها به میزان دو برابر افزایش نیافت، تورم حتمی است، زیرا مزد کارگر کمتر از مقدار مورد نیازش می‌باشد. و این کاری است نامشروع، که برخی دولتها جاهلانه و یا هنگام پیشامدهای بخصوصی که علاج مشکل را جز از این راه نمی‌بینند اقدام به انجام آن می‌نمایند، و گرچه این اقدام مدت کوتاهی دولت را آسوده می‌کند، ولی حکم مواد مخدر را دارد، و به زودی برملا شده و دولت را دچار بحران اقتصادی کرده، و گاهی هم به سقوط آن می‌انجامد. و اما علاج این نوع تورم به این است که دولت از زیاده روی بپرهیزد و آنچه پول به چاپ می‌رساند، برابر پشتوانه‌ای به کار اندازد. بله.. اگر دولت برای آینده‌سازی، عوارض جنگی و مانند آن نیاز به پول بیشتری پیدا کرد، می‌تواند برای رفع نیازمندی به چاپ (اوراق قرضه) پناه ببرد. و معنی اوراق قرضه این است که مردم آینده کارشان را به مصرف می‌رسانند، مثلا.. اگر کارهای مردم در مدت (پنج سال) برابر (پنج میلیارد) دینار بود، دولت (یک میلیارد) دینار، و (چهار میلیارد) اوراق قرضه به چاپ رسانده و میان مردم پخش می‌کند، یعنی اینکه مردم (پنج سال از دسترنج و زحمتشان را در این سال) پیش فروش نموده، و بدین ترتیب دولت را در بازسازی خرابیهای گذشته، یا ایستادگیش برابر پیشامدهای غیر مترقبه کمک می‌کند، و این مانند انسانی است که بخواهد خانه‌ای را بسازد و این خانه برابر پنج سال دستمزد کارش خرج بر می‌دارد این شخص به مقدار چهار سال دستمزدش قرض کرد و به مزد این سال اضافه می‌کند، و با مجموع این پول خانه‌ای می‌سازد، تا بجای اینکه تا آخر سال پنجم بی‌خانه باشد، و پیوسته پولش را برای ساختن خانه جمع‌آوری کند، از همان سال اول خانه‌دار شود، و پروژه‌های پنج ساله و مانند آن که دولتها نقشه آنها را طرح می‌کنند از این قبیل است. چهارم) استیراد کالاهای گران قیمت از خارج است. که موجب تورم داخلی می‌شود مثل اینکه انسان حیوانی بیمار از خارج وارد کند که موجب بروز همان بیماری در داخل خواهد شد، و این تورم چنین صورت می‌گیرد: مثلا شخصی صد دینار ـ دستمزد یک ساله‌اش ـ را دارا باشد، و فرضا باید نیازمندیهای یک سالش را با آن تأمین کند، یعنی اینکه کار یک سال را بدهد (زیرا صد دینار کار انباشته شده است)، و در مقابل آن دسترنج یکساله‌اش را از جنس دیگری بستاند، پس لازم است نرخ آن چیزی که می‌خواهد خریداری کند عادلانه باشد نه نرخ افزایش یافته، پس اگر با آن صد دینار چیزی خرید که نرخ واقعیش (۹۰) دینار بود تورم پدید می‌آید، چون با دسترنج یک سال توانسته کمتر از نیازمندی یک سالش را تأمین کند. مثلا فرض می‌کنیم که به صد کیلو از (حبوبات) نیازمند است و هر کیلوئی دو دینار بود، ناچار می‌شود برنج مورد نیازش را (فرضا ده کیلو) به بیست دینار خریداری کند، و این تورمی است که او را از نیازمندیش به مثلا (نخود) محروم می‌کند چون برنج با (ده دینار اضافیش) قیمت نخود مورد احتیاج را هم صرف نمود. و علاج این تورم وارداتی این است که انسان با آنچه دارد کفایت کند، و کالاهای خارجی را وارد نکند و همین علاج برای (خانواده) نسبت به تورمی که در سطح شهر در برخی اجناس پیش می‌آید عملی می‌شود، مثلا اگر تخم مرغ گران شد و تورم پیش آمد، علاج این است که تخم مرغ نخورند و چیزی ارزان جایگزین آن نمایند، تا دستمزدشان با مصارفشان برابری کند، و الا دچار تورم

شـده و به قرض یا مـدت زمانی گرسـنگی گرفتار خواهنـد شـد. و تورم حتی در آمریکا و شوروی وجود دارد، چون (سـرمایه داری منحرف) خواه سـرمایه بـدست تجار باشـد ـ مثل بلوک غرب ـ یا بـدست دولت باشـد ـ مثل بلوک شـرق ـ با تورم تلازم دارد، و لـذا همیشه افزایش قیمتها را در هردو بلوک مشاهـده می‌کنیم، و خرجهای سـنگین دولت (از نظر کمیت و کیفیت) در آمریکا، روسیـه و کشورهـای دیگر تورم همیشـگی را پدیـد می‌آورد، و نگرشـی کوتـاه به (رشـد اعضـای دولت، و اعضـای حزب) و (رشـد کمیت و نوعیت تسـلیحات) چگونگی تورم در دو بلوک غربی و شـرقی را بیان می‌کند. و مقاله‌ها و کتابهائی که راجع به تورم در یکی ازاین دو بلوک سـخن به میان می‌آورد، و از دیگری ساکت می‌ماند (حالت کتابها و مقاله‌هائی را دارد که تنها زشتیها و اشکالات یکی از از همه جهات مورد بررسـی قرار می‌دهد) و اینها مزدور آشـکار برای جهتی هسـتند که درباره‌اش سکوت نموده‌اند، چون تمام انواع مفاسد در هردو طرف هست.

آسیب تورم

آسیب تورم

طبقه زحمتکشان و کسانی که در آمـد محـدودی دارند از تورم آسـیب می‌بینند، چون بر طبقه ثروتمندان و هم قطارانشان هیچ اثری نمی‌گـذارد. مثلا.. اگر تورم به مقـدار (یک دهم) پدیـد آیـد انسانی که ماهیانه صـد دینار درآمـد دارد.. در هر ماهی سه روز یعنی (یک دهم) از اداره امورش باز می‌ایسـتد و گرسـنه می‌مانـد، یا اینکه (یک دهم) از خرج مصـرفیش همیشه بکاهـد، چون یک دهم (دو هزار تومان) حقیقی را کمبود داشته است. ولی ثروتمنـدی که ماهیانه بیست هزار تومان کسب می‌کنـد، در واقع یک صـدم در آمـدش را کمبـود می‌آورد، و این هیـچ اثری برزنـدگیش نداشـته، بلکه یـک اثر جزئی بر سودهـایش خواهـد داشت. وانگهی غـالبا ثروتمنـدان تورم را بر طبقه زحمتکشان ـ که در آمـدی محـدود دارنـد ـ تحمیل کرده تا هیچ کمبودی (حتی در یک صدم در آمد) هم عارضـشان نشود، به این نحو که قیمت کالاهای تولیـدی یا استیرادی را به انـدازه تورم پدیـد آمـده گران می‌کنند پس اگر صـد دینار (یکدهم هزار) یا ده تومان (یک دهم صد دیناری که در زندگیشان مصـرف می‌کنند) کمبود حاصلشان شود، آن صد دینار یا ده دینـار را مثلاـ بر (کنسـروهائی) که تولیـد یـا وارد می‌کننـد پخش کرده و به همـان نسـبت قیمتها را بالا می‌برنـد، و در نتیجه طبقه زحمتکش و کارگر اضافه بر پرداخت زیان ناشـی از تورم در زنـدگیش، بایستی کمبودهای عارض بر زندگی ثروتمند را هم جبران کنـد. و دولت جزو طبقه ثروتمندی است که متحمل زیان تورم نمی‌شود چون آن کمبودش را از راه مالیات مسـتقیم یا غیر مستیم بر مردم جبران می‌کند، به طور مثال ـ: ۱ ـ گاهی دولت برخی مالیات مسـتقیم را بر مردم می‌نهد، خواه از راه مالیاتی که از قبل نبوده و یا از راه اضافه کردن مالیات قبلی، مثلا اگر مالیات خانه ده دینار بود، آن را یازده دینار می‌کند ـ به فرض تورم ناشی از یک دهم ـ. ۲ ـ و گاهی دولت مالیاتی غیر مسـتقیم از مردم می‌سـتاند، مثل اینکه قیمت (نفت)، (سیگار) یا (قند) و مانند آن را گران کند. و چه بسا ثروتمندان یا دولتها تورم را بهانه‌ای برای بالابردن قیمتها قرار دهند، مثلا اگر به علت تورم ده دینار زیان ببیند، مالیات یا قیمتها را تـا بیست دینـار افزایش می‌دهنـد. و کـار زیانهـای ناشـی از تـورم را بر زحمتکشـان و کـارگران سه برابر می‌کنـد، یعنی هم تـورم بر خودشـان و هم تورم عـارض بر طبقه ثروتمنـد یـا هیئت دولت و هم تورم اضـافی را که از طمعکـاری سرچشـمه گرفته بایـد متحمل بشوند، و اگر این مشـکل را یعنی (دسـتمزدی که به طبقه زحمتکش داده می‌شود، کمتر از مقدار اسـتحقاقش باشد) به سه نوع تورم بالا اضافه کنیم، چون تورم موجب کاهش قـدرت خریدی پول می‌شود، در نتیجه.. این طبقه که دارای درآمد محدودی است، چهار برابر زیان تورم را متحمل خواهـد شـد.. و در اثر آن بایـد خیلی کم مصـرف کنـد، به طوری که نه بـدنش کاملا پوشانـده شود و نه

شکمش کاملاـ سیر، و نه دارای خانه‌ای مرفه شود، در صورتی که شخص دیگری ـ از زحمت و دسترنج او در همه آنواع رفاه و آسایش بسر برده، هم پولش را ذخیره و هم سرمایه‌اش را افزایش می‌دهد.

مثلث اختناق

مثلث اختناق

۱ ـ مسابقه تسلیحاتی. ۲ ـ گسترس اداره‌جات. ۳ ـ استئثار (استئثار: درست بر عکس ایثار است و مفهومش این است که انسان خودش را بر دیگران مقدم شمارد). این مثلث هر روز تنگ‌تر شده، و جهان را دچار اختناق می‌نماید. ۱ ـ مسابقه تسلیحاتی‌ای که جهان دچار آن شده، نتیجه حب ریاست، شهرت، تفوق‌طلبی و(غفلت از خدا و روز رستاخیز) است، این مسابقه موجب شد تا مقادیر زیادی از ثروت خرج شود که آن ثروتها همان محصول دسترنج کارگران و زحمتکشان می‌باشد، و فکر و اندیشه، علم، تکنولوژی، تخصص، کار و مواد اولیه همه و همه در خدمت تسلیحات در آمده، تسلیحات هم دو ضرر خانمانسوز برای بشر به دنبال داشت، ضرر فقر، تورم و گرسنگی، علاوه بر ضرر فنا و نابودی و بلاهای گوناگون (زیرا مجروحین و افراد ناقص العضو جنگها، کودتاها و انقلابها قربانی بلاهائی هستند که زائیده اسلحه است). و یک گزارش حکایت می کند که سالانه در جهان (۱۰) میلیون کودک در اثر فقر، سوء تغذیه و نبودن غذا و نیازمندیهای دیگر فوت می کنند.. چنانکه گزارش دیگری اظهار می‌دارد که تنها در کشور هند هر روز هزار انسان در اثر گرسنگی جانشان را از دست می‌دهند (البته همه می‌دانند که در حال حاضر هند بمب اتم می‌سازد)!. ۲ ـ و گسترش اداره‌جات به حد فاحشی رسیده، به طوری که در دوران حکومت (جمال عبدالناصر) گزارشی دیدم مبنی بر اینکه: مصر فقط به (۲۰۰) هزار کارمند نیاز دارد ولی تعداد کارمندان به (یک میلیون و صد هزار نفر) رسیده است. و اگر علاوه بر افراد سازمان امنیت.. افراد ارتش و نیروهای مسلح را به کارمندان اداری اضافه کنیم، نتیجه ده برابر کارمندان مورد نیاز در هر دولت خواهد شد.. و اینجانب به یاد می‌آورم که در یک کشور کوچک که جمعیتش بیش از صد هزار نفر نبود، تعداد کارمندان در عرض (۳۰) سال از پنجاه نفر به (۳) هزار نفر افزایش یافت. اضافه بر این عده زیادی از کارمندان در نعمت و رفاهی ـ اگر نگوئیم بهتر ـ لااقل همانند رفاه ثروتمندان بسر می‌برند، در حالی که یک کارمند ـ حتی رئیس جمهور ـ بیش از خدمتگزاری برای مردم نیست، که باید زندگی‌ای مانند هر فرد متوسط جامعه داشته باشد..و این هم در صورتی است که بخواهیم از رأی اسلام فراتر برویم چه اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) ـ در نهج البلاغه ـ می‌فرماید: لازم است رئیس دولت زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد (تا یک فرد فقیر از فقرش به ستوه نیاید). پس تعداد انبوه کارمندان اضافه بر زندگی مرفه یا فوق مرفهی که دارند.. دومین عامل از مثلث اختناق را تشکیل می‌دهند. و اینان زیان دو برابری به بار می‌آورند: أ ـ چون اصالتا زندگیشان سرباری بر تولید کنندگان می‌باشد. ب ـ و زندگی مرفه آنان سربار دومی است. ت ـ و سربار سومی هستند از اینکه اوقات و اموال و نیروها را برای پیاده نمودن شبکه دیوان سالاری و بروکراسی بر مردم، صرف می کنند. فرض می کنیم که انسانی هر ساعت به اندازه یک درهم کالا تولید می کند، و روزی هشت درهم دستمزد دریافت می کند، و اگر کارمندی سربار او گشت روزی (۴ درهم) اجرت کارمندی و (یکدرهم دیگر) برای تأمین رفاه خویش ازاو می‌ستاند، کما اینکه اگر هم کار یا مشکلی اداری برای آن کارگر پیش آید در اثر دیوان سالاری و بروکراسی اداری مثلاـ (یک ساعت) او را معطل می کند، که همین معطلی ارزش (یک درهم) برای کارگر دارد، و اضافه بر تمام اینها پول (کاغذ و ورق و غیره) را هم از او می‌ستاند، در نتیجه مشاهده می‌شود که مجموعا روزانه کمتر از (نیمی از دستمرد) برای کارگر باقی می‌ماند. و اگر این ملاحظه‌ها را نسبت به (نهصد هزار کارمندی نمائیم که بیش از مقدار نیاز در کشور مصرأند) آسیب

سنگینی را که از این ضلع از مثلث، اختناق عارض مردم مصر می‌شود، خواهیم شناخت. ۳ ـ و اما استثثار.. با ملاحظه تنگنائی که عده زیادی از حکام و فرمانروایان با کثرت پول بر مردم قرار داده‌اند، اثرش ظاهر می گردد به طور مثال یکی از کشورهای نفت خیز را ملاحظه کنیم: ـ الف) عده زیادی از کار کنانش به نام اجنبی معروف اند، مثلا برای خریدن خانه مسکونی، یا مغازه‌ای برای کسب هیچگونه حقی ندارند چون خارجی هستند، و دولتها این حق را به خودشان می‌دهند که هرگاه خواستند، آنان را اخراج کنند، و اگر یکی از آنان به کاری گماشته شد، دستمزدی کمتر از دستمزد یک (شهروند هم وطن) ـ به اصطلاح امروز ـ دریافت خواهد کرد، و به همین ترتیب آداب و رسوم دیگر این (بردگی جدید). ب) اما شهروند: آن هم چند درجه است، درجه یک، درجه دو و درجه سه، و هر درجه‌ای که بالا‌تر باشد مزایای بیشتری بدان تعلق می گیرد. ج) و دولت فرصتهای مناسب را از نظر پول و منصب تنها برای طبقات عالی از شهروندان قرار می‌دهند، اما سایر طبقات که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند هیچ فرصتی برای پیشرفت ندارند. د) دولت برای کسی که بخواهدخانه‌ای تهیه کند، یا ازدواج نماید و یا از این قبیل کارها انجام دهد، وام هایی قرار می‌دهد، و این وامها (اولا) با بهره است و (ثانیا) انسان را به بند می کشد، به این ترتیب که وامها را در مدت بیست یا سی سال ـ مثلا ـ باز پس می گیرد، و در این مدت انسان همیشه بدهکار دولت خواهد بود. هـ) و به همین ترتیب است که اگر دولت خانه‌ای قسطی به شخصی بدهد ـ حال آن همان وام می‌باشد ـ. و) و بعد از اینها.. نوبت (استثمار آزاد) می‌رسد که یک اتومبیل، یخچال، کولر و غیره را به طور قسطی به شخصی می‌فروشد و بهره را بر اصل ثروت و سود آن اضافه می کند. مثلا اگر یک فرد زحمتکش و یا کسی که در آمد محدودی دارد دستمزدش را دریافت نمود، نیمی از آن را در پرداخت (قسط) و یک چهارمش را در اثر (تورم) باید بپردازد و برای او اضافه بر اندوهی که از بدهکاری عارضش می‌شود جز یک چهارم دسترنجش نمی‌ماند به طوری که او را به حالتی بدتر از بردگان سوق می‌دهد، زیرا (برده کار می کرد و بدون هیچ بدهکاری و قرض به اندازه نیازمندیش مصرف می کرد) ولی این شخص بایستی کار کند، و اضافه بر بدهکاری از دسترنج خویش لقمه نانی بدست آورد. و خداوند متعال زمین، نفت و سایر امکانات کشورهای نفت خیز را ـ حد اقل ـ برای ساکنین آنها آفریده، و اگر حاکم ستمگر بوسیله قوانین نامربوطش میان خلق خدا و زمین خدا و نفت خدا و غیره جدائی نمی‌افکند، هرکدام از ساکنین آن کشورها حداقل دارای یک خانه، مغازه، اتومبیل و سایر لوازم خانگی اعم از اثاث یخچال، رختشوئی و غیره می‌شدند، و دیگر کسی از نداشتن مسکن درآمد و یا نیازمندیهای دیگر شکایت نمی‌کرد.. چنانکه هیچ پسر یا دختری از نداشتن همسر شکایت نمی کرد ـ چون عدم امکانات مالی از ازدواج جلوگیری می کند. و اینکه از کشورهای نفت خیز نام بردیم، از باب بهترین مثال برای ارتجاع حاکمان و قوانین ارتجاعی آنهاست، و الا.. تمام کشورهای جهان این چنین است. خداوند مردم، زمین و خیرات آن را آفرید، و این زمین و منابعش برای زندگی مرفه و مالامال از آزادی همه مردم کفایت می کند ولی این فرمانروایان و قوانین ساخته و پرداخته آنهاست که از رسیدن نعمتهای خدائی به بندگان خدا جلوگیری می کند. و هرگاه، حاکمان جاهل برکنار، و قوانین ظالمانه لغو شود و حکومت، حکومت خدا گردد، و حاکم طبق فرمان خدا از عدالت فقاهت، پاکی و جهانبینی بر خوردار باشد، به طوری که مردم با رأی اکثریت (شوروی) انتخابش کنند، آن روز، روز آزادی انسان خواهد بود، نه تنها آزادی سیاسی و اقتصادی بلکه آزادی و رهائی از هر قید و بندی که بشر بر کاهل مردم نهاده (و از آنان فرو می‌نهد بار گران و زنجیرهائی که بر آنان سنگینی کرده) (و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم). باید تمام مردم برای رسیدن چنین روزی فعالیت کنند ـ آن هم به خواست خدای سبحان نزدیک است ـ (و اراده کرده‌ایم که منت نهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده، و آنان را پیشوایان و وارثان گردانده و در زمین فرمانروائی داده و به فرعون و هامان و سپاهیانشان بنمائیم آنچه را از شان می هراسیدند)(و نرید أن نمن علی‌الذین استضعفوا فی‌الارض و نجعلهم ائمهٔ و نجعلهم الوارثین، و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون). هر حاکم طاغوتی نسخه جدیدی از (فرعون) و هر مشاور چاپلوسی، نسخه جدیدی از (هامان) و هر نیروئی از نیروهای مسلح که حاکم طاغوت و مشاور چاپلوسی بدان تکیه زند، همانا نسخه جدیدی

از (ارتش آن دو) می‌باشد. یک سئوال: آیا هرچه تعداد افراد بشر بیشتر شود، زمین و منابعش آنان را کفایت می کند؟. پاسخ: فرض می کنیم که در آینده زمانی بیاید که زمین و منابعش کفایت نکند، و علم هم به امکان سکونت در فضا و استفاده از خیرات سایر ستگارگان، یا به خیراتی که در اعماق اشیاء نفهته است، دسترسی پیدا نکند. اگر چنین فرض شود (که البته این فرض امکان ندارد مگر پس از گذشت صدها سال) آنگاه جایز است که انسان طبق قاعده (لاضرر) و مانند آن نسلش را محدود بسازد. و اینکه گفتیم پس از صدها سال، چو برخی آمارها دلالت دارد که اگر نیروها در تخریب مصرف نشود ـ چنانکه امروز نیروهای زیادی در امور تخریبی صرف می‌شود ـ کره زمین با منابعش می‌تواند چند برابر انسانهائی که در حال حاضر روی آن سکونت دارند، پذیرا باشد.

چگونگی حل مشکل تورم

چگونگی حل مشکل تورم

در فصل گذشته تورم را شرح دادیم که خلاصه می‌شود دراینکه (مصرف) بیش از مقدار (تولید) باشد. و حل مشکل تورم به این بود که (مصرف با مقدار تولید برابری کند). و دولتهای سرمایه‌دار ـ به اصطلاح امروز ـ خواه سرمایه‌دار (دولت) باشد مثل کشورهای کمونیستی شرقی یا (تاجر) باشد مانند کشورهای سرمایه‌دار غربی، ابدا برایشان ممکن نیست که (تورم) را از میان بردارند، حتی اگر علل بروز تورم بخشی از (حکومت) را تشکیل می‌دهد. بله (دولتهای اسلامی) به معنی صحیح ـ که در اولین فصل همین کتاب بدان اشاره شد ـ می‌توانند بطور نهائی از تورم نجات یابند. اما دولتهای فعلی چه غربی و چه شرقی و آنچه که مدار آنهاست وسائل متعددی برای کاهش تورم در پیش گرفته‌اند که از مرز (ظلم) و (فریب کاری) نمی گذرد.. گرچه برخی آنها اختصاص به دولتهای بزرگ استعمارگرد، و برخی دیگر اختصاص به دولتهای استعمار شده دارد مانند: ـ اول) اضافه نکردن دستمزد کارگران و زحمتکشانی که در آمد محدود دارند.. تا پول زیاد نشود و (تورم) پدید نیاید، زیرا اگر پول در کشور زیاد شد، نرخها فورا گران می‌شود، و به این علت تورم افزایش می‌یابد. و لذا مشاهده می‌شود دولتهای استعمار شده ـ مانند پاکستان، عراق، مصر و غیره ـ اعتصابهای کارگران را ـ اگر به منظور بهتر شدن احوال، و بالا بردن سطح زندگیشان باشد ـ به شدت سرکوب می کنند، باوجودی که آنان جز حق منصفانه خویش را مبنی بر دریافت دستمزد برابر با نرخهای گران کالا مطالبه نمی کنند.. مثلا کارگر و کسانی که در آمد محدودی دارند ـ مانند معلم یا کارمندان جزء ـ ده سال پیش حقوقش هزارتومان بود بعد به هزار و پانصد تومان رسید. در حالیکه قیمتهای بازار به دو برابر افزایش یافته، در این صورت اعتصاب می کند تا ضروری که عارضش شده ـ مثلا ـ به مقدار یک سوم از حقوق فعلیش را مطالعه کند، ولی با اینحال حکومت وقت برای سرکوبی اعتصابات مداخله می کند.. اما در کشورهای کمونیستی چون دولت بر زشت‌ترین نوع دیکتاتوری بنیانگذاری شده حتی به اعتصاب دو کارگر بمدت یکساعت هم اجازه نمی‌دهد، و الا سرنوشت اعتصاب کننده به زندان، شکنجه و بالاخره اعدام منتهی می‌شود. و آنجا که موسوم به جهان آزاد است.. اثری از اعتصاب بچشم می‌خورد که آن هم غالبا با (راه حل متوسط) شکسته می‌شود، که در نتیجه باز کارگران و هم قطارانشان به حقوقی که مطالبه می کنند دسترسی پیدا نمی کنند. دوم) از روشهای کاهش تورم این است که دولت پولهائی که بدون پشتوانه پخش کرده، حتی‌الامکان بوسیله مالیات مستقیم و غیر مستقیم مانند (گران کردن نرخ کالاها) جمع آوری کند. و چون قراردادن مالیات مستقیم خیلی مشکل است، دولت به جمع آوری پول از راههای مختلف، مثل گران کردن قیمت کالاها اهتمام می‌ورزد، و این موجب فشار بیش از پیش بر زحمتکشان می‌شود و به همین جهت دستمزد کارگران کمتر، و قیمت کالاهای مورد نیاز آنها بر ایشان گرانتر تمام خواهد شد. سوم) بمنظور کاهش تورم.. دولت، ثروتمندان را بصرف ثروتشان در خرید زمین،

ساختمان و غیره مانند پس انداز در بانکها تشویق می کند، تا پول از فعالیت باز ایستد، مثلا اگر (کالا باندازه یک میلیارد دینار) بود و دولت دو میلیارد دینار به چاپ رسانید، و نتیجتا تورم به مقدار دو برابر بوجود آمد، ودولت ثروتمندان را بر (رکود پولشان) تشویق کرد، حاصل چنین می‌شود که تورم به مقدار پولهای راکد در زمین و بانک و غیر کاهش خواهد یافت. چهارم) دولت با عدم استخدام و ترفیع کارمندان مستحق ترفیع اعلام حالت فوق‌العاده می کند، و با این اقدام.. از پرداخت پولهای بیشتر جلوگیری به عمل می‌آورد. پنجم) دولت به علتهای مختلفی اموال ثروتمندان را مصادره می کند، و این غالبا در میان حکومتهای جهان سوم اتفاق می‌افتد، و بدین وسیله دولت بر پولها، کالاها و املاکی دست یافته، و با فروش کالاها و املاک، پولهای موجب تورم را از میان مردم جمع‌آوری می کند. ششم) برای اینکه در داخل کشور پول، زیادتر از کالا نشود، دولت از صدور کالاهای داخلی مورد نیاز جلوگیری کرده، و تشویق بر ورود کالاهای خارجی می‌نماید، تا پول اضافه‌ای که موجب تورم شده به خارج برده شود. هفتم) دولت کشاورزی و صنعت داخلی را از رونق می‌اندازد، تا مردم ناگزیر به استیراد کالاهای خارجی شوند، و این موجب کاهش شدت تورم می‌شود، زیرا بوسیله استیراد اضافه پول به خارج از کشور می‌رود. هشتم) دولت املاک و زمینهای دولتی را در معرض فروش می گذارد، تا پول اضافی را جمع‌آوری کند، و غالبا بوسیله دلالها این املاک و زمینها گرانتر از قیمت واقعیشان به فروش می‌رسد. نهم) دولت از بالا رفتن قیمتها جلوگیری می کند. دهم) استقرار و ثبوت پول را همه جا اعلام می کند، که این فایده روانی دارد نه حقیقی و واقعی. و بالاخره.. دولت راهها و روشهای معروف غیر از اینها را هم برای کاهش تورم به کار می‌برد. وانگهی.. یکی از روشهای استعمارگران برای سقوط دولتهای ملی، ایجاد تورم داخلی در آنهاست، تا نارضایتی مردم زیاد شده و رژیم ساقط شود.. و همچنین از روشهای دیگرشان ایجاد خشک سالیها مصنوعی است، چنانکه هنگام قیام گاندی در هند همین روش را پیش گرفتند، و با ایجاد قحطی و خشک سالی مصنوعی توانستند (۸۰۰) هزار انسان را از گرسنگی بکشند، و غیر از اینها که در این کتاب در صدد ذکر آن نیستیم.

بانک

بانک

در ابتدا که بانک تأسیس شد، برای نگهداری کارهای ذخیره شده و تبلور یافته به صورت پول بود، تا آن پولها هنگام نیاز به مصرف برسد، و بانک به این انگیزه بناء شد که پول در جائی مطمئن و دور از آتش سوزی، دستبرد و جز آن از حوادثی که آن را به دست نابودی می‌نهد، بخصوص در پیشامدها.. سپرده شود، سپس بانک زندانی برای (کارهای متبلور به صورت پول) شد، همانند نگهبانی که مبدل به زندانبان گشت، زیرا آنچه شرایطش را بر وام گیرندگان و برخورد صاحبان پولها تحمیل می کند، سرمایه موجود در بانک می‌باشد.. چه اینکه بانک دارای نظامی شد که آن نظام گاهی اجازه اخراج پول را از بانک می‌دهد و گاهی اجازه نمی‌دهد، چنانکه گاهی اجازه صرف پول را در کالای بخصوص یا کار بخصوصی می‌دهد و گاهی اجازه نمی‌دهد. و گاهی بانک پولها را جمع آوری و راکد می کند تا ارزانی ساختگی و یا گرانی غیر حقیقی و ساختگی را به وجود آورد. مثلا اگر در کشور هزار دینار مقابل هزار کیلو طلا باشد، و بانک صد دینار آن را راکد کرد، هر کیلو طلا به نه دهم یک دینار کاهش می‌یابد، و این موجب ارزانی ساختگی و غیر حقیقی می‌شود.. و اگر در کشور هزار دینار برابر هزار کیلو طلا بود، و بانک صد دینار به بازار اضافه کرد، ارزش طلا از یک دینار به (۱/۱) دینار افزایش می‌یابد، و این موجب گرانی ساختگی می‌شود. سرمایه داران از (ارزانی) چنین استفاده می کنند که ـ مثلا ـ مقادیری طلا می‌خرند، تا هرگاه که خواستند، قیمت آنرا گران نمایند، چنانکه از (گرانی) هم استفاده

می کنند به این نحو که طلا را به مردم می‌فروشند، و اگر خواستند مملکت را به ورشکستگی بکشند، ارز و یا بهره مندیهای دیگری را که بر ارزانی و گرانی نرخها مترتب می‌شود از کشور خارج می کنند، و گردانندگان بازارها از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی از آن سود می‌برند. اضافه بر اینها.. بانک وام را بهره کمی دریافت کرده و با بهره بیشتری پرداخت می‌نماید، و تفاوت میان این دو وام عاید سرمایه‌دار می‌شود، مثلا صد را برابر صدو ده پرداخت ولی مقابل صدو هشت دریافت می‌نماید، و اگر ۰/ سود دریافت و ۸/ پرداخت کرد، تفاوت میان این دو بهره به کیسه سرمایه‌دار می‌رود، و اینجانب بیاد می‌آورم که در (شهری) یک سرمایه‌دار با سرمایه (بیست هزار دینار) بانکی تأسیس نمود، و در عرض یک سال (۱۷۰) هزار دینار سود برداشت یعنی اصل سرمایه و سودش به (۱۹۰) هزار دینار رسید. بانک با پولهای مردم در عقب قرارداد مضاربه، خرید سهام رهنها و غیره.. تجارت می کند، و تمام سود را منهای مقدار ناچیزی که به صاحبان پس انداز می‌پردازد، به سرمایه‌اش اضافه می کند. و چون افزایش و کاهش پول، بر حسب قوانین بین‌المللی به دست بانکهای بزرگ است، چه بسیار می‌شود که بانک به همین علت از سودهای سرشار برخوردار شود، مثلا: بانک (هزار دینار) با ارزش هر دیناری برابر (سه دلار) وام می گیرد به این شرط که دینارها را به نرخ روز دریافت و وام را مبدل به دلار کرده و باز پس دهد، و حال اگر بانک قیمت دینار را برابر چهار دلار افزایش داد در حقیقت در هر دیناری یک دلار از وام دهنده ربوده است، چون (هزار دینار) با ارزش (سه هزار دلار) ازاو دریافت کرده ولی (سه هزار دلار) به او پس داده که هنگام پس دادن فقط ارزش (۷۵۰) دینار دارد. و اگر فرض شود که بانک در هر هزار دینار (پنجاه دینار) سود بدهد، باز در نتیجه مشاهده می‌شود که بانک مقادیر زیادی از پول را به یغما برده است. یک) تأسیس شعبات بانک در تمام شهرها و حتی در دهات و قصبات، آنهم نه برای خدمت به مردم چون محبت و خدمت به مردم زمانی است که کار از روی اخلاص بوده، و برای جذب پولهای آنان نباشد، بلکه تأسیس بانکها برای این است که اقتصاد سرمایه داری (به معنی غربی و شرقیش) بتواند دستهای بیشرمانه خویش را بوسیله شبکه (بانکها) و (راهها) به تمام نقاط برساند، زیرا این دو اطلاع از زندگی هر انسانی راحتی در گوشه و کنار دهات آسان می کند.. تا آنچه پول در اختیار دارد از او خارج و به نفع سرمایه‌داری جهانی استثمار شود، چه اینکه لااقل در حدود۴۰ درصد در آمد کشور را عایدات دهات تشکیل می‌دهد، پس اگر سرمایه داری راهها را توسعه داد و شعبات بانکها را زیاد کرد به مقدار تقریبی (۴۰٪) سود آن افزایش خواهد یافت، و این نسبت به مقدار تقریبی (۶۰) در صدی که از شهرها در آمد دارد، سود کلانی به حساب می‌آید و احداث راهها گرچه کاریست پسندیده ولی نباید به زبان مردم دهات باشد. دو) بانک به دوران پول در دهات اهتمام می‌ورزد، چه اینکه غالبا در دهات دور دست، معامله با پول انجام نمی گیرد.. بلکه با کالا می‌باشد، و معامله با کالا بهتر است برای آنها، چون کار برابر کار قرار می گیرد، و دیگر سرمایه نمی‌تواند مقداری از دسترنج اهل ده را به چنگ آورد، به همین انگیزه بانکها در افتتاح شعبات و اتصال به مردم برای دوران پول اهتمام می‌ورزند، تا بتوانند پاره‌ای منافع را جذب کرده ودولت هم بتواند مالیات را به راحتی دریافت نماید چه اینکه بدون بودن پول نمی‌توان از کالاها مالیات دریافت کرد زیرا: ـ الف) بدون جمع‌آوری اموال و ثروتهای اهالی دهات به صورت پول در بانک مقدار آن مجهول است. ب) دریافت مالیات غیر پولی مانند احشام، درختها و زمین برای دولت مشکل است. ج) با نبودن بانک.. دولت از ثروتهای مردم اطلاعی ندارد و بانک به اعتبار ارتباطش با اقتصاد، بر آنچه کارمند دولت نمی‌تواند اطلاع یابد، آگاه می‌شود، گرچه آن کارمند هم به همین منظور استخدام شده باشد. و نیازی به یادآوری نیست که بانک ـ به اعتبار اینکه محل تجمع سرمایه است ـ با دولت ارتباط دارد، خواه در دولت کمونیستی.. که ثروت با آن آمیخته، یا در دولت سرمایه‌داری.. که بانک و دولت دو عامل برای استثمار، و مکیدن ثروتهای مردم اند، و لذا.. اگر نگوئیم که یکی از آن دو جزو دیگری است، لااقل همیشه میانشان همکاری نزدیک وجود دارد.. و به همین علت درکشورهای اسلامی ـ که هیئتهای حاکمه شان منحرف اند ـ مشاهده می کنیم.. چگونه دولت و بانک همدیگر را در انجام خدماتی متقابل یاری می‌دهند. وانگهی.. اگر بانک میخواهد برپای خویش ایستاده و بجای اینکه علیه مردم در خدمت سرمایه باشد.. به خود مردم خدمت کند باید

از دو چیز بپرهیزد: ـ اول) از دریافت و پرداخت ربا.. زیر هر پوشش حتی اگر به این عنوان باشد که: سود دریافتی برای تأمین کارمندان و نویسندگان و ایجاد محل کار و غیره می‌باشد بپرهیزد.. و این عذرها بهانه مزورانه‌ای بیش نیست، و همان طوری که دولت خرج آموزش، بیمارستان‌ها وجز آن را تأمین می کند، باید خرج بانکها را نیز تأمین نماید (البته اگر بانک دولتی باشد) و اگر هم (مردمی باشد) مؤسس آن باید مخارجش را به قصد تجارت بپردازد، همان طوری که صاحب مغازه اجاره مغازه خویش را می‌پردازد. بنا بر این.. بایستی بانک نه در وام گرفتن سود بپردازد، و نه در وام دادن سود دریافت کند. دوم) بانک باید از استثمار غیر مشروع بپرهیزد، و به استثمار صحیح و مشروع رو کند، استثمار مشروع آنست که در آن دو شرط منظور شود: ـ الف) اینکه فرصتها را ازدست دیگران نگیرد، ولو اینکه به صورت ارزان کردن کالائی باشد که موجب زیان رسیدن به دیگران می‌شود، چنانکه سرمایه داران بسیار آن را انجام می‌دهند، مثلا فرض می کنیم صد بقال وجود دارد که ـ با توکل بر خدا ـ در مغازه‌هایشان مشغول کسب هستند، ولی یک سرمایه‌دار با سرمایه‌ای کلان کالاها را به قیمت ارزان در بازار عرضه می کند، و به این ترتیب آن صد بقال جزء را ورشکسته می‌نماید، این کار بخشی از اضراری است که در شریعت اسلام حرام شده، چون در اسلام نه ضرر جایز است و نه اضرار به دیگران (لاضرر ولاضرار فی‌الاسلام)، بالاخره بایستی بانک از تمام روشهائی که برای تسلط بر بازار و ورشکستگی مردم اتخاذ می‌شود بپرهیزد. ب) شرط دوم استثمار مشروع این است که بانک.. چه هنگام دریافت پول و یا هنگام پرداخت آن قرارداد مضاربه را عادلانه منعقد سازد، البته اگر پول را به عنوان وام نداده باشد، چون در آن صورت.. حتی اگر وام گیرنده با آن وام تجارت کند و سود هم به دست آورد.. بانک هیچ حقی ندارد. پس دادن اهمیت به تأسیس بانکهای بدون ربا مشکل را حل نمی کند، چون مشکل بانک تنها ربا نیست، بلکه تأسیس بانک اسلامی ـ بمعنی صحیح آن ـ مهم می‌باشد.. گرچه بانک اسلامی هم نمی‌تواند کاملاـ به وظایف خویش عمل کند مگر در یک جو اقتصادی کاملا اسلامی.. چنانکه در کتاب (الفقه ـ بخش اقتصاد ـ) آن را مفصلا ذکر نموده‌ایم. اما معامله با این بانکهائی که امروزه در کشورها هست جایز نیست.. حتی اگر به صورت پس انداز هم باشد، زیرا این عمل همکاری با سرمایه‌داری منحرف بوده و در جذب ثروتهای مردم به باطل به شکل ربا و غیر کمک می‌نماید، و این مانند دادن چاقو به شخص قاتل است.. بله در حال اضطرار و اجبار معامله با این بانکها اشکالی ندارد، زیرا چیزی نیست که خداوند حرام نموده مگر اینکه هنگام اضطرار آن را حلال کرده باشد.

ارزش کالاها

ارزش کالاها : ارزش کالاها چگونه تعیین می‌شود؟ و عوامل مؤثر در آن چیست؟ و چگونه نسبت بین برخی قیمتها با برخی دیگر شناخته می‌شود؟ اگر فرض کنیم که نجاری یک در تخته‌ای ساخت، و قیمت آن در بازار یک دینار بود، در تولید این یک دینار چهار عامل مشترک هستند: ـ ۱ ـ ماده اولیه در.. یعنی تخته، و دلیل آن اختلافی است که در قیمت درهای مختلف (از تخته، آهن یا آلمینیوم و غیره) وجود دارد، حتی اگر کاری که کارگر برای آن درها انجام داده یک اندازه باشد، مثل اینکه ساختن یک در ـ از هر ماده‌ای که باشد ـ هشت ساعت وقت صرف کند. ۲ ـ کاری که بدن یک انسان برای ساختن آن در انجام داده، به دلیل اینکه اگر کار نبود و دری ساخته نمی‌شد جز به مقدار ماده تخته یا آهن ارزشی در نظر گرفته نمی‌شد. ۳ ـ کاری که فکر انسان برای ساختن آن در انجام داده.. و دلیل آن اختلاف قیمت هایی است که برای درهای متنوع تعیین می‌شود که چگونه کارهای فکری روی آن پیاده شده، مثلاـ یک در زیبا بیش از یک در معمولی ارزش دارد، این ارزش اضافی برای ماده تخته نیست چون هردو یک اندازه تخته بکار برده‌اند، و همچنین برای کار بدنی انجام شده روی آن نیست، چون فرض بر این است که هرکدام هشت ساعت کار بدنی از وقت کارگر را صرف کرده، بلکه ارزش اضافی برای کار بدنی‌ای می‌باشد که روی در زیبا ـ بوسیله فکر ـ انجام شده، و چه

بسا کار بدنی انجام شده روی در زیبا از کار انجام شده روی در معمولی کمتر هم باشد. ۴ ـ چهارمین عامل مشترک در تولید ثروت اجرت ابزار کار است، مانند اره، چکش و غیره.. هرکدام اجرتی دارد، و این اجرت بالاخره به (کار و فکر و ماده) باز می گردد چون مثلاـ اره از کار و ماده و فکر بوجود آمده است. بنا بر این.. اساس در تعیین قیمت.. (کار بدنی، کار فکری و ماده) می‌باشد، بله گاهی فکر و عمل بدنی به طور مباشر است.. مثل فکر و کاری که برای ساختن در بکار رفته، و گاهی هم به طور واسطه‌ای و غیر مباشر.. مثل فکر و کاری که برای ساختن اره بکار رفته، چون جزئی از قیمت در، مربوط می‌شود به اجرت اره‌ای که برای آن هم فکر و کار صرف شده، و اجرتی پیدا کرده، زیرا اره (ماده‌ای است که هم ازنظر فروش و هم از نظر اجاره ارزش دارد، و برای آن بخشی از نیروی فکر و کار مصرف شده) به این علت اجرت اره همچنین با (ماده، فکر و کار) مقابله می کند. پس هرکدام از امور سه گانه (فکر، کار و ماده) اگر باهم متحد شوند قیمت را افزایش می‌دهند، و در نتیجه.. تعین قیمت به ازاء کار بدنی تنها نخواهد بود. و این درست نیست که گفته شود: تنها کار... قیمت تخته را افزایش داده، و از ذکر عامل دیگر خودداری شود، بلکه باید گفت (کار قیمت تخته را افزایش داد) و (تخته هم برای کار عضله‌های بدن و بازوان قیمت نهاد) و انسان هم که بدون فکر.. عضله‌های بدن را بکار نمی‌اندازد، و بکار انداختن عضله‌ها و نیروی بدنی بدون وجود ماده‌ای (در امور تولیدی)، که ارزش ندارد یا ارزشش بسیار اندک می‌باشد. و اینکه گفتیم در (امور تولیدی).. زیرا مثلا حرکت عضله‌های مربی (کاراته) نیز قیمت دارد، ولی صحبت ما پیرامون (کار بدنی تولیدی است). حال اگر نجار دری را به یک دینار فروخت، این سؤال پیش می‌آید که چه مقدار ازاین یک دینار برای (تخته) و چه مقدار برای (کار بدنی) و بالاخره چقدر برای (فکر و اندیشه) است؟. پاسخ: (تخته) قیمت بخصوصی در بازار دارد که گاهی از ارزش کار بیشتر و گاهی کمتر و گاهی هم با آن مساوی می‌شود، و همان طور (کار) و (فکر) هرکدام قیمت مخصوصی دارد، و هنگام تفکیک قیمتها از هم.. نسبت میان آنها ظاهر می‌شود، مثلا اگر یک کتاب اقتصادی (سه دینار) ارزش داشت، اگر قیمت کاغذ آن (یک دینار) و قیمت چاپ و صحافی آن (نیم دینار) باشد، نتیجه این می‌شود که ارزش علمی آن یک دینار ونیم می‌باشد. مثلا اگر تخته (ربع دینار) و کار بدنی‌ای که روی آن انجام شده (یک سوم دینار) باشد، بقیه آن که (پنج دوازدهم) است ارزش کار فکری انجام شده روی در را تشکیل می‌دهد و به همین ترتیب.. اگر جنس تخته از جنس خوب باشد، قیمت آن به نیم دینار افزایش می‌یابد، و نتیجتا قیمت در یک دینار و ربع می‌شود، و یا اگر کار بدنی انجام شده روی آن بیشتر باشد، قیمت در به اندازه قیمت کار بدنی افزایش می‌یابد و به همین ترتیب. اما اینکه چه قیمتی در تعیین (ماده)، (کار) و (فکر) مقیاس قرار می گیرد؟ این مسئله راجع به عرف می‌باشد، و اگر عرف هم در آن اختلاف پیدا کرد قیمت متوسط عرفی را مقیاس قرار می‌دهند. مثلا اگر برخی (قیمت تخته) را ربع دینار، و بعضی قیمت آن را (نیم دینار) و بعضی دیگر (یک سوم دینار) تعیین کرد، هر سه را جمع بسته و یک سوم مجموع را به عنوان قیمت عادله قرار می‌دهیم که برابر است با چهار و یک سوم سیزدهم (نتیجه در حدود (۷) درهم بدست می‌آید.. چون یک دینار برابر است با (۲۰) درهم، و برحسب فرضیه ما ربع دینار برابر با (۵) درهم و نیم دینار (۱۰) درهم و یک سوم دینار برابر با حدود (۷) درهم می‌باشد، اگر مجموع اینها که (۲۲) است بخش بر سه شود (۷) و یک سوم درهم به دست خواهد آمد که همان قیمت عادله است. (مترجم)) و به همین ترتیب. و اما پاسخ سؤالهائی که اول این فصل مطرح شد: ـ این است که در همه آنها معیار و میزان همان نظر عرف بوده.. که نزد عرف برای تحدید و تعیین قیمت و عوامل مؤثر در آن، و نسبت میان ارزشهای اجزاء چهارگانه ـ فکر، کار، ماده و شرایط آنها ـ موازین ویژه‌ایست.. زیرا هرچیزی که کمتر در دسترس باشد، نیاز به آن بیشتر و در نتیجه ارزش آن هم افزون‌تر می‌شود، پس قیمت تابع نیازمندی است، که آنهم دو شعبه دارد (اول) نیازمندی برای سد حاجتهای ضروری و (دوم) نیازمندی برای پیشرفت در زمینه‌های رشد و کمال. در اینجا مقصودمان از (نیازمندی) اعم از (نیازمندی و سودجوئی) است. و مقصود از نیازمندی و سودجوئی آن چیزی نیست که انسان در خدمتش درآید، چنانکه هردو بخش امپریالیسم (سرمایه‌دار و مارکسیسم) قائل به آنند، بلکه غرض ما آن است که انسان در راه خدا به خدمت آن

در آید، و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: زهد آن است که چیزی مالك تو نشود، نه اینکه مالك چیزی نشوی. وانگهی.. کار فرد فرد جامعه، میزان قیمت نیست، بلکه میزان.. کار متوسط می‌باشد، اما نسبت به (فکر) و (ماده) و (شرایط آنها) به خلاف کار بدنی افراد.. هر فکری ارزشی ذاتی خود را دارد، و خود میزان است، و همچنین هر ماده و هر شرطی. ۱ ـ مثلا اگر نجاری یک در را به مدت سه ساعت و دیگری در دومی را به مدت چهار ساعت و سومی در سوم را به مدت دو ساعت ساخت، و همه درها مانند هم بودند.. چه ازنظر (ماده) و چه از حیث (زیبائی.. که هنرمندی فکری است) اینجا عرف وقت متوسطی که ساختن این در صرف کرده به حساب می‌آورد، و به اعتبار (تعیین قیمت برای هر ساعت) بر میزان همان وقت متوسط قیمت را تعیین می‌کند، و میزان متوسط در مثال ما (سه ساعت) و برای هر ساعتی مثلا (ربع دینار) قرار می‌دهد، بنا براین عرف (قیمت ساخت یک در) را سه چهارم دینار نرخ می‌گذارد، و به این وسیله مقرر می‌شود که: چنین کالای ساخته شده‌ای سه چهارم دینار ارزش دارد، خواه در عرض سه ساعت یا چهار ساعت و یا دو ساعت ساخته شده باشد. ۲ ـ اما ماده.. عرف ملاحظه می‌کند که فلان ماده گرانتر از آن ماده دیگر، و ماده دوم ارزانتر است، اما به مقدار کاری که برای قطع آن از جنگل، یا استخراج آن از زمین رویش انجام شده ملاحظه نمی‌کند، چنانکه قیمت متوسط را هم درنظر نمی‌گیرد... مثلاـ اگر تخته‌ای یک دینار و تخته دیگری دو دینار و قطعه تخته سومی سه دینار ارزش داشت، عرف نمی‌گوید که ارزش تخته (دو دینار) یعنی متوسط بین ارزشهای سه گانه است. ۳ ـ فکر هم به این نحو است، عرف میزان متوسطی در قیمت گذاری آن ندارد، مثلاـ اگر فکری که یک در زیبائی را می‌سازد معادل (یک دینار) و فکری که در زیباتری را می‌سازد (دو دینار) و فکری که یک در معمولی را می‌سازد (نیم دینار) باشد، عرف برای هر فکری قیمت ویژه‌اش را تعیین می‌کند، و نمی‌گوید که برای فکر قیمت متوسطی است که مثلاـ در مثال ما یک سوم سه دینار و نیم شود. ۴ ـ و همچنین شرایط.. به این نحو که هر شرطی ارزش ویژه‌اش را دارد. بنا برآنچه ذکر کردیم.. اختلاف میان ارزش کار استاد و شاگردش را می‌یابیم، چون فکر شان باهم اختلاف داشته، به طوری که اثر فکر هرکدام روی شیء ساخته شده ظاهر می‌شود. نه اینکه فکر استاد نتیجه کار زیادتری بوده، که بیش از آن استحقاق اجرتی نداشته، بلکه اختلاف.. برای این است که فکر ارزش دارد، خواه استاد پیش از آن اجرتی گرفته باشد یا خیر. مثلاـ. شاگرد نجاری روزانه دستمزد عادله خویش را دریافت می‌کرد، تا اینکه نجاری زبردست شد، حال اگر دستمزد بیشتری عایدش می‌شود، چنین نیست که قسمتی از آن بجای دستمزدی است که قبلاـ دریافت نکرده، زیرا سابقا تنها بدنش کار می‌کرد، و لذا دستمزد ناچیزی بدست می‌آورد، ولی اکنون چون هم فکر و هم بدنش بکار مشغول است، دستمزدش افزایش یافته. و فکری که ـ مثلا ـ وارد محیط صنعتی می‌شود ممکن است پیشرفت آن به علت زیادی کار باشد، چنانکه امکان هم دارد به واسطه باهوشی کارگر باشد.. دو شاگرد که بمدت یکماه نزد نجاری کار کردند، به طوری که هردوی آنها نجار شدند، اما یکی شان با نیروی فکریش یك در زیباتری را می‌سازد، در این صورت شکی نیست که از همکارش که یک در معمولی می‌سازد دستمزد بیشتری بدست خواهد آورد، و این برای کار بیشتر نیست، بلکه برای ذکاوت و تیزهوشی فطری اوست که سبب پیشرفت و موفقیتش در کار شده، و دستمزد او را به حد بیشتری رسانیده است. پس اضافه دستمزد ممکن است مربوط به ساعت اضافه کار باشد، و ممکن است مربوط به فکر بهتر و تیزهوشی بیشتر بشود.

بهره افزوده

بهره افزوده

شخص باهوشی پیوسته کار کرد تا استاد شد، و آنگاه یک کارخانه تأسیس نمود که ـ مثلا ـ در، آن تخته را بجای قطع با آره دستی بوسیله یک دستگاه برقی قطع می‌کرد. فرض می‌کنیم سه کارگر استخدام کرد و برای هرکدام یك دینار دستمزد قرار داد، و بعد به

مبلغ ده دینار تخته خریـد و آن تخته‌ها را بوسیله کارگران کارخانه نجاری کرد بطوری که کالای ساخته شده‌ای معادل بیست دینار تولیـد شـد، و فرض می‌کنیم که این کالاـ به مقـدار یـک دینار از ارزش کارخانه، و نیم دینار نرخ برق، و روزانه نیم دینار هم اجاره محـل نجاری، خرج برداشت. در نتیجه خرج مصـرف شـده بعنوان ارزش تخته و اجرت کار و برق و مغازه (۱۲) دینار می‌شود. حال آیا می‌بایـد (۸) دینـار اضـافه را میـان خود و کـارگران به طور مسـاوی تقسـیم کنـد، که به هرکـدام دو دینـار برسـد؟ و یـا اگر طبق قرارداد.. به کارگران سه دینار پرداخت و خودش پنج دینار برداشت، این کار ستم به کارگران و اسـتثمار دسترنج آنان خواهد بود؟ پاسـخ: نه.. کارفرما ظلم نکرده، چون پنـج دینار اجرت فکر و انـدیشه گذشـته او.. و اداره کنونیش می‌باشـد (و خود اداره کردن هم نوعی کـار فکری است) و فرض هم بر این است که کـارگران با اراده کامل سـر کار آمـده و به اختیار خودشان با کار فرما قرار داد همکاری بسته‌اند. بنا بر این.. گفته کمونیسـتها مبنی بر اینکه اسـتاد هم باید به اندازه کارگران دستمزد بگیرد و اضافه پولها به کیسه دولت سرازیر شود، چون مالکیت از آن دولت بوده، و هرکس فقط به اندازه نیازش حق دارد، این گفته هیچ اساس و صحتی ندارد. و به همین ترتیب گفته هواداران نظـام اقتصـاد توزیعی هم مبنی بر اینکه بایـد تمـام پول میان آنان توزیع و پخش، صـحت نداشـته و مردود می‌شود. و گفته سـرمایه داران مبنی بر اینکه سـرمایه‌دار حق دارد به طور کلی هرچه سود اضـافه بود بسـتاند، خواه کـارگر را ظلم کنـد یـا نه، این هم اسـاس و صـحتی نـدارد. و ظلم به کـارگر دو صورت دارد: ۱ ـ اینکه سـرمایه‌دار فرصت را از کـارگر فـوت نمایـد، تـا اینکه کـارگر ناچار شود نزدش به کار بپردازد، مثل اینکه سـرمایه‌دار با اسـتفاده از نیروی قانون، نگـذارد کارگر ماننـد او سرمـایه‌دار شود چون اگر قـانون کوبنـده نبود، هرسه کـارگر می‌توانسـتند مثـل اسـتاد، کارخـانه دار شـده، و نیـازی به شاگردی نزد سرمایه‌دار نداشـته باشـند و در نتیجه هرکـدام روزانه دو دینار سود می‌بردنـد (و ما در فقه چنین اختیار کرده‌ایم که جدائی میان یک فرد آزاد و کارش، به طوری که مقـداری ثروت از وی فوت شود، از ضـرری است که بایـد جدا کننده آن را جبران نماید) و لذا در فقه گفتیم: قاعـده (من أحیی ارضـا میتـهٔ فهی له) (کسـی که زمین مواتی را احیـاء کنـد، مالک آن می‌شود) زمانی صـحیح است که شخص احیاء کننـده دیگران را از احیا کردن منع نکند، مثلا اگر سه نفر برای احیای سه هکتار زمین همت گماشـتند اما یکی از آنها دو نفر دیگر را یا با قوه قانون یا قوه شخصی منع کرد، و خودش تمام هکتارها را احیاء نمود، زمانی که مانع بر طرف شد، آن دو نفر می‌تواننـد به مسـاحت دو هکتـار از آن زمین جـدا کننـد چون قاعـده مزبور در چنین جائی حاکمیت نداشـته، و شـخص احیاکننـده، غـاصب حق آن دو نفر دیگر محسوب می‌شود، و همـان طوری که حق فعـالیت دارد شأنیت نیز دارد، چنانکه ظاهر آیه مبارکه (خلق لکم ما فی‌الارض جمیعا) چنین اقتضا دارد و اسـتدلال به آن در یک فصل سابق گذشت ـ. ۲ ـ اینکه سرمایه دار کارگر را مجبور به کار نزد خودش کند، در این صورت قراردادش با وی راجع به پرداخت روزانه یک دینار ـ طبق مثال گذشته ـ نوعی ظلم می‌باشد، و کارگر اسـتحقاق دستمزد واقعی خویش را دارد، که غالبا بر مقدار مقرر از سوی سرمایه‌دار افزایش دارد. بنا بر این.. گفته کمونیست ازاصل باطل می‌شود. و گفته سـرمایه‌دار، و توزیعی، گاهی باطل و گاهی هم صحیح خواهد بود. و صحیح این است: ۱ ـ اضافه برای کارخـانه‌دار باشـد (اگر فرصت برای همه یکسـان و کـارگر بـا اختیـار کامل نزد اسـتاد به کار پرداخته بود). ۲ ـ اگر فرصـتها یکسان نبود.. یـا اسـتاد کـارگران و کارخـانه دار منصـفانه رفتـار شود، چون ناچـاری (همـان طوری که در فوت فرصـتها گـذشت) و اجبـار نمی‌تواننـد حق واقعی کارگر را ساقط کننـد، که حق واقعی غالبا بیش از مقـدار معین از سوی اسـتاد می‌باشد. و با آنچه بیان نمودیم بطلان گفته کمونیسـتها آشـکار می‌گردد.. آنان معتقدنـد که: ۱ ـ کارخـانه دار حـق دارد (مقـدار قیمت مواد اولیه) و (مقـدار اجرت کارخانه و توابع آن ماننـد برق، اجاره محل و غیره) را بسـتاند. ۲ ـ بقیه سود را بایـد میان خود و کارگرانش توزیع کنـد (چون حقی است همگانی)، و اگر مقدار تعیین شده را به کارگران پرداخت و اضافه را برای خود گرفت، در واقع حق آنان را به سـرقت برده. ۳ ـ و چون سرمایه‌دار چنین کاری نمی‌کند، بر کارگران است که سلطه او را درهم شکسته، و دولتی را به نمایندگی از سوی خودشان تعیین نمایند، تا ثروت را از سـرمایه‌داران گرفته، و وسایل تولید را برای آنان تهیه و سود را به طور مساوی میان همه تقسـیم کند که

در آن حال طبقه سرمایه‌دار و کارگر وجود نخواهد داشت، بلکه همه کارگر خواهند بود.. و دولت، که دولتی است کارگری از منافع و مصالح آنان پاسداری می‌نماید. ۴ ـ و چون (اگر حکومت دموکراسی باشد) سرمایه‌داران به حکومت باز گشته و سیستم سرمایه‌داری را از نو پیاده می‌کنند، (دیکتاتوری طبقه کارگر ـ پرولیتاریا ـ) لازم می‌شود، بنا بر این در رژیم کمونیستی.. دمکراسی به هیچ نحوی وجود ندارد. ۵ ـ و اگر کارگر ثروتمند شوند، امکان دارد سرمایه‌داری جدیدی پایه‌گذاری کنند، پس باید ریشه‌های مالکیت فردی قلع و قمع شود (و نه ملکی باشد، نه مالکی) بلکه کارگران کار کنند و از محصول کارشان به مقدار نیاز بهرمند شوند، و مابقی از آن دولت باشد تا در مصالح و منافع توده مردم مصرف شود. اکنون در صدد بیان نظریه کمونیسم و یا اثبات بطلان و سستی آن نیستیم، بلکه به هردو مطلب اشاره کردیم تا بطلان نظریه اقتصادی آنان را بیان نمائیم بنا براین: ـ اولا ـ) کارخانه‌داری که در مثال ذکر کردیم حق دارد که اضافه سود را دریافت کرده و مالک آن شود. ثانیا) برفرض اینکه حقی هم نداشته باشد، راه حل این نیست که کمونیستها قرار داده، و به مشکلاتی بدتر از مشکلات سرمایه‌داری دچار شده‌اند (چون میان سرمایه‌داری دولت و دیکتاتوری آن اتحاد برقرار کرده‌اند) و این مانند فرار از دود به سوی آتش است.. لذا مشاهده می‌کنیم که کارگران و کشاورزان در شوروی، چین و سایرکشورهای کمونیستی حالت بدتری از کارگران و کشاورزان کشورهای سرمایه‌داری دارند، گو اینکه کارگران کشورهای سرمایه‌داری هم آن چنان که باید به حقوق خود دست نیافته، و سرمایه حتی‌الامکان بر آنان فشار وارد می‌سازد و حقوق آنان را پایمال می‌کند. و چون هرکدام از سرمایه‌دار و کمونیست دسترنج کارگر و کشاورز را به یغما می‌برد، و کسی که نزدشان کار می‌کند، گرچه پزشکی باشد که به مقدار حق خویش می‌خورد و یا مهندسی باشد که به اندازه حقش تقاضا می‌کند، آن هم شریک دزد است، و چه تفاوتی است میان اینکه پزشک به خانه (فلان دزد) برود و مقابل نسخه دوا پولی که می‌داند مال دزدی است از وی بستاند، و یا اینکه پزشک برای سرمایه‌دار و کمونیست شود؟ که آن دو نیز اموال مردم را می‌دزدند، بله.. تنها تفاوت این است که قانون به آن دو سیستم اجازه دزدی داده، ولی سرقت فردی را جایز نمی‌شمارد، و این تفاوت هم.. که موجب حلالی دستمزد نمی‌شود. و امام رضا(ع) (هنگامی که مأمون می‌خواست دست دزدی را قطع کند، و دزد خود مأمون را متهم به دزدی نمود) به همین موضوع اشاره نموده و فرمود: دزد راست می‌گوید، چون آن دزد از یک فرد دزدیده، ولی مأمون کل جامعه را تحت پوشش قانونی می‌دزدید.

عرضه و تقاضا

عرضه و تقاضا

اگر در بازار هزار قرص نان و هزار انسان گرسنه وجود داشت عرضه به قدر تقاضا می‌باشد، و در این صورت هرچیز.. قیمت معمولیش را خواهد داشت. ولی اگر عرضه نان کم شد و تقاضا کنندگان زیاد.. مثلا اگر هزار قرص، نان و دوهزار تقاضاکننده بودند، در این صورت تقاضا بیش از عرضه خواهد بود، و قیمتها افزایش می‌یابد، و اگر بعکس.. تقاضا کم شد و عرضه زیاد، مثل اینکه هزار تقاضا کننده و دو هزار قرص نان باشد، اینجا عرضه بیش از تقاضا شده و قیمتها کاهش خواهد یافت. بنا براین با اختلاف عرضه و تقاضا امور اقتصادی هم در نوسان قرار می‌گیرد، مثلا (عرضه کم و تقاضا زیاد شد) مردم به محصولات و کالاهای تولید شده رو می‌کنند، و چون تولید زیاد شد، تقاضا کم می‌شود، و به علت عرضه زیاد قیمتها کاهش می‌یابد. ولی اگر (تقاضا کم و عرضه زیاد شد) مردم دست به تولید کمتری می‌زنند، و چون تولید کم شد، تقاضا زیاد.. و به علت کمی عرضه نرخها افزایش می‌یابد. گاهی سرمایه‌داری منحرف، خواه به صورت سرمایه‌داری مطلق و یا به صورت کمونیسم برای کسب بهره بیشتر دست به

کارهـایی می‌زنـد از قبیـل: الف) سـرمایه‌داران توانائیهایشان را برای خرد مواد اولیه به نرخی کمتر از نرخ واقعی متحـد می‌نماینـد، و چون صاحبان مواد اولیه غالبا ناچار به فروش سـریع می‌شوند زیرا نه مصـرف زندگی نه انبار و نه توانائی بر نگهداری مواد را دارند، مجبور به فروش کمتر از قیمت واقعی می‌شوند، و بدین سان سرمایه‌داران از تفاوت میان ارزشی واقعی و ارزش کاهش یافته‌ای که با اتحاد در نخریدن بیش از قیمت قراردادشان بوجود آورد اند سود خواهند برد. ب) سـرمایه داران برای فروش کالاهای ساخته شده و غیره به نرخ بیش از نرخ واقعی متحـد می‌شونـد، مثلا اگر قیمت هر بیست کیلو گنـدم یک دینار باشد، مالکین گندم متحد می‌شوند که هر پانزده کیلو را به یک دینار بفروشـند، و چون مردم ناچار به خرید و مصـرف گندم‌اند، مجبور خواهند شد که با قیمت گرانتر آن را تهیه نماینـد. ج) سـرمایه‌داران برای اسـتخدام کـارگران با دسـتمزدی کمتر از دسـتمزد عادلانه متحـد می‌شونـد و چون کارگر پنـاهی برای احقـاق حقش نمی‌یابـد، ناچـار می‌شـود کـه بپـذیرد چـون بـدون دسـتمزد ادامـه زنـدگی برایش مشـکل می‌باشـد. د) سرمایه‌داران کارگران خود را بر بیمه جان خودشان مجبور می‌کنند، تا سـلامتی کارگران همیشه تضـمین شود، و گاهی اوقات خود سرمایه‌دار کارگرانش را با قیمتی بیشتر تأمین می‌کند، در حالیکه شـرکتهای بیمه با قیمتی کمتر آنان را بیمه می‌کند. (توضیح آنکه ـ مثلا ـ سرمایه‌دار ماهیانه (۱۰۰) تومان بعنوان بیمه از دسـتمزد کارگر می‌کاهد، و از طرفی با یک شرکت بیمه قرارداد می‌بندد و طبق آن کـارگرش را ماهیانه (۸۰) تومـان بیمه می‌کنـد، در این صورت.. سـرمایه دار ماهیـانه (۲۰) تومـان از تفـاوت این دو معـامله بهره خواهـد برد.(مترجم)) و تمام این روشـها خلاف شـرع اسـلام است، زیرا قبلا گفتیم: کسـی حق نـدارد یکسانی فرصـتها را بهم زنـد، چنانکه کسی هم حق ندارد بازارها را مورد بازیها و فریبهای اقتصادی قراردهد.. و آشکار است که دو روش اول.. بازیچه قرار دادن بازار، و دو روش اخیر.. از میان برداشـتن فرصتهای یکسان را به دنبال دارد، و قاعده (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم)(مردم بر مال و جان خویش تسلط و اختیار دارنـد) اگر موجب ضـرر به دیگران شـد، کلیت نخواهـد داشت، چون دلیل قاعده (لاضـرر...) بر دلایل اولیه حکومت دارد. و احتمال اینکه این روشـها به دیگران زیان نمی‌رساند، مردود است.. چون موضوع (ضرر) راجع به عرف بوده، و عرف تشـخیص می‌دهـد که روشـهای مزبور اضـرار است. پس بر دولت لازم است که ازتمـام آنها جلوگیری عمل آورد، و دلیل بر آن هم در فرمایش حضـرت امیرالمؤمنین علی(ع) گـذشت. بله اگر دولت بوسـیله رقابت آزاد می‌توانست محـدودیتها را رفع کنـد، بایـد به آن جـامه عمـل بپوشانـد، تـا سـرمایه‌داران گردن نهاده.. به راه راست باز گردنـد، و از بازیچه قرار دادن بازار و پـدید آوردن جواضطرار و ناچاری بپرهیزند.

استعمار

استعمار

اسـتعمار چنـد نوع است: اول) اسـتعمار نظامی.. به این نحو که یک دولت نیرومنـد با قوای نظامی بر یک کشور ناتوان چیره شده، و فرماندارانی برآن تعیین کند، و برنامه‌هائی قرار دهد، و بالاخره.. منافع و منابع آن را به یغما ببرد. دوم) اسـتعمار سیاسـی.. به این نحو که دولت قوی کوشـش کنـد تا زمام کشور ضـعیف را به دست بگیرد: ـ الف) به صورت انتخابات: مثل اینکه دولت قوی زمامداران کشور ضـعیف را مخفیـانه فریب داده و آنان را وابسـته به خود کنـد، و چون توده‌های کشور ضـعیف از خود فروشـی آگاه نیسـتند، اعضـاء پارمان، رئیس جمهور و غیره را انتخاب می‌کننـد، حال آنکه افراد منتخب.. در حقیقت مزدوران دولت نیرومنـد بوده، و برای مصـلحت آن کـار می‌کننـد (که خود به خود ضـرر این خودفروشـی به کشور خودشان باز می‌گردد). ب) با دیکتاتوری: به این نحو دولت قوی و نیرومنـد یـک کودتـای نظامی در کشور ضـعیف انجام دهـد، و یک یا چنـد مزدورش را برسـرکار آورد، تا آن مزدور

خود فروخته کشورش را به سوی آنچه دولت نیرومنـد می‌خواهد سوق دهد. سوم) اسـتعمار فرهنگی.. به این طریق که دولت قوی با وسایل مختلف فرهنگ خویش را در میان مردم یک کشور ناتوان گسترش دهد، مانند پخش تبلیغات یا افراد وابسته به نقاط مختلف کشور ضـعیف، و یا تربیت افراد کشور ضـعیف به منظور پخش فرهنگ در مدارس و مؤسسات خویش، چه اینکه وابستگی فرهنگی کشوری به کشور دیگر، برای کشور (مـادر) افتخـار می‌آفرینـد، گرچه کشور مـادر از آن بهره مادی هم نبرد، البته اسـتعمار فرهنگی همیشه بـا بهره مـادی ملازمت دارد. چهـارم) اسـتعمار اقتصـادی.. که دولت قوی به منظور بهره برداری و اسـتفاده بر بازارهـای یک کشور ضـعیف و منـابع آن مسـلط شود. مثلاـ. دولت اسـتعمارگر (مواد اولیه) را از کشورهـای ضـعیف به قیمت نـاچیزی می‌خرد، و سپس کالاهای ساخته شـده از همان مواد را به قیمتی گرانتر به کشورهای ضـعیف صادر می‌کند، و به این وسـیله دولت نیرومند سه نوع بهره می‌برد: ـ ۱ ـ بهره خرید مواد به قیمت کمتر. ۲ ـ بهره تشکیل بازار مصرفی برای کالاهایش، زیرا ایجاد بازار کارگرانش را مشغول و کارخانه‌هایش را به کار وا می‌دارد. ۳ ـ بهره حاصله از فروش صنایع به قیمتی بیشتر. مثلا یک کشور قوی چرم را به ارزش یک دینار از کشور ضـعیف خریداری می‌کند (حال آنکه قیمت چرم یک دینار و نیم است) سپس از آن چرم یک کیف می‌سازد و آن را به کشور ضـعیف به ارزش سه دینـار می‌فروشـد (در حالیکه قیمت آن کیف بیش از دو دینار و نیم نیست) در این صورت آن کشور قوی اضـافه بر اینکه کـارگران و کارخانه‌هایش را به کار انـداخته (که این خودش نوعی سود است) نیم دینار هنگام خریـد و نیم دینار هم هنگام فروش بدست آورده (و این دزدی و چپاولگری صـریح است.. و گاهی (چپاولگری و فریبکاری) به مقادیر بسیار زیـادی می‌شـود، بـه طـوری که در برخی گزارشـها که هم‌اکنـون در دسـترس اینجـانب است به (چهـل برابر) رسیده است. و دولت اسـتعمارگر گـاهی منـابع طبیعی دولت ضـعیف را سـرقت می‌کنـد..ماننـد معـادن، ماهیهـا، درختهـای جنگلی و غیره.. و گـاهی هم محصولـات که کـارگران و کشاورزان برآن زحمت کشیده‌اند، ماننـد خریـد پنبه یا روغن آن به قیمتی ناچیز.. و گاهی جواهرات و اشیاء باسـتانی.. و بالـاخره گـاهی هم دانشـمندان و مغزهـای متفکر را به سـرقت می‌برد یـا بـا زور (چنـانکه آمریکـا، روسـیه و غیره دانشمندان آلمان را پس از جنگ جهانی دوم ربودند) و یا بوسیله فریبکاری و اغراء (چنانکه آمریکا و برخی کشورهای صنعتی ـ در حال حاضـر ـ مغزهای جهان سوم را به انواع مختلف فریب و اغراء به سـرقت می‌برند). و این مسلم است که مغزها نوعی ثروت بوده، که با ربودن آنها اسـتعمار دو کار انجام می‌دهد: ـ (یک) پائین آوردن سـطح کشورهای ضعیف و (دو) بالا بردن سطح کشور خود. فرض می‌کنیم که (هر دانشمندی روزانه معادل (۲۵) دینار کار می‌کند) در این حال.. اگر سـرقت بزرگ باشد (چنانچه در گزارشی خواندم که زمانی کشورهای صـنعتی چهل هزار دانشـمند از کشورهای جهان سوم به سرقت برده‌اند) لاجرم خسارتهای آن نسبت به کشورهای ضـعیف، و بهره‌هایش برای کشورهای قوی بسـیار خواهـد بود، و در مثال ما خسارت کشورهای ضـعیف ظرف پنـج سال معادل یک میلیارد و هشتصد میلیون دینار خواهد بود، و همین مقدار به سود کشورهای قوی منظور می‌شود. این تنها یک برآورد از نظر مادی است، و الا دانشـمند می‌توانـد شاگرد تربیت کند، و سـطح کشور را از نظر فرهنگی، صـنعتی، برنامه‌ریزی، اخلاقی و غیره بالا ببرد. و اگر امثال این برآوردها را ملاحظه کنیم، معلوم می‌شود که چگونه آمریکا به کره ماه رسید، در حالیکه جمعیتش از یک چهارم مسـلمانان (که بنا بر برخی آمارها.. بیش از یک میلیارد انسان اند) کمتر است، ولی مسـلمانان به طور کلی در بدترین شرایط عقب افتـادگی به سـر می‌برنـد. وانگهی جلـوگیری از فرار مغزهـای متفکر از کشورهـای اسـلامی و سـایر کشورهـای جهـان سـوم با سخنرانیهـا، موعظه‌هـا تشویق و تهدیـد نمی‌باشـد، بلکه علاج این مشـکل مهیا نمودن زمینه‌های مناسب برای آنان است.. ماننـد (پول بحـد کـافی)، (احترام مناسب) و (ایجاد کار مناسب) و در نتیجه بایـد جوی بوجود آیـد ماننـد جو موجود در کشورهای که مغزهای متفکر را به سوی خود جلب می‌کننـد، و این گرچه مشـکل است ولی امکـان دارد، به ویژه اگر در چهار چوبه اسـلام باشـد، زیرا در آن اجتمـاع قوی‌تر، اعتمـاد متقابـل و احترام کامـل اضـافه بر ایمـان که مشوق داخلی انسان است وجود دارد. و از بـدترین فشارها بر مغزهـای متفکر ـ که موجب فرار آنهـا می‌شود ـ: سوسـیالیسم، ملی کردن، آنچه موسوم است به اصـلاحات کشاورزی و دیکتاتوری

می‌باشد زیرا: ـ ۱ ـ معنی سوسیالیسم از جهتی فقر و تنگدستی توده مردم، و از جهت دیگر عدم هماهنگی تخصصها با دولت می‌باشد، چون سوسیالیسم تسلط دولت بر منابع ثروت عمومی را واجب می‌کند، و در نتیجه ثروت به دست مدیران با کفایت نخواهد رسید، باین ترتیب ثروت فاسد، و به دست عموم مردم نمی‌رسد، و همین عموم مردم با استخدام شدن در شرکتها، امور رهنی، بازرگانیها و غیره برای مغزهای متفکر منبع ثروت و درآمد می‌باشند.. و از سوی دیگر دولت با پرداخت حقوق به کارمندان و مقید ساختن آنان به کارهای تشریفاتی و اداری، نه دستمزد کافی به آنان می‌دهد، و نه احترام مناسب با آزادیشان را تأمین می‌کند، و این از مهمترین اسباب فرار مغزهای متفکر است. ۲ ـ و ملی کردن این است که: اگر علم پزشکی، مهندسی، حقوق و غیره ملی شد، پزشک، مهندس، حقوقدان و غیره کارمندی بیش نخواهند بود.. و سابقا گذشت که یک شخص متفکر و اندیشمند آماده نیست کارمندی محدود شود، علاوه بر آن ملی کردنی که شامل شرکتها و غیره می‌شود، از تجمع ثروت نزد توده مردم، که همانها منبع در آمد مغزهای متفکرند، جلوگیری می‌نماید. ۳ ـ و اصلاح کشاورزی ـ قانون اصلاحات ارضی ـ در حقیقت جز فساد و تباهی کشاورزی را به دنبال ندارد، حتی در کشور (روسیه) مادر اصلاحات کشاورزی چنین است، و کشاورزی روسیه منجر به نابودی شده، به طوری که امروزه پس از گذشت بیش از ۶۰ سال ازانقلاب بلشویکی.. این کشور (که به اصطلاح یک کشور زراعتی است) نیاز به استیراد گندم از آمریکا دارد، و اگر آمریکا از صدور گندم به شوروی ممانعت کند، مردم این کشور گرسنه و نیازمند به یک قرص نان می‌شوند.. و اگر کشاورزی فاسد شود، اموال عمومی مردم هم فاسد خواهد شد، و بدین وسیله قاعده مالی و منبع درآمد ثروت مغزهای متفکر منهدم و نابود شده و موجب فرار آنان می‌شود. ۴ ـ هر متفکری آرائی دارد.. و می‌خواهد که در اظهار نظر آزاد باشد، حال آنکه رژیم دیکتاتوری با آزادی آراء مخالف و با آن مبارزه می‌کند.. در نتیجه جوی از اختناق و ترس به وجود می‌آید، و در یک چنین جوی متفکر حتی یک ساعت هم نمی‌ماند. اضافه بر اینها.. عوامل چهارگانه فوق موجب فراری دادن و خروج سرمایه می‌شود، چون ـ در مثالها آمده ـ (سرمایه ترسو است) و با خروج آن قاعده مالی متفکرین منهدم می‌شود، البته مقصودمان از سرمایه.. سرمایه حرام نیست (چنانکه ممکن است به اذهانتان تبادر کند)، بلکه حتی سرمایه حلال (همانطور که اسلام مقرر داشته) نیز ممکن است خارج شود. و یکی از علل گرایش مغزهای متفکر جهان سوم به سوی غرب این بود که غرب آنان را (فریفته خویش) می‌ساخت و (با نیازمندی جهان سوم به مزدوران غربی با ملی کردن، سوسیالیسم، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری) جهان سوم را به نابودی می‌کشانید و غربیها از این روش دو بهره برده‌اند: (اول) عقب افتادگی جهان سوم. (دوم) جهش و پیشرفت کشورهای خودشان، که همین روش تا کنون ادامه دارد. چه بسا سئوال شود: چرا مغزهای متفکر از اتحاد جماهیر شوروی فرار نمی‌کنند؟ پاسخ: اتحاد شوروی با یک پوشش آهنین مرزهایش را احاطه کرده، و اگر مرزها را حتی به مدت یک ماه باز کند، خواهیم دید بیش از یک چهارم جمعیت آن فرار می‌کنند.. چنانکه پنج میلیون نفر ازمردم آلمان شرقی با وجود پوشش آهنین و با وجودی که نگهبانان مرزی به سوی هرکس که در حال فرار مشاهده شود آتش می‌گشودند از کشور خود فرار کردند. و باز امکان دارد این سؤال مطرح شود: آیا تمام آنهائی که سوسیالیسم، ملی کردن، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری را در کشورهای جهان سوم پیاده می‌کنند، همه مزدورند؟. پاسخ: هرکس با کودتای نظامی سرکار آمد: بدون شک مزدور است، و دلیل براین مدعا این است که پس از گذشت چند روزی نقاب را از چهره خویش کنار می‌زند و مطبوعات، رادیو تلویزیونها و کتابهای مربوط به کودتاهای کشورها هم دلالت بر همین مطلب دارد، و اگر کودتای پیش بینی نشده‌ای از سوی استعمار شرقی یا استعمار غربی هم فرض شود، خیلی نادر و کمیاب است، و به زودی مجبور می‌شود که به دامان شرق یا غرب افتد و به آنها پناه ببرد، و علت آن هم آشکار است، چون مردم کشورها با کودتاچیان همکاری نمی‌کنند ـ هرچند که با تبلیغات، خدعه، فریب و وحشت اندازی مسلح باشند، وهنگامی که کودتاچیان خودشان را جدای از مردم احساس کردند، ناچار به دوستی با غرب یا شرق به طوری سری یا علنی می‌شوند، و این اولین کیفری است که کودتاچیان از ملل خود دریافت می‌کنند و دومین کیفر تنفر مردم است از آنان.. که این تنفر شدیدتر می‌شود

تـا روزی که آنـان را بـا زور به سـقوط بکشاننـد. و امـا کسـی که بـدون کودتـای نظـامی سـر کار آیـد و بخواهـد عوامـل چهارگانه (سوسـیالیسم، ملی کردن اصـلاحات ارضـی و دیکتاتوری) را به مورد اجراء گذارد، یا جاهل مزدور است و یا تربیت شـرقی شده، و مغزش را از اندیشه آزاد و نتیجه‌گیری درست و سالم شسـتشو داده‌اند. و بهترین دلیل بر آن.. ملاحظه احوال کسانی است که عوامل چهارگانه را در جهان سوم پیاده کرده‌اند (که ما در این کتاب در صدد ذکر نام آنان و مدارک صریح مزدوری و وابستگی فکری و فرهنگیشان به شرق نیستیم). یک مسئله دیگر باقی می‌ماند: ـ اینکه از طلیعه‌های استعمار.. استعمار تبلیغی است، که دو صورت دارد: ـ الف) تبلیغ دینی و مـذهبی، چنانکه آن را در روش غرب مشاهده می‌کنیم، مثلا یک مرکز دینی در یکی از کشورهای غربی هیئتی مـذهبی بـا پول، فرهنـگ و اخلاـق به کشورهـای جهـان سوم اعزام می‌دارد، افراد آن هیئت بـا تأسیس بیمارسـتان، مـدرسه، کلیسا، صنـدوقهای کمـک بـه فقرا و مستمندان خـدمات پزشـکی، فرهنگی، مـذهبی و اقتصـادی انجـام می‌دهنـد، ولی در حقیقـت همـانها طلیعه‌هـای اسـتعمار می‌باشـد. و ایـن نـوع خـدمتهای مقـدمه ورود اسـتعمارگر اسـت.. تـا گـامش را در کشورهـا فراتر نهنـد، و در دسـتگاههای مختلف مزدورانش را پراکنـده کنـد، و لااقل بـدین وسـیله آن کشورها را بازار مصـرفی کالاهایش، و محل تأمین مواد اولیه مورد نیازش قرار دهد، و ما در اسـتعمار اقتصادی به آن اشاره کردیم، و کتاب (التبشـیر والاسـتعمار) و کتابهای دیگر هم بر آن شهادت می‌دهند، اضافه بر آنچه خود ما در حال حاضـر آن را لمس و مشاهده می‌نمائیم. ب) تبلیغ سیاسی، که هم شرق و هم غرب نسبت به جهـان سوم معتـاد بر آن شده‌انـد. مثلاـ شـرق (حزب کمونیست) به عنوان (پیشبرد کشورها و رهائیشان از اسـتعمار غربی و غیره) در کشورهـائی که اجـازه تشـکیل احزاب می‌دهنـد به طور علنی و در کشورهائی که اجازه نمی‌دهنـد به طور سـری و مخفیانه اقدام به تأسیس یک حزب و به ویژه حزب کمونیست می‌نماید، و کسانی که وابسته به آن حزب می‌شوند همان (طلیعه‌های تبلیغی اسـتعمار شـرقی) می‌باشـند، و سـفارت هم بـا پول، نقشه، توجیه و دفـاع ـ بطور علنی یـا سـری ـ به آنـان کمک می‌کنـد، و همین امر موجب دوستی با شـرق و یا هسـته مرکزی انقلاب می‌شود، و هردو صورت به مصـلحت اسـتعمار شـرقی تمام می‌شود نه به مصلحت کشورهـا.. و به همین ترتیب غرب: احزابی سیاسـی ـ به همان روش شـرق ـ بوجود می‌آورد، که منتهی به دوستی با غرب یا کودتای نظامی می‌شود که در نتیجه یک مزدور غربی سـرکار می‌آید. و باید بدانیم که رهائی از انواع اسـتعمار که استعمار اقتصادی یکی از آنهاست.. با قطع ریشه‌های استعمار از کشورها امکان ندارد، آنهم تنها با یک سـری اصـلاحات سطحی، مثل ساختن یک مدرسه یا بیمارسـتان، یـا صـدور یـک مجله و یـا تکثیر منابر و مجالس وعظ و ارشاد و غیره امکان‌پـذیر نیست، البته تمام اینها درست و واجب است ولی بایـد همه در مسـیر و راه ریشه‌کن ساختن اسـتعمار ـ به تمامی انواعش ـ قرار گیرد، چون مثال این اصـلاحات مثال اسـلحه است که اگر در برابر دشـمنان و متجاوزان قرار گیرد.. مفید، اما اگر به سوی بیگناهان و ضعفا نشانه رود، همان اسلحه زیان بخش و عنصـری نامطلوب به شـمار می‌آیـد. پس لازم است که تمام نیروهای مردم برای ریشه‌کن ساختن اسـتعمار بسیج شود، حتی ـ مثلا ـ نـانوا بایـد طوری تربیت شود و به او آگـاهی داده شود که اگر اسـتعمار نبود، نان ارزانتر، و فروش روزانه‌اش بیشتر.. و در نتیجه سود بیشتری بدست می‌آورد. و قلع و قمع ریشه‌های استعمار جز با دو روش امکان ندارد: ـ اول) رساندن کشور به حد خودکفائی تا نه به استیراد و نه به صدور کالا به دولتهای استعمارگر نیازی پیدا شود. (گربه گفتا سخنی هر معنی در آن جمع کرد: ـ دوست دارم که نه من میمون ببینم و نه او مرا ببینـد) (قالت الهرة قولا جمعت کل المعانی***أشـتهی ان لا اری القرد ولا القرد یرانی مثالیست به زبان عربی و در مورد کسـانی گفته می‌شود که به دشـمنشان نیـاز ندارنـد (مترجم)) اگرچه بی‌نیـازی کامـل از دولتهای دیگر امکان‌پـذیر نیست، ولی دوستی بـا کشورهـای جهـان سوم، و انحصـار نیازمنـدی به دولتهای بزرگ در امور ویژه‌ای امکان دارد، در این صورت دولت صاحب اختیار می‌شود که با هر دولتی که خواست معامله خرید و فروش انجام دهد چون انحصار کامل طلیعه اسـتعمار است، و این آزادی اختیـار جز با تشـکیل یک دولت ملی منتخب از سوی مردم طی انتخاباتی آزاد امکان‌پـذیر نیست، زیرا نیازمنـدی زمینه حاصـل خیزی برای پرورش نهال اسـتعمار بوده، چنانکه رژیم دیکتاتوری بهترین روش اسـتعماری می‌باشـد. دوم) آگاهی روزافزون

مردم از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و غیره، آن هم ممکن نیست مگر با گردآوری جوانان در سازمانهائی صحیح، پیش از آنکه وابسته به احزاب شرقی یا غربی شده، و از نظر فکری و عملی از سوی آنان ارشاد شوند، و سازماندهی را می‌توان به این نحو شروع کرد: تشکیل یک هسته مرکزی مرکب از پنج نفر، که یکی از آنها با انتخاب خودشان رئیس، دومی مسئول امور مالی، سومی مسئول امور تبلیغاتی و چهارمی مسئول امور تنظیمی باشد که او چهار نفر را تربیت داده و هرکدام از آن تربیت یافتگان، چهار نفر دیگر.. و به همین ترتیب پیش روند تا اینکه تمام جوانان را زیر پوشش قرار دهند، و بالاخره نفر پنجم ـ از افراد هسته مرکزی ـ هم مسئول امور اطلاعاتی می‌شود (تا برای شناسائی نقشه‌های استعمارگران، و چگونگی نفوذ آنان در کارگران، کشاورزان، ارتش، آموزشگاهها سیاستمداران و غیره، از احوال مردم آگاهی یابد). البته اکنون صحبت ما پیرامون سازماندهی و امور تنظیمی نیست تا در بیان آن تفصیل دهیم (چه آنکه این امور کتابهای ویژه‌ای دارد، و هرکه خواست می‌تواند به آنها مراجعه کند) بلکه صحبت در باره این است که اگر مردم خواستند از منابع ثروت و استقلال خویش در تمام شئون زندگی بهره‌مند شوند، ضمن قطع تمام انواع استعمار از کشورشان باید استعمار اقتصادی را ریشه‌کن بسازند. وانگهی دولتهای استعمارگر به منظور ایجاد بازارهای مصرفی برای کالاهایشان در کشورهای ضعیف، با یکدیگر به رقابت و مبارزه می‌پردازند، و لذا رقابت آمریکا و شوروی و دولتهای دیگر را در کشورهای خاورمیانه و آفریقا مشاهده می‌کنیم، و اگر آمریکا نیازمندیهای اسرائیل و شوروی نیازمندیهای مصر ـ در زمان ناصر ـ و یا کشورهای دیگر را از نظر تسلیحاتی تأمین می‌کردند، این برای دوستی آن دو دولت استعمارگر با اسرائیل یا مصر نبود، بلکه به منظور ایجاد بازار مصرفی، و قراردادن دولت استعمار شده بعنوان ژاندارم منطقه برای تأمین مصالح آنها بود، والاـ نه آمریکا اسرائیل را دوست دارد و نه اتحاد جماهیر شوروی مصر را. بنا بر این آشکار است هر روزی که روابط آمریکا و اسرائیل قطع شود، همان روز، روز سقوط اسرائیل خواهد بود، زیرا بقای یک جزیره کوچک اسرائیلی میان دریائی که از هزار میلیون مسلمان موج می‌زند، و همه در حال خشم و هیجان بسر می‌برند.. امکان ندارد و بدیهی است که آمریکا تا ابد قوی و نیرمند و دوست همیشگی اسرائیل باقی نخواهد ماند و صاحب نظران پیش بینی می‌کنند که اسرائیل حد اکثر بیش از بیست سال دیگر باقی نخواهد ماند. بنا بر این معلوم می‌شود که رقابت دولتهای بزرگ در انجام خدماتی بوسیله.. فرستادن متخصصین، احداث راهها و همکاری اقتصادی علمی و تکنولوژی برای دولتهای کوچک، برای رضای خدا نبوده بلکه برای باز کردن دریچه استعمار و احداث بازارهای مصرفی می‌باشد، و لذا اصرار بر امضای پروتوکلهای دوستی مشترک و غیره دارند. و به همین انگیزه مشاهده می‌کنیم که پیمان محکمی میان دولتهای بزرگ و حکومتهای مرتجع کشورهای ضعیف مبنی بر درهم‌شکستن حرکات و جنبشهای آزادی بخش وجود دارد، چون جنبشای آزدی بخش نقش استعماری دولتهای بزرگ مانند (آمریکا و شوروی) را درک می‌کنند، و حکومتهای دولتهای ضعیف هنگامی که موقعیت شان را در خطر می‌بینند، برای درهم شکستن این جنبشها با دولتهای بزرگ هم پیمان می‌شوند، بنا بر این اگر اتحاد یک دولت در حال رشد را با حکومت ارتجاعی آمریکا، با اتحاد حکومت ارتجاعی را با شوروی مشاهده کردیم، تعجبی ندارد، و در حقیقت هم روسیه استعمارگر است و هم آمریکا، و هردو دولت ناتوان و متحدشان نیز مزدور آنهاست، گرچه یکی با نام توخالی (پیشرفته) و دیگری با نام (مرتجع) موسوم و موصوف شود.

شمه ای از زیانهای استعمار

شمه ای از زیانهای استعمار

بیان بخشی از زیانهای استعمار از نظرتان گذشت.. مانند: احتکار بازارهای کشورها.. احتکاری که انواع زیانها را به دنبال دارد، به

این نحو که استعمارگر مواد اولیه را به قیمت ارزان خریداری کرده، و بعد آن را به صورت کالاهای ساخته شده با قیمت گرانتری میفروشد یا اینکه بازارها را تنها برای خودش احتکار می کند، و یا ذخیره‌های انسانی کشورها، مغزهای متفکر و علمی، کتابهای کمیاب و قدیمی جواهرات و غیره را میرباید، اضافه بر تمام اینها: ـ یک از آثار استعمار تشکیل اقلیتهای مذهبی، احزاب مزدور تحریک اقلیتهای موجود در کشورها و تأسیس حکومتهای مزدور (مانند.. اسرائیل) می‌باشد، و لذا ملاحظه می کنیم که روسیه شوروی بهائیت را در ایران، و بریتانیا جنبش وهابیها و قادیانیها را بوجود آوردند و به همین ترتیب.. تمام جنبشهای از این قبیل را مرتبط با استعمارگران می‌یابیم، مثلا (کسروی) در ایران یک عضو مخفی از حرکتی در لندن بود.. و اما تحریک اقلیتهای موجود در کشورها به واسطه استعمارگران خواه اقلیتهای مذهبی یا نژادی، آشکار است و نیازی به بیان ندارد. پس لازم است بر ملل آگاه که هم با اصول فساد و هم با فروع آن مبارزه کنند، زیرا اصول مانند سرطان، و فروع مانند دملهای بدن می‌باشد، و هردو واجب العلاج هستند، گرچه علاج سرطان مهمتر است، و اگر امر بین یکی از این دو دایر شد، علاج مهمتر لازم است، و لذا دین اسلام دو برنامه مقرر داشته (دفاع و جهاد در راه خدا) و (برنامه امر به معروف و نهی از منکر) و می‌بینیم که (جنبشهای آزادی بخش) در همان حالی که با استعمار مبارزه می کنند اگر انسان مفسدی را ـ ولو آلوده به فساد اخلاقی ـ یا دزدی را یافتند، فورا دادگاه تشکیل داده، و ریشه مفسد و دزد را قطع می کنند چون هر دستی که از جانور (هشت پا) قطع شود، قوایش تضعیف و از گسترش آن جلوگیری به عمل می‌آید. دو) همچنین از آثار استعمار: ایجاد تفرقه است.. و آنچه در عامل یکم از: تشکیل اقلیتها، تأسیس حکومتها و تحریک گروهها گذشت.. جز ایجاد تفرقه هدفی به دنبال ندارد.. چون با بودن تفرقه مردم از مقاومت خسته و استعمار از پس پرده ظاهر شده تا زمام را بدست گیرد و اقتصاد را برباید، و این روش استعمار از قدیمها بود، خداوند متعال می‌فرماید: (همانا فرعون در زمین طغیان کرد و اهل آن را گروه گروه ساخت)(ان فرعون علی فی‌الارض و جعل اهلها شیعا) و در آیه دیگری می‌فرماید (باهم منازعه نکنید.. زیرا شکست خورده و هوای شما از بین می‌رود)((ولاـ تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم))، مقصود از شکست در میادین جنگ، و از بین رفتن هوا همان شهرت خوب می‌باشد، و شهرت مانند هواست، چون هوا برای دور و نزدیک.. در این نسل معاصر یا در نسلهای آینده یعنی (در بعد مکانی و بعد زمانی) بوی عطر را حمل می کند. سه) از آثار استعمار از هم پاشیدن اخلاق، دین و معنویات است، چون امت با دین و اخلاق.. مقاومت، صبر و استقامت دارد، و این صفات مغایر با استعمار است، و استعمار انگلیسی، آمریکائی، روسی و غیره ناظر بودند که چگونه در واقعه تنباکو به دست میرزای شیرازی، واقعه آزادی عراق به رهبری شیخ محمد تقی شیرازی، واقعه قیام کاشانی ، قیام سید مجاهد و بالاـخره در آزادی افغانستان، علمای مذهبی مقاومت کردند تا آنکه استعمارگران را از سرزمینهای اسلامی زدوده و اجازه استعمار نظامی، اقتصادی و هیچ نوعی از انواع استعمار را به آنان ندادند. و از همین نقطه نظر.. استعمارگران بانواع گوناگون با علمای دینی مبارزه می کنند، و همه جا گروهی بنام (روشنفکران) بوجود می‌آورند تا با آنان به مبارزه برخواسته و انواع تهمتها که آسان ترینش این است که (مرتجع اند و شرایط زندگی را درک نمی کنند) متهم شان سازند. از این رو می‌بینیم حکومتهای مزدور، بر تأسیس مشروب فروشیها خانه‌های فحشاء، پخش کتابهای فاسد و کفرآمیز، پخش فیلمهای سکسی، تأسیس سینماها، کاباره‌ها، دانسینگها و استخرهای مختلط، توسعه شبکه قمار و بالاخره فروش هروئین اصرار می‌ورزند و شاه مخلوع ایران دستور چاپ کتابهای کمونیستها را می‌داد، چنانکه خواهرش بزرگترین تاجر واردکننده فیلمهای سکسی و غیره بود. چهار) دیگر از آثار استعمار.. سرگرمی جوانان به ساختن استادیومها و تشویق آنان به عضویت در تیمهای ورزشی است، و در حالی که یک دانشمند متفکر دراین کشور بفکر لقمه نانی است استادیومها با مبالغ چند میلیونی ساخته می‌شود، و در حالیکه در وسائل ارتباط جمعی اسمی از دانشمند نمی‌آید، مشاهده می کنیم که رادیو و تلویزیون با آغوش باز و بااشتیاق و سر و صدای بی‌وصفی که در سخت‌ترین احوال جنگ هم مانند آن پدید نمی‌آید، فیلم بازیها را از طریق ماهواره به هر خانه‌ای منتقل می کند، و بالاخره در صورتیکه یک آگهی ارزشمند در مطبوعات جا ندارد مگر پس از صرف هزینه زیاد، مطبوعات

هر روز یک صفحه کامل یا بیشتر را اختصاص به اخبار و پیروزیهای فریبکارانه (در فلان استادیوم و در باره فلان تیم) می‌دهند. خلاصه ملت سرگرم تفرقه‌ها، فساد و سرگرمیهاست، و استعمارگر هم مشغول ربودن و چپاول بزرگترین مقدار ممکن از دارائی، ثروت و مغزهای متفکر می‌باشد، تا به دانش، دانشمندانش افزوده و آنان را روی سطح کره ماه و بالاتر از ماه پیاده کند، در صنعت، کشاورزی و همه چیز پیشرفت نماید، سفینه‌های فضائی، دریائی و زمینی را بسازد و قدرت خویش را در مشرق و مغرب زمین گسترش دهد. و ما در یک صورت می‌توانیم از هردو استعمار شرقی و غربی رهایی یابیم، آنهم اگر پایبند به دین شده و آن را حاکم بر زندگی خویش قرار دهیم، که در پرتو آن می‌توانیم استعمار فکری، نظامی اقتصادی و غیره را از کشورها بزدائیم، و در پناه دین می‌توانیم وابستگان و مزدوران استعمار را (که همان عوامل ارتجاع داخلی گرایشهای سرمایه‌داری، کمونیسم و دیکتاتوری، کمونیسم، سرمایه‌داری (و زائیده‌های آن اعم از: بعثی، ناسیونالیسم، اگزستانسیالیسم و غیره)، و از سوسیالیسم، سیستم اقتصاد توزیعی و بالاخره ارتجاع بیزار و متنفر بوده و اسلام با هیچکدام از این مکاتب سازش ندارد. بلکه اسلام (در حکومت شورائی و در حرکت و جنبش پیشرو) بوده، و اقتصاد آن از سیستم ویژه‌ای که اشاره به آن گذشت سرچشمه می‌گیرد و برای نژادها، محدودیت کشورها و این قبیل مسائل هیچ رسمیتی قائل نیست، بلکه منطق اسلام بر این دو آیه پایه‌گذاری شده: (و ان هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاعبدون)(و این است امت شما، یک امت واحد و منهم خدای شمایم پس عبادتم کنید) (ان أكرمكم عند الله أتقاكم)(همانا بهترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست). و کسی که مدعی است اساس مشکل.. اقتصاد بوده و اگر اقتصاد آزاد گشت، تمام مشکلات حل خواهد شد، این نیست جز آنکه متأثر به افکار مارکس شده، و مانند کسی است که ادعا می‌کند اساس مشکل را (امور جنسی) و یا اشیاء دیگر تشکیل می‌دهد، که خوشبختانه از نظر علمی انحراف همه آنها ثابت چنانکه بطلانشان عملا در زندگی به مرحله اثبات رسیده است. بنا بر این: اگر استعمار به همه رنگهایش، که استعمار اقتصادی هم جزئی از آن است زدوده شود، و اسلام زمام حکومت را به دست گیرد، مفاسد خود به خود سقوط کرده رفاه عمومیت پیدا می‌کند، و امت شروع به سیر تکاملی و پیشرفت سریع خواهد نمود. زمانی که ایمان به فراموشی سپرده شد، و استعمار با دیکتاتوری و برنامه‌های منحرفش جای آن را گرفت، زندگی رو به انحراف گذاشته، و مشاهده می‌کند که در کنار گروه اندکی از سرمایه‌داران منحرف بیشتر مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌برند، کمونیسم همچو جغدی بر ویرانه مغزهای جوانان لانه کرده، و میلیونها مردم را ملاحظه می‌کنید که از جهت فحشاء و منکرات، تجارت مشروبات الکلی، قمار و غیره همه سرگرم تخریب می‌باشند. در حالی که اگر برنامه‌های اسلام در کشورها پیاده می‌شد، هیچ اثری از تخریب نبود.

زمین و منابع طبیعی

زمین و منابع طبیعی

هرکس حق دارد که از زمین، دریاها ماهیها، پرندگان، چرندگان جنگلها، معادن، آفتاب، باران، باد و هوا، آبها و هرچه خدا آفریده استفاده کرده و بهره‌مند شود، گرچه این بهره مندی بزرگترین مقدار از ثروت و ذخیره سازی را به دنبال داشته باشد. لیکن این بهرمندی با شرایطی اشکال ندارد: ـ شرط اول) موجب ضرر و زیان دیگران نشود، خواه این ضرر به نسل معاصر یا نسلهای آینده باشد، پس اگر مثلاـ دریا منبع تولید ماهی مملکت بود، هیچ انسانی نمی‌تواند بیش از حق خود از آن استفاده کند.. چنانکه اگر معدنی برای تمام بشر ذخیره شده یک نسل حق ندارد که آن را تمام کند، و نسلهای آینده را در تنگنای معیشت و شرایط سخت زندگی قرار بدهد. شرط دوم) اینکه استفاده‌اش از منابع مزبور موجب گذشتن فرصتهای یکسان نشود، چون مالکیت زمانی شکل

می گیرد که حدود بودن فرصت مناسب برای دیگران باشد، اما اینکه انسانی ـ مثلا ـ تمام گندم مملکت را خریداری، تا هر طور خواست با نانوایان معامله کند، این حق رانـدارد و خرید او در صورتی مشروع است که عادلانه رفتار کند، و گندم را به همان نرخ قبل از خرید کلی، گندمها را بفروشد، پس اگر خواست که فرصتها را از میان بردارد، حاکم شرع حق دارد معامله‌اش را باطل و یا به عدالت در فروش مجبورش نماید، و اگر اجبار در عدالت امکان داشت بهتر از بطلان معامله بوده و مقدم بر آن می‌باشد. شرط سوم) ثروت را در حرام مانند تجارتهای حرام و اعمال خلاف شرع ـ که در فقه اسلام بیان شده ـ صرف نکند. شرط چهارم) حقوق خدا را بپردازد. و اگر سرمایه‌داری به فرصتهای یکنواخت برای همه، و به دیگران صدمه‌ای نزد، و عمل حرام و خلاف شرعی مرتکب نشد، و بالاخره.. حقوق خدا را هم پرداخت، هرچه بدست آورد حلال و ملک اوست، و این گفته که.. با در نظر گرفتن شرایط فوق حق مضاربه، اجیر گرفتن، اجاره دادن، مالکیت کارخانه‌های سنگین، ثروتهای زیاد، زمینهای وسیع و غیره را نـدارد. اضافه بر اینکه هیچ دلیلی شرعی ندارد، با آزادیهائی که فطرت انسان بدان آمیخته شده مغایر، و موجب رکود فعالیت انسانی در پیشرفت کمی و نوعی در زمینه‌های صنعت، کشاورزی و غیر خواهد شد. و اگر شخصی در زمانی ظلم کرد، و بعد حکومت اسلام برقرار شد، اسلام فقط به موارد ظلم رسیدگی، و حق را به حقدار می‌دهد نه اینکه به ملی شدن عمومیت دهد، یا با هرج و مرج بدون هیچ تفاوتی میان ظالم و غیر ظالم.. کارگران را در کارخانه‌ها و کشاورزان را در زمینها شریک گرداند. و همان طور که رد ظلم واجب است، ظلم و ستم به اندازه شکاف یک هسته خرما هم حرام می‌باشد. اما سخن پیرامون زمینها، و اینکه کدامشان ملک دولت (یعنی تمام مسلمین) و کدامشان را می‌توان با احیاء مالک شد، مفصل است که در کتاب (الفقه ـ بخش اقتصاد) آن را بیان نموده‌ایم.

خاتمه

خاتمه

برخی نویسندگان اسلامی، به متابعت از عده‌ای غربی چنین استنباط کرده‌اند که مسلمانان به علت بودن دو عامل در اسلام که با پیشرفت اقتصادی مخالف است، در زمینه‌های اقتصاد عقب افتاده و مورد تاخت و تاز بلوک کافر غرب، و بلوک ملحد شرق قرار گرفته و کشورهای غیر اسلامی آنان را استعمار کرده‌اند، و آن دو عامل عبارتند از (زهد) و (قناعت)، پس تا زمانی که مسلمانان بر این اعتقاد است که (قناعت گنجی است پایان‌ناپذیر) به آنچه خداوند او را قسمت کرده قانع است، و برای کسب ثروت بیشتر طمع و کوشش نمی‌کند و تا زمانی که مسلمان عقیده به (زهد) و اینکه (دنیا زودگذر است) دارد بر خود لازم می‌داند که به سوی کارهای نیک گام بردارد و بگوید: (با آنچه خداوند به تو عطا فرموده عالم آخرت را آباد کن)(وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخرهٔ (قرآن کریم))، بنا براین یک فرد مسلمان اصالتا به دنیا اهمیت نمی‌دهد، پس چگونه به اقتصاد آن اهمیت دهد، و طبیعتا چنین است: کسی که به اقتصاد اهمیت می‌دهد از کسی که بدان اهمیت نمی‌دهد پیش افتاده و مقدم می‌شود. لیکن این استنباط به دو دلیل صحیح نیست (اول) زهد و قناعت علت عقب افتادگی نیست. (دوم) معنی زهد و قناعت آن نیست که موجب عقب افتادگی بشود. اما دلیل اول: علت عقب افتادگی مسلمانان ترک یک اصل از اصول اسلامی می‌باشد، و آن این است که دین مقدس اسلام برای پیغمبر اکرم خلفائی قرار داده که همه با اسم مشخص و منصوب شده‌اند، و این خلفای حقیقی از حکومت کنار گذاشته شدند، و همان طوری که اگر ناخدای کشتی کنار زده شود، کشتی واژگون می‌شود، کشتی مسلمانان هنگام کنار زدن ناخدایش واژگون شد.. وانگهی پس از آن اسلام ملاک حکومت را (شوری) قرار داده، و شوری افراد بهتر و باکفایت را روی کار می‌آورد، ولی این قانون هم ملاک قرار نگرفته، بلکه حکومت دیکتاتوری و از زمان بنی امیه تا بنی عباس و عثمانیان و قاجاریان و غیره خانوادگی و

موروثی شـده، و خیلی آشـکار است که حکومت دیکتـاتوری و خانوادگی با پیشـرفت و ظهور کفایت و لیاقت مغایر است. و بـدین وسیله حکام و فرمانروایان جامد شده، و با سـلاح و آتش از پیشـرفت مسلمین ممانعت کردند، و چنین امتی نه تنها در اقتصاد که در تمـام جنبه‌هـای زنـدگی عقب می‌افتـد، پس علت عقب افتـادگی مسـلمانان در اقتصاد (زهـد) و (قناعت) نیست بلکه مسـلمانان زمام امرشان را کنترل نکرده و از دستشان خارج شده است. و اما دلیل دوم: این است که (زهد) و (قناعت) از اسباب پیشرفت دنیاست، نه عقب افتـادگی آن، چنـانکه حضـرت علی(ع) زهـد را تفسـیر می‌کنـد که (چیزی مالک تو نشود، نه اینکه تو مالک چیزی نشوی) و معنی قنـاعت هـم از ایـن قرار است که به مـال و ثروت دیگران چشم داشت، نداشـته و تجـاوز نکنی، خداونـد متعـال می‌فرمایـد: (و نگشای دیـدگان خود را بـدانچه کامیابی داده‌ایم با آن مردان و زنانی را از ایشان شـکوفه زندگانی دنیا را)(ولا تمدن عینیك الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الـدنیا). پس زهـد این است که زمان ثروت بـدست تو باشـد، نه اینکه سـرنوشت و زمام تو بدسـت ثروت، در این صورت ثروت در خـدمتت در می‌آیـد، نه اینکه تو در خـدمت آن درآیی، و آشـکار است که اگر انسان در خـدمت ثروت شــده، آن را از هر راهی بــدست می‌آورد (راه حلاـل، حرام، تخریـت و ویرانگری، تهمـت و افـترا. اضـرار بـه دیگران، ربـا، برافروختن آتش جنگ و غیره) چنانکه امروزه شرق و غرب استعمارگر همین کار را می‌کند، و معلوم است که اگر انسان در این راه گـام نهاد دنیا خراب می‌شود (چنانکه فعلا هم خراب شـده): خلاف اینکه اگر انسان (زاهـد) باشـد و چیزی او را مالک نشود، چون انسان زاهد ثروت را در راه اصـلاح و آبادانی صرف می‌کند، و در نتیجه دنیا بیش از پیش آباد می‌شود، پس زهد از اسباب آبادانی و عمارت دنیا است، و خلاف آن موجب ویرانی دنیا می‌باشـد. و (قناعت) این است که انسان به دارائی دیگران چشم ندوزد، پس نه غصب جایز است و نه دزدی، خواه دزدی مستقیم یا غیر مستقیم، مانند گرفتن فرصت از دیگران تا ناچار به کار با مزد کمتر شوند، چون این سرقت مالك و کارفرما از دارائی و ثروت دیگران به شمار می‌آید، و نه ربا صحیح است، نه احتکار، نه غش در معامله، نه خیانت و نه فریبکاری... بلکه هرکس باید اعتماد بر خداوند سبحان و نیروی خویش داشته باشد، و آشکار است که قناعت یکی از عللی است که همه باید کار کنند و همه در سایه امنیت بسر برند و اگر همه کار کردند و همه از تعدی و تجاوز دیگران ایمن بودند دنیا آباد و تجارت کشاورزی، صـنعت و غیره پررونق و شـکوفا خواهـد شـد، و دیگر نه اسـتعماری خواهد بود و نه اسـتثماری. چون اسـتعمار عبـارت است از طمع دولت قوی در دولت ضـعیف و چپـاول منـابع آن، و اسـتثمار.. عبـارت است از طمع کسـی که دارائی بیشتری دارد در دارائی دیگری.. و معلوم است که این امور از علـل ویرانی دنیـا بوده، و خلاـف آن (قنـاعت) از علـل تعمیر و آبادی دنیاست. یك مسئله باقی ماند.. با اینکه راه نجات اقتصادی مسـلمانان، همان راه نجات آنان در همه امور می‌باشد، چون نجات امت تنها در یك بعد از ابعاد زندگیش امکان ندارد، زیرا تمام ابعاد زندگی به هم پیوسته هستند، مثلا ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتمـاعی را نمی‌توان از یکـدیگر جـدا کرد. وانگهی بایـد امت اراده‌ای فرهنگی داشـته باشـد تا سرچشـمه‌ای برای برنامه‌ریزی سالم مطـابق فرهنـگ اسـلامی قرار گیرد، چون بـدون اراده همگـانی و بـدون برنامه‌ریزی صـحیح و برخواسـته از فرهنگ و عقایـد مردم، نهضت رهائی بخش امکان ندارد، بدلیل اینکه (دکتر شاخت) برای نجات اقتصادی آلمان برنامه ریخت و بطور بی نظیری موفق شد، حـال آنکه همان (شاخت) برای کشور (انـدونزی) برنامه‌ریزی کرد و شـکست فاحشـی خورد، و علتش هم این است که برنامه‌ریزی تنها اگر برخواسته از نفسیات و شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم نباشد ارزش ندارد، گرچه خود برنامه‌ریزی درست و برای کشوری باشـدماننـد انـدونزی که از لحـاظ نیروی انسـانی غنی بوده و دارای (بیش از صـد میلیون) نفر است و از حاصـل خیزترین سـرزمینها می‌باشـد. و علت شـکست (عبدالناصـر، شـاه مخلوع، عبـدالکریم قـاسم، عبدالسـلام عارف، بکر، صـدام و غیره) در پیاده کردن نظام (سوسـیالیسم)، (کمونیسم)، (اصلاحات ارضی) و غیر از آن از عوامل اقتصادی همین است که خواستند در کشورهائی که مردم آنها از نظر عقیده و نظام جز به اسـلام ایمان ندارند، آنها را پیاده کنند، و خیلی آشـکار است که اقتصاد اسـلامی‌ای که در نهاد مسلمانان نهفته و قرآن و سنت بر آن دلالت دارد، با تمام این سیستمهای اقتصادی مغایرت دارد.

واما مسأله کشاورزی در اسلام

واما مسأله کشاورزی در اسلام

از جمع چند دلیل مانند (الارض لله و لمن عمرها) زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را تعمیر و احیاء کند. و (لزوم یکسانی فرصتها برای همه) و (عدم اجحاف) و (من ساوی یوماه فهو مغبون) یعنی کسی که دو روزش یکسان باشد مغبون و زیان دیده است، و از مراعات کفایتها به دلیل آیه شریفه (وان لیس للانسان الا ماسعی) یعنی جز آنچه انسان برای خودش کوشش کرده چیزی به او تعلق نمی‌گیرد، و غیر از اینها.. از جمع تمام این ادله لازم است که به هر انسانی که خواستار کشاورزی است به مقدار درخواست و توانائیش داده شود، مثلا اگر هزار هکتار زمین و هزار انسان وجود داشته باشند، و یک انسان تنها نیم هکتار در حالی که دیگری یک هکتار و نیم می‌خواهد و به همین ترتیب به طوری که درخواست مجموع آن هزار نفر بیش از هزار هکتار نشود.. باید زمین طبق درخواست همگان تقسیم شود، ولی اگر درخواست هایش از مقدار زمین موجود بود، به هر انسانی به نسبت داده می‌شود، همان طوری که نسبت به شخص ورشکسته مقروض با نسبت به طلبکاران داده می‌شود، و اینجا دیگر به طور مساوی زمین را تقسیم نمی‌کنند، چه اینکه برای شخصی یک هکتار کم است و اگر کمتر از مقدار قدرتش به او داده شود این نوعی نابودی قدرت و توانائیش می‌باشد، و به عکس شخصی دیگر هم هست که یک هکتار برایش زیاد است، پس اگر به او یک هکتار داده شود.. این هم نوعی نابودی و به تباه کشیدن زمین خواهد بود. و این که گفتیم در صورت عدم کفایت زمین برای تقاضاها تقسیم به نسبت باید شود، چون عرفا همین مفهوم را از اینکه زمین ملک همگان است می‌توان دریافت، به طور مثال اگر ده قرص نان به ده نفر داده شود و یکی از آنان به دو قرص و دیگری به یک قرص نیاز داشته باشد.. در این صورت نباید درخواست کننده یک قرص سیر و درخواست کننده دو قرص به اندازه نصف گرسنه بگذاریم. بلکه بایستی به همگان آن هم هرکس به اندازه کفایت و یا نصف کفایتش. در حال آزمندی بدهیم.. پس باید به صاحب یک قرص نان نیم قرص و به صاحب دو قرص یک قرص و بدین ترتیب تقسیم کنیم، چه اینکه مقتضای قاعده عدالت و انصاف نیز همین است، و طبق قاعده هم پول را به طلبکاران تقسیم می‌کنند. در هر صورت.. اگر زمین تقسیم عادلانه شد.. کسی که مدیریت دارد می‌تواند کشاورزان را استخدام کند البته در فضائی آزاد و بدون اکراه و نه در جوی که در آن یکسانی فرصتها نباشد با مراعات عدم اجحاف از سوی مالک و کشاورز در تقسیم در آمد، و به شرط اینکه هرکس حق عادلانه‌اش را به دست آورد. و لازم است که دولت چگونگی استخدام تکنولوژی جدید را در زمینهای زراعتی به دست بگیرد، زیرا اسلام دینی است پیشرو همان گونه که در حدیث آمد: (کسی که دو روزش مساوی شود مغبون و زیان دیده است.. و اسلام همیشه پیش می‌رود چیزی بر آن پیش ندارد و غیره. بنا بر این اسلام مبنای توزیع و تقسیم اراضی را کفایت و توانائی قرار داده نه یکسانی و برابری، چنانکه معلوم شد که اشکال ندارد انسانی به شرط عدم اجحاف کشاورزان را نیز استخدام نماید و این با روش مزارع دسته‌جمعی و همگانی فرق دارد، چه اینکه انسان بر غیر خواسته‌اش مجبور نمی‌شود، پس از دلیل لااکراه ولا اجحاف و غیره روش اسلام در چگونگی برنامه‌ریزی و تقسیم زمین جهت کشاورزی آشکار می‌گردد. از خداوند متعال مسئلت داریم که همه را در راه رضایش موفق نموده، و کلمه مسلمین را مبنی بر تقوی و پرهیزکاری یکی گرداند، و تمام بشر را هدایت کند تا همگی تحت پرچم ایمان گردهم آمده، و در زندگی راه خدائی را پیش بگیرند، تا در دنیا و آخرت سعادتمند شوند. و هوالموفق المستعان. قم مقدس محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹